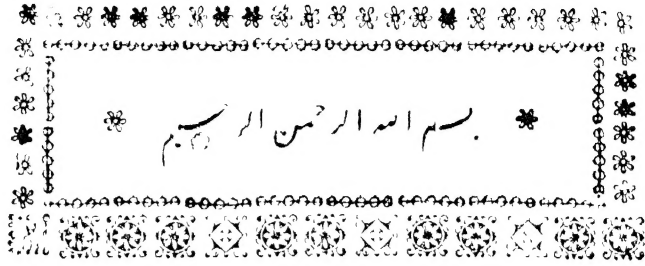


P Cal
99
99a

end

P. Cal. Coll. 99

P. Cal. Coll. 99a



* بسم الله الرحمن الرحيم *

الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * ونشره بجهل بعض عباده المجاهدين *
واروضه وابوق لسان بعض عباده المشبهين * ولغنه حجة ابطال
تمويهات الباطلين * فخصمه بهذه العمارة من بين الطالبين *
رفضه بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والهمزة على رموله
ميل المرسلين * شفيع الملتزمين * وسيلتنا في الدنيا والدين *
زاله المهمل بين الهادين * وصحبه المهمل بين الراشدين * ونابعهم
رتبعهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراشدين * الى يوم الدين *
ما بعهمى كويد بنده اميد واربر حمت پروردگار صمد جيه او الفضل
لمبشر ابوه باللقب المورخ نبيد اربخت الصل يقي الحتمي
لعادري المل رس في المرحمة الكريمة غفر الله له ولوالديه

و احسن اليهما ذالیه ابن المولوی مولی بخش ابغاه رب العرش
 که درین زمان فتنه تو امان اکثر مسلمانان بر گاله و هندوستان
 بر چند گروه متفرق شده اند و اقراق ایشان در امور دین
 سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال
 رسیده است * گروه اول از قوم جمال و عوام اند که رسوم آنها بانی
 خود را حق می انگارند بلکه عین دین می پندارند و هیچ وجه بمواظف
 و زیناح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
 پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علمای دیندار
 بر دین گار و اولیاء نیک گردار بودند پس آنچه به تحقیق ایشان
 حق بود اختیار کردند پس مایان نیز پیرو اینها هستیم * و در حقیقت
 اینها مسمد اق قول اد تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
 سورہ بقره است **وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ**
مَا اَلْفَيْنَا عَلَيْهِ اَبَاءَنَا وَاُولَئِكَ اَبَاءُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْءًا وَّلَا يَهْتَدُونَ
 یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
 است آن را خدا می تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
 که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود چیزی
 که پدران ما از پدر پدیر یافته اند * پس الله تعالی در شان

آیهامی فرماید که ایابیردی روش پدران خود را خواهند نمود
 اگر چه پدران آنها بخری را نهبند و بوجهی را راست نیابند
 فعوذ بالله منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات
 فاسد و در دل ایشان مستحکم نشده و بمرتبه جهل مرکب نرسیده
 پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و برادر راست می رسند
 گروه دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه بعضی را حقیقت
 ایمان و اسلام قرار داده اعتقادی دارند * و باعث آن این است
 که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف
 و کرامت و و اهل فضل و شهادت و مقتدای انام و پیشوای
 خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال و الاکرام بودند اگر
 این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مباشر
 آنها نمی شدند و بزرگان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند *
 چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات اسادات
 سادات المادات * و در حق ایشان نیز نصایح و مواظب سودمند
 نمی گردیده و خاصه در باره ایشان باعث دیگر نیز هست و آن
 این است که اگر عادات قدیمی خود و سنت آبای خود را قبیح دانستند

و ترک کنند تحقیر و تحقیر و توهین و تفسیق بزرگان ایشان لازم
می آید پس مریدان ایشان بمنحرف و بد اعتقاد خواهند شد
و نذر و نیاز که همین وجه میشت و سرمایه حیات ایشان است
بالکلیه سب و دود خواهد شد لهذا از آنها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها
اعصار و مبالغه می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم مرسومه
و احبابی سنت مرقوم ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند
تا منصب پیری و شیخی اینها بر جای خودش برقرار ماند و قوحت
آبائی در باره ایشان نیز جاری و سناری باشد و ازین فرقه کسانی که
بجزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند فتاویٰ طیار کرده
و رسائل تألیف نموده بر امور بد عیبه آباء خود بدلائل مرجوحه
و اقوال ضعیفه استدلال کرده و بنا و بلاط و لیکه و روایات
شاذ و نادیده استنباط نموده رواج می دهند و در واقع این
گروه معصداقی قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزوه
بست و پنجم در سوره زخرف مرقوم است **هَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا**
أَبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ و نیز در همین رکوع حکایت
اقوال ایشان می فرماید که **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم**
مُهْتَدُونَ و در سوره بقره **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ مِلَّةٍ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفٍ**

بیه کافر و ن ترجمه ملایمی گویند بد رستی که مایافتیم پدران خود را به طریقه
 دیرینی و ما بر کردارهای آنها را پافته گانیم و نیز قول ایشان را ادویت
 می نماید که می گویند بد رستی که مایافته ایم پدران خود را بر کینشی و روشنی
 و ما بر پیمای ایشان افتد اکتند گانیم * پس بگوای پیغمبر که آیا
 متابعت پدران جاهل خودی کنید اگر چه بیاویم راهی را که راست
 تر باشد از طریق پدران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
 راه و روش شما انکار داریم و به پیروی که فرستاده شده آید شما کافر انیم *
 بیت * نفاق را تناید شان بر باد داد که دو سده لعنت بر این تقابله باد
 * مگر به عثمائس سوسی مالامی برد * مرغ تقابله شس به بستی می برد *
 فعوذ بالله منهم و من عقاید هم * لیکن بعضی از ایشان که
 الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
 است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قایم
 و مستقیم اند و قلیل ما هم * گروه سیوم کسانی اند که آبای
 ایشان جاهل و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت ما
 و شرفا اند و خند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت
 عبارات خوانی آموخته * به * عظمت مکان و رفعت شان ایشان
 دیده و نخست و چهارت احوال آبای خود مشاهده

و شرفا و لباس و هیأت ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیل
آبای و عادات و ذیله قدامی خود بیرون آمده اند و بعد از هوس
تحصیل قضیات و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت و بس
چیزی از ترجمه در آن شریف و رساله حدیث و نسخهای هندی در
بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خوانده و در زعم
خود لیاقت و علم فراهم آورده و در زمره علماء و فرقه شرفاء داخل
شده و در مجالس شادی اینس ایشان و در محافل دعوت
و عادات مجلس ایشان گردیدند و از خرم آداب و عادات
ایشان خوشه چیدند و بعد با علماء و شرفاء مساوات زدند تا در
قوم خود ریاست و سرداری پیدا کنند و از عزت علماء و شرافت
شرفا بهره اندوزند و لهذا بطمع حصول ریاست و شرافت و عظمی
بیش کسب اموال و پیری و شیخی را وسیله تحصیل جاه و جلال
ساختند و برای دفع عیب آبائی و نقض ذاتی اولاد رسوم و عادات
پیشینگان خود را ملقا و عموما حرام و بدعت قبیله می خوانند و از آنها
تری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال بد ران
و افغان قدام خود سزاواریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از آنها
بریزیم که هم بسبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیرا چه

بمضمون حدیث شریف النَّاسُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه کرده است
ما از ان عیوب پاک و صاف شدیم* و عیب پدران به پسران
مراثت نمی کنند زیرا چه آبای اکثر پیغمبران با اعمال قبیح و اقوال کفریه
م گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسول که از اولاد آنها
بودند نگردد* و از آنجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
نیت که فرق کنند که کدام رسوم کفریه و کدام بدعت مجرّم و کدام
بدعت بکر و چه و کدام بدعت مباح و کدام بدعت حسنه و کدام
بدعت واجبه است لهذا بر فضیله عترت در شرح شریف مذکور
نیت و هر در میان این اقوام مشهورند. پس علی الاطلاق آن همه
افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه
بدعت را سیئه می نامند و عوام را از جمع افعال مرقومه و اعمال مرسومه
بالکلیه منع می کنند* و علی هذا القیاس در مسائل شرعیّه آنچه در ذهن
و قیاس ایشان خطوری کند فتوی می دهند* و این مردمان
ایشان را مثل علما و شرفانی شمرند و توقیر و تعظیم و اکرام
و تکریم مانند ایشان در حق این نو مسلمانی مرعی نمی داشتند پس
به طمع حصول کمال عزت و هوس تساوی و...

و غیب جوئی علما شعار و دمار خود را ساختند و به توهمین علما و تشیین شرعا
 برداختند و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علما ی روزگار
 دنیا دار اند و نوکری نصارا می کنند و حال آنکه حکم نوکری نصارا
 و دیگر کفار مطلقا حرام نیست بلکه در صورتیکه امانت مسلم یا امانت بر ظلم
 یا غفل و در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در
 بیان مسائل مترجمه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و فرض ایشان از
 امانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان
 گرویده شوند و از ایشان رو تافته باینهار جوع آرند مگر کسانی که
 او تعالی ایشان را به فتنل خود ازین اقوال نگاه داشته است
 پس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته بازمانده اند اما
 این چنین کسانی بسیار اند که اند و در حقیقت باعث این همه فتنه
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس
 است که این نااهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوٰۃ در کتاب
 العلم مرقوم است * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اضع
 العلم عند غیر اهلیم کمقلد الخنازیر الجواهر واللؤلؤ و الذّهب
 یعنی کسی که نااهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید
 و خنزیر بپوشانید و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث نامه اند

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقص الا امير او مامورا ومختالا
 و در شرح شیخ عبدالحی رح مرقوم است که قص به منی و عطف
 گفتن و بند و نصیحت دادن و قاص و اعظ را گویند * آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم می فرماید که و عطف نمی گوید مگر حاکم و امیر که بند گوید
 مردم را ناپند بند بر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم
 و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
 یا مردی که بکبر معجب که طلب رباست و اتباع هو او ربایمی کند
 و نصه رمی جدید * و مختال بخای معجم است و در روایات
 دیگر مختال بخای ممل نیز آمده است از حبابه * و درین ذبح است
 از و عطفی اذن انام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت
 و مهربان تر بر ایشان و اگر خود را گوید پیدا کند از میان عاکی را
 که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
 عقیدت موصوف بود و از جمل و فسق و خیانت و بدعت دور
 باشد * و ازین جا استنباط می توان کرد که نصه بر سباده
 مشیخت بر ای و عطف و ارشاد و هایت بی اذن مشایخ و اجازت
 ایشان جایز نبود چنانچه بعضی متشیخه از اهل جمل و هوی می کند

انتهی من الشرح * اما این قدر دانستی است که در شهری
که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود نبود پس اگر
جمیع علمای متقدمین و روسا و متفکرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت
و تقوی و دیانت و بی طمع و بی ربائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل
و عطف دانند بسلامتفاق او را اجازت و عطف گفتن و اذن پند دادن
و هند پس البته برین تقدیر در حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری
که امام جمعه نبود و نیز پادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مقرر
کنند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت
و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و با اتفاق خود آنرا امام جمعه و عیدین
نمایند پس شخص مرقوم شرعاً امام خواهد شد و پس او نماز جمعه
و عیدین درست خواهد بود * و همین حکم است در باب تقریر قاضی بامام
زید سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیر المومنین عثمان رض
محمور شده بودند و به سبب خوف بلوایان از خانه خود بیرون آمدن
نمی توانستند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رض را افضل
و نت خود دانستند و در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است
قال الشافعی رح السلطان لیس بشرط لما روی ان عثمان رض همین
كان محصوراً علی رض الجمعة بالها من قلوا یحتمل انه فعل

ذلک باذن عثمان رضی و لو فعل بغير اذنه انما فعل لان الناس
 اجتمعوا عليه وعند ذلک يجوز لان الناس احتاجوا اليه اهمامة
 الفرض فاعتبروا اجتماعهم * وايضا في العالمين و لو فعل والاعتقان
 من الامام فاجتمع الناس على رجل يصلي بهم الجمعة يجوز *
 و کرده چهارم مانند کرده سيوم . کتب مع امور مرقومه موصوف اند بجا . در
 بدو حال خود با از قسم کرده سيوم بودند اما بدين حج غلبه و افساد در دين
 و خصوصت و عناد با اهل يقين روز بروز زياده کرده بر فرقه سيومين
 سبقت بردند حتى که از دين و مذهب خود با بيزرون افتاده نديهي
 جديد حادث نمودند و احوال ايشان بالتفصيل در نسخه نظام الاسلام
 بيان کرده ام و نيز در خطبه رساله سبعة سياره مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالى * اما در اینجا ملاحظه تفصيل کرده ام مسلمانان که در عين
 زمان متزندق شده اند اجمالاً احوال ايشان نيز مرقوم می گردد * که
 اکثر ايشان از اولاد او باش و نسل ازال اند که چندی در
 خدمت عا و شرفا بوده و کفش برداري و خدمت گذاري ايشان نموده
 آداب نسبت و درخواست اند و خت و عادات ايشان در ابواب لباس
 و رفتار و گفتار و غيره آموخته لياقت حرف شناسي . ملاحيث عبارت
 نجاني حاصل کردند * بعد ازان در صحبت قوم پرافضيان ياد در جماعت

کرده بد اعتقادان مدنی دراز بوده، ترجمه قرآن شریف و بعضی
 نسخهای حدیث و چند رساله هندی در مسائل نماز و روزه خوانده خیال
 ریاست و مشیخت در سرایستان افتاده دم فضیلت و شرافت
 زدند و به طمع حصول شرافت و درک ریاست و عظمت و نصیحت را
 دایم حصول آرزوی خود را و وسیله رسیدن به آن میبشت خود را
 ساخته اما عیب خاست آبا و اجداد است قدما و اعیان ایشان
 مانع این آرزوی شد لهذا ایشان نیز مانند گروه سبوم افعال
 مستنیده بیدران و اعمال قبیحه قدیمان خود را مطلقاً و عموماً حرام
 و بدعت سبیه و شرک و کفر می گویند بلکه تکفیر آبا و اجداد خود می نمایند
 و هم چنین بهوس تعلی و حرص تقوی طعن و توهین در اعمال علما
 و تشیخین در اقوال شرفا و تحسین افعال و تزئین خصال خود را
 و تحقیر بزرگان دین و امانت فضلا، شرع مبین شروع کردند تا عوام
 از ایشان بدگمان و بی اعتماد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند
 و خلاصه آنکه پرده حیا و حمیت و شرم و غیرت را از چشم خود
 برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بغیر مهابات هر چه
 در فکر و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید به زبان می رانند
 بیت * باش بی فکر و با و شاه کن * بی حیا باش و هر چه خواهی کن *

و علی هذا التباس در باب سبایل اعتقادیه و احکام عهده ملا ناطق
 هر چه در گمان پریشان و خیال پر کلال ایشان می آید بی باکانه
 فتوی می دهند * و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت و
 بطالت ایشان در هر امور خصوصاً در احکام شرعیه بر هر که در
 ظاهر شد و روز بروز زمامت بر ندامت افزود و باران
 ملامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده
 چنان تدبیر نمودند که معتمدان ایشان از جمیع علماء اعتقاد و اف
 ثامی فضلابی اعتماد شوند و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را
 حق و صواب دانند و بار دیگر از علماء استفسار نه کنند تا جهالت و
 ضلالت ایشان ظاهر نگردد * پس اولاً رقبه تقابله از گردن خود
 کشاده طعن و تشنیع بر امر تقابله و توهین علماء مجتهدین و ابطال مذاهب
 ائمه دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید * و کارهای
 پچینشان با انواع مختلفه است * یکی از آنها این است که وقتی که کسی
 از طالب العلم ایشان را از طریقۀ اینها استفسار می نماید یا کسی در
 مجلسی سرداران اینها را در گمراهی می کند و سخت می گیرد و یا قوی
 از اقوال اینها می پرسد پس از کار محض می کنند و می گویند که من حنفی
 ام و سرداران اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از ان مجلس بیرون می روند بدستور سابق افساد می کنند * و
اگر در مجلس حقیان بیبی بنده می شوند و وقت نماز می رسد پس
منافقان بطور حقی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله
سبعه مبارکه بفضله تعالی مستوعبا و مستوفیاً مذکور خواهد شد * خلاصه
آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر عالم فقه اعتماد ندارند که
خلافت قرآن و حدیث است و بعلماء مجتهدین و فضلاء مقلدین
اعتقاد نه کنید که از رای خود مانده اند و می گویند بلکه هر چه از ترجمه
قرآن و حدیث در بابیدانان و بغیر فکر عمل کنید * و این مضمون را
بأنواع مختلفه و باد ضاع مستوعبه پیش عوام ساده لوحان ظاهر
می سازند که تفصیل آنرا در قری شاید و طوماری باید * و رفته رفته در
امور دین آن قدر رفته و فساد انگیزند که از تزییر افزون و از تحریج
بیرون است نعوذ بالله من شرور انفعهم و من حیثات اعمالهم
من بهله الله فلا مضل له و من یضال له فلا هادی له * و در حقیقت
این گروه منظمه معجزه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت
در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا
خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن همه صفات
در حق قوم درست و راست بی کمر و کاست یافته می شود و بهینها

بر اینها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد در جلد رابع
در باب ما جاء فی الکذا بین الذین بین یدی الساعة مرقوم است
روي الطبراني عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال الله لقد سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكون بين يدي الساعة
الرجال وبين يدي الدجال كذا بون ثلثون واكثر قلنا ما آياتهم
قال ان ياتوكم بسنة لهم تكونوا عليها اليعفور وابها سمعتكم ودايتكم فاذا
رايتهم فاجتنبوهم وعادوهم ترجمه از عبد الله بن عمر رضی مروی
است که گفت سوگند خدا سے تعالی است که هر آینه بیشک
شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را که می فرماید که بیشک
پیدا خواهد شد نزد یک قیامت دجال و فریب دجال یک
قوم دروغ گو یان که سردار ایشان می باشد زیاد خواهند بود
پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که
علامت های آن گروه کدام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند
که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید
یعنی کاری نورالدین گفته و آنرا سنت نام نهاده شما را تعلیم خواهند کرد
و ترغیب آن خواهند نمود یاد در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا
عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آورده پس آن قوم سنت

دیگر را بشما تعلیم و تخریص خواهند کرد تا سنتی که شما آنرا عمل می کردید
آنرا تغیر دهند و آن را بسنتی دیگر بدل کنند یعنی آن سنت را از
شما ترک سازند و دین و مذهب شما را تغیر و تبدیل نمایند پس چون
آن قوم را ببینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن
دین دانید و از ایشان دشمنی دارید و این کتاب مجمع الزوائد
جامع است کتب احادیث معتبره و معتبره را که سوا می صحاح سه
است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است
که آن را صحاح سه می گویند هم چنین مجمع الزوائد جامع است
کتابهای حدیث را که سوا می صحاح سه است مانند بیهقی و
طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزار
و غیر ایشان و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است
هر که خواهش مشاهده آن باشد شریف آورده معاينه کند و در
مشکوه در باب الاعتراضات با کتاب و اسننه مرقوم است من ابهر
هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر
الزمان دجالون كذابون يا تو نكم من الاحاديث ما لم تسمعوا
انتم ولا ابناءكم فاباكم و اياهم ولا يضلونكم ولا يفتنونكم رواه معلم
در شرح شيخ عبدالحی و هادی رح در شرح این حدیث

مردم است بپندار اینها نقل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در
 آخر زمان تبلیس کنندگان و دوزخ گویان یعنی جماعتی باشند
 که خود را به کفر و تبلیس در صورت علماء و شیخ و صالحان اهل
 نصیحت و صلاح نمایند و دروغهای خود را ترویج دهند و مردم را
 به مذاهب باطله و آرای فاسده بخواهند و می آرزند پیش شما اف
 احادیث آنچه شنیده اند شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افتراء
 و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
 یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز پس دوزخ دارد نفس خود را
 از ایمان و دور دارد ایشانرا از خود ناگمراه نه گردانند ایشان شمارا
 و در فتنه و بلایندازند شمارا و مقصود تحفظ و احتیاط امت در گرفتار
 دین و احتراز و پرهیز از محبت ارباب بدعت و مخالفت با ایشان
 خصوصاً آنها که دعوت کنند و تبلیس نمایند * منشی *

چون بسی ایام آدم روی هست * پس به دوستی نشاید داد دست
 حریف در ویشان بد و دزد مرد و دوزخ * نا بخواهند بر طبعی آن فسون
 ز آنکه صیاد آورد و بانگ صغیر * تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر
 کار مردان روشنی و گرمی است * گاه دوزخ و ناری جبهه و بی شرمی است
 افتهی من الشرح المذکور بلفظه * گروه پیغم علماء می دهند

و فضایی شریعت شمار که حق جوئی و صدق گوئی مشهور
ایشان است و در امور شرعی به وجه من الوجوه بروی
نفس اماره روانی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه
منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود
و یا رسوم آهای خود را در آن دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و
حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه بآن سنت
وارد است و یا آنچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء است
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آرند و
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفَرَّقُوا مِنِّي عَلَى ثَلَاثٍ
وَمِائَةٍ مِلَّةٍ كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً قَالُوا مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي وَفِي رَوَايَةٍ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ تَرَجَمَهُ جدا
می شوند است من بر هفتاد و سه مذاهب در اصول عقاید همه
ایشان مستثنی در آمدن دوزخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند
صحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل مانی است
که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل
یک ملت مسیحی به جماعت اند و این حدیث در مشکوٰۃ در

باب الاغترسام با کلمات و سنته است و درین زمان این چنین کرده که شباهل اهل سنت و جماعت در آن متحقق باشد نهایت کم اند اگر چه در صورت و نام بغایت و بسیار اند و هر قدر که باشند اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد و کثرت ارباب فساد و بجهت انتشار فتنه و خلاف و شیوع هوا سی نفس و اختلاف در زاویه عزلت گوشه نشین و در بادیة نمودل غربت گزین شده اند و در اختلاط با انبای زمان و در وازه ارتباط با اهل بطلان بر روی خود بسته و در گوشه تنهایی و کنج یکتائی نشسته اند زیرا چه در مشکوٰه در جلد رابع در باب الاغترسام معروف است و

وَمِنْ اٰیِیْهِ تَعَالٰی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا عَلَیْكُمْ اَنْفُسُكُمْ لَا یُضِرُّكُمْ
مَنْ ضَلَّ اِذَا اَهْتَدَیْتُمْ فَقَالَ اٰمَّا وَاللّٰهُ لَقَدْ سَالَتْ عَنْهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَقَالَ بَلْ اَتَمَّرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَبَنٰا هُوَ اَعْنِ
الْمُنْكَرَ حَتّٰی اِذَا رَاَیْتَ شَحَامًا طَاعَا دَهْوٰی مُّتَّبِعًا وَدَنِیًّا مُّوْثِرًا وَاَعْجَابُ
كُلِّ ذٰی رَاٰی بِرَاٰیهِ وَاَرَاَیْتَ اَمْرًا لَا یَلُکَ لَكَ مِنْهُ فَعَلِیْکَ بِمُفْسَدٍ وَدَعِ
اَمْرَ الْعَوَامِ فَاِنَّ وَّرَآءَ کُمْ اَیَّامَ الصِّبْرِ الْحَدِیْثُ وَدَرْ شَرْحِ مَرْقُومٍ
در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثنابه
که سخنان مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی عَلَیْكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَللّٰهُ

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را از گناه
 دارید از شرک و گناه و دقتی که شمارا راه راست یابید
 بس ضرر نمی کند شمارا کسی که او گمراه شده * بس گفت
 آگاه باشید بخدا سوگند هر آینه به تحقیق من پرسیده ام
 از بن آیت پیغمبر خدا که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر
 مجرد و نهی منکر را * بس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه
 امر کنید به معروف و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی تو ای مخاطب
 صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود
 و به بینی هوا و خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی
 دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت * و به بینی خوش داشتن
 و نیک پند داشتن بر صاحب رای و مذاهبی رای و مذاهب خود را
 و رجوع به علما نمودن و مفتی نفس خویش بودن * و به بینی امری را
 که جاری و بهداشتی نیست ترا از ان امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو
 بدان از صفات ذمیه که اگر تو میان مردم در آئی و در
 ایشان باشی بی اختیار بکام طبع و در ان بیتی * و در بعضی روایت
 و لابد لک منه یعنی نیست قدرت برای تو از ان امر بس برین
 تقدیر لازم گیر ذات خود را و نگاهدار خود را از معاصی و بگنهار

کار عامه خالق را و تعرض بمن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که
 بد رستی در پیش شما در آخر زمان روز ما است که در آن
 صبر باید کرد انتهى من الشرح المذکور * خلاصه آنکه درین زمان
 مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هرگاه
 مردمان را شوق دریافت حکم رسمی از رسومات می گردد
 و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا
 از گروه دویمین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بهلا زادگی و
 و پیرزادگی موسوم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقا جواب
 می دهند که هر چه پیران و بزرگان ما بطنابعد بطین و ظهرا نقب ظهر کرده
 می آیند بی شبهه آن دوست است بلکه بدو بدو استجاب است
 و عین صواب بلکه محل ثواب است و منکر آن گمراه از حق بلکه کافر
 مطلق است * نعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم * و وقتی که از گروه
 سیو منین یعنی نو مسلمانان که در پیشه و عطا گوئی گرفتار و
 بفضیلت دعوی دارند سوال می کنند ایشان بر عکس گروه دویمین
 علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع گردان دراز کرده می گویند که حرام
 و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجوز
 آنها شرک و کفر است نعوذ بالله من جرعتهم و من علم مجالانهم .

ومن وفاحتهم وعن علم محاباتهم * ووقتی که از گروه چهار معین
می پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس علما و مشایخ در آمد و در دین
اللباس می کشد و در شریعت رخنه می زنند و در مذاهب فساد می اندازند
و در میان امت فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیت *
این قوم که در بهانه ریش آمده اند * گرگ اند که در لباس میش آمده اند
او را سخنان فریب سازی و گفتگوهای ابله نوازی و کلام های
حیله بازی شنوایند سایل را در دام تزویر خود انداخته و متقه
خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات انتهائید و
این همه را بگذرید و عالم مختصر بغیر بیاورید که شما اندکی و مندی
گردانده و در جمیع امور دنیا آخرت شافی و کافی و دانی بود و
بدیگری محتاج نه گردانده و آن این است که ترجمه قرآن و حدیث
نخوایند که همین دیر است و ما در ای آن اقوال اشیاطین * و این
قد علم در زمان سیر و محنت قبل حاصل خواهد شد پس هر چه
در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز به ایت نمایند
و آنچه در آنها نیابید پس شما در آن اختیار دارید هر چه موافق
خواهش و عرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت
نباشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولیان دنیا داران

علی الخصوص نوکران انگریزان اعتقاد و برکتب فقهی اعتقاد
 نه کنید که سر امر کذب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است *
 و تفصیل احوال قوم دجالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان فتنه و فساد
 اینها در رساله سببه بسیاره مشر و حاذق و کور خواهد شد انشاء الله
 العزیز * و هرگاه که از گروه پنجمین یعنی علماء اهل سنت و جماعت
 استفسار می کنند بنص هر چه صواب و حق می باشد مفعلاً
 جواب می دهند و میگویند که هر رستمی که مخصوص به کفار است
 بدعت سببه و حرام است و هر رستمی که در آن شبیه عادت
 کفار نباشد و هیچ وجه خلل در دین نیندازد بلکه مسلمانان خود را
 اخراج کرده اند بدعت مباحه است اما التزام آن بدعت
 باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینیه شمارند پس
 بدعت سببه و حرام است * و هر رستمی که باعث امور مستحبه باشد
 و یا موید امور شرعیه باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
 در رساله مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان
 پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و
 اهوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
 اختلافات و منازعات دیدند و فتوای مختلّفه و احکام متوعد شنیدند

ذریعہ رحمت سرگردان و دہ بادیہ و دشت پشیمان و پریشان
 شدہ و دہ باب تحقیق مسائل دینیہ و استفادہ دلائل یقینہ منجبر و
 متردد گشتہ * آخر الامر کسانیکہ توفیق ازلی ایشان را سائق
 و قاج ابدی قائم سابق بود با خودمانندیشیدند کہ مدارس مرجع علما
 و معتد قنای می است خصوصاً مد رسہ کنگاہ کہ بفضلہ تعالی از
 قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علمای امصار
 و بیشتر فضلاء ہر دیار دین مد رسہ تربیت یافتہ منتشر شدہ اند *
 و از انجا کہ جماعت معتد بہا و معتد علیہا اجماع نمودہ و اتفاق کردہ حکم
 می دہند و قومی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث
 شریف کہ در مشکوٰۃ در باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ مرقوم است
 یٰ اَیُّهَا عَلَی الْجَمَاعَةِ یعنی امہ تعالی جماعت را از ضلالت و خطا
 محفوظ میدارد پس در جوابہای استفای ایشان خلا راہ نمی یابد
 لہذا انامی علمای امصار و قری اعتماد کلی و اعتقاد قومی می دارند
 بلکہ بسا اتفاق افتاد کہ اگر در میان علمای اطراف و فضلاء
 اکانات در مسئلہ از مسائل شرعیہ اختلاف واقع میشود پس برای
 رفع منازعات و فیصلہ خصومات فیما بین خود ہمد رسین مد رسہ
 موصوفہ را انکم می سازند و حکم ایشان در بارہ خود ہلازم می دانند

و گاهی از اطاعت ایشان کردن نمی پیچید * و هرگاه که مردمان را
 بشناوی و فرائض حاجت می افتد رجوع بمدرسین مدرسه مذکوره می آرند
 و موافق کاغذ افتای ایشان دعوائی حقوق خود می کنند و بمطابق آن
 با خود ممالح می نمایند و بر حسب آن اموال و موقوفات را تقسیم
 کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء و متعصبین مبکرین و مردمان مفسدین
 فی الدین قبول نه کنند هیچ خالص و نقصان ندارد زیرا چه ^{بسیار} است *
 گرنه بیند بروز مشهور چشم * چشمه آفتاب را چه گناه *
 آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آورده و کرده کرده
 برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بجهت تمیز میان
 حق و باطل بذات خود و یا بارسال رسل و رسائل در مدرسه
 می آمدند و استفتاء و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان طرف
 بساطت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خود را
 می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت
 سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین و لیلی قاطع
 و برهانی ساطع باشد * لهذا ^{بسیار} از مدرسه مذکوره و امامی شهر که با این
 احترام الهاد و اصغر الافراد استناد می نمودند و ساکنین اطراف
 و قاطنین اکثاف که با و حسن ظن می داشتند مرکب بر این امر

شد که مسایلی که درین دور وادسیر، مبحث بین المسلمین
 است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع وجدال در
 آن مایشتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع
 شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله نایف نمود و نمود*
 تا مایلان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مقیمان مجیبان
 از مشقت نفهم هر یک از سالکان خلاص شوند و کاتبان از محنت
 قوی نویسی سبک و دوشش گردند* و مخلصین فی الدین
 بر جاده مستقیمه خود با برقرار ماندن از اضلال مغضبین گمراه
 نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیبات مفسدین دور و رطه شیب
 و تردد نیفتند* و عالمان را دلائل و براین بلا تقصیر و بدون
 رنج و نصب تصفیح بدست آید و سرمایه احتیاج در وقت احتیاج و
 دستاویز استدلال و الزام هر گاه منظره و خصام حاصل شود تا مفسدان
 دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و ادعای مزویرات آنها را
 دور کنند* و با هملان از گرداب تردد و تفکر و نشت و خمیر برآمده
 بکراهت تسکین قرار گیرند و از تیه جرائی و از بادیه مهر گردانی نجات یافند
 بمنزل اطمینان سکون یابند* و کسانیکه در چاه شبهات افتاده اند
 بر آن رساله مطلع شده بحبل المتن یقین چنگ زده از ان قمر عمیق

بیرون آمد. بشا همراه سلامت سلامت رسانده و مردمانیکه
 در وسط شکوگات منتهس شده اند بوسیله این صحیفه بزورق
 نجات ثبت نموده از آن تنگه خلاص شده ببال هایت غایز
 شوند اما این ذریه بی مقدار عاجز خاکسار از انجذاب درین امر
 عظیم و قیام بر این کار جسم تناعدمی کرد و بسبب وجوه شتی
 اقدام نمی نمود * منجمه آنها یکی آن که بسبب کمی بضاعت علوم
 و نقص لیاقت و فهم خود را اهل تصنیف ندانستیم * لهذا هر قدر که
 مردمان مراد درین باب ترغیب و تشویق می کردند و ظواهر کوائف
 عوارف معارف این اصغر را دیدیم و تحسین تحریر و تحسین می نمودند
 این کم مایه بوالعین مصارف کوائف لکائف خود را نگریده زیاده و
 ندامت می کشید و این شجر بر حسب حال خود می دید * بیت *
 طاموس را بنفش و زگار یکم هست * تحسین کنند و انجیل از زشت بای
 و مجله عوایق آنکه که از زمان دیر باز و دیر در از علماء مصنفین
 متقدمین و فضلاء مولفین متأخرین قرن نابعه قرن اخوان الزمان
 را تحریر نموده اجمالا حال خود و همعصران خود را بیان فرموده اند که
 مِنْ صَنَفٍ فَقَدْ اسْتَهْدَفَ بَعِثَ کَسِیْکَ بِحَرَمِیْ تَصْنِیْفَ کُنْ بِسِ نَفْسِ
 خود را نشاء طمع و هدف تشنگ مردمان سازد پس دایم جهد وای

بر حال انبیا و زمان که حسد و عداوت بمنزله ذائق ایشان گردیده
است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * و منجمه موانع آنکه
بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حیرت
زد و گشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که ما جهانی ایم هرگاه هر عالمی
وائی دیگر بمنزه بآید ام کس افتد کنیم و چگونه دریابیم * معترع *
که کیست بر سر باطل و کیست بر مریض * پس درین صورت
تضعیف رساله فایده عقیده ندارد * و منجمه آنکه درین زمان جهلست
نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فہوم اصلافاً و
رہجیت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عقلا گرفته *
تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و فصلای دوران بران نبج گردیده
است که اگر کسی مسئله در باب عبادات یا معاملات از ایشان
می پرسد و حکم آن یادند از ند پس بلاخطه رفع غار و بنگ خود
و خوف تنگ عزت و حرمت خود و تبرس صفت اعتقاد سائل و یا
بوسم امر دیگر بلا توقف فی البدیہہ ہر چه در ذہن ایشان می گردد و
جواب می دهند و اصلا پروا می ذور دین و عذاب روز بسین نمی کنند
بعوذ باللہ من ذلک * و حال آنکہ مذمت این چنین کسان بسیار آمده
است چنانچہ در مشکوٰۃ و کتاب العلم مرقوم است قال رسول اللہ

صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم مِّنْ اَفْتٰی بِغَیْرِ عَلِمٍ کَانَ اِثْمٌ عَلَیْہِ مِّنْ اَفْتَاہُ یَعْنِ
 ہر کہ فتویٰ دادہ شد بی علم باشد گناہ او بر کسی کہ فتویٰ دادہ است
 او را و نیز در کتاب و باب مرقومین است الا ان شرا الشر شر او
 الْعُلَمَاءُ وَاَنْ خَیْرًا لِّغَیْرِ خَیْرٍ اِلَّا الْعُلَمَاءُ اَکَاہُ بِاَشَدِّکُمْ
 بدترین بدان بدان علماء و بد رسنیکہ بیکو ترین نیکان نیرکان علماء اند
 زیرا کہ علماء متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
 در خلق بیشتر میراث می کند کہ از مردم دیگر و نیز در کتاب
 و باب مرقوم است قَالَ رَحِمَہُ اللہُ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم اِنَّ اللہَ لَا
 یَقْبِضُ الْعِلْمَ اَنْتِزَاعًا وَّلٰکِنْ یَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتّٰی اِذَا لَمْ
 یَبْقَ عَالِمًا یَتَخَذُ النَّاسُ رُؤُوسًا جَہَالًا فَمَسْتُلُوا فَاَفْتَوْا بِغَیْرِ عَلِمٍ فَضَلُّوا
 اَصْلُوْا یَعْنِ بد رسنیکہ خدای تعالی نمی گیرد و باز نمی سناند علم را کہ
 بکشید آنرا از بندگان و لیکن بازی گیرد علم را بپیرانیدن علماء آنکہ
 چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاہلان را
 سرداران قوم پس پرسیدہ می شوند و استفتا نمودہ می شوند پس فتویٰ
 ی دہند بی علم و دانش پس خود ہم گمراہ می شوند و ہم دیگر از گمراہ
 می کنند و من جماعہ را آنکہ درین جزو زمان حسود حقہ کہ اقع
 صفات وارد و سمات است در میان مسلمانان عموما شائع و ذائع

است و قیامین علما و مشرفان خصوصاً جادی و سادی است که یکی دیگری
را بنظر کینه می نگرد و بیهوده در صد عیب او می گردزد و عیب جوئی
و سخط گوئی شمار و ذمار خود ساخته و دگله گذاری و غیبت گوئی پرداخته اند
چنانچه بعضی بزرگان تحریر کرده فرموده اند * بیت * ز ابائی دورانی
الکد ز زینتانه نبی جز شر و می رفتمی جائی اگر می بود دنیائی دیگر * تا آنکه
اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند
و همه کس در افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیبت
بجان می کوشند و نقل محسوس می کنند چنانچه گفته اند * بیت *
صد نفس در ست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت
خطای همه را چشم بر آن است * شعر * وعین الرضا عن
کل عیب کليلة * و لکن عین الخط تبلی المصاویا * و اباء زمان
آن قدر حسد و بغض که با این متر، بحر و قصور و معترف بقص و قیور
داشته اند و می دارند با کسی کم تر داشته باشند * و هم چنین این
اختراص بر آن مقدمه که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید
دیگر کسی آن قدر نه آزموده باشد زیرا چه سبب حسد حسد ان نعمت
بر شخص محسوس است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسوس
تر گردد * بیت * ز بدرونی ارباب روزگار هر ص *

گفته شده ایم و درین کوه از غبار پیرس * و فصل عقی و منعم تحقیقی
در باره این نیازمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از
اقسام مختلفه و انواع متوجه مبدء اول داشته و می دارد بلکه نعمای
دو جهان و آلاء آشکارا در همان سال سال و ماه ها و روز بروز و
ساعت ساعت در ترقی و زیادات و در تزیید و رفع درجات
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیث تقریر و بیان بیرون و از احاطه
تخریب و بیان افرون است * اما در اینجا فرض بیان اسباب حسد حاسدان
و بقصد آنکه نایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب شکر
در حله ثالث در کتاب البیاس مرقوم است بر این معنی دال است
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یرى اثر نعمته
علی عبده و در شرح شیخ عبدالحی و بنامی رحمه الله تعالی در شرح این
حدیث مسطور است بدر سببیکه خدای تعالی دوست می دارد که
پرسندگان اثر نعمت انعام خود را بر بنده خود و عینی چون عطا کند حضرت
حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود
اثر آن در احوال بنده به تحسین ثبات و تزیین و تجدد آن بی مبالغه
و در امر آن در ان بقصد اظهار نعمت و شکر آن اری آن تامل

بر اندوختن جان بوی روی آورنده بقصد تکبره و ازینجا معلوم
می شود که پوشیدن نعمت و گنجان آن روانیست و گویا موجب کفران
نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تعالی مرید خود داده مثل علم و
فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در مصداق
مِثَارِزَ قَمَاهُمْ يَنْفِقُونَ داخل شود انشی من الشرح المرقوم و درسم
به نیت آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی
از کفر چنانچه در مشکوٰۃ در جلد ثالث در باب متهمت کتاب
البیوع مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و هلم
فَإِنْ مِنْ أَتَمَّنَى فَقَدْ شَكَرَ وَمَنْ كَتَمَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسی که شاکنه منعم خود را
و ظاهر سازد عظمی او را پس به تحقیق شکر کرد او را زیرا چه مدح
و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که پوشد احسان و انعام
کسی را پس تحقیق کفران نعمت او کرد بلکه انی الشرح المرقوم •
بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این احوال البیدالی
فضل الله الوحید جاری و ساری داشته اجمالاً ذکر کرده
می شود و آن این است که فصاحت ازلی و منعم ابدی این سازنده را
در سن هفده سالگی و در سالک طایفه مدرسه کائنات انتظام
فرمود و بعد پس دو سال در امتحان علوم مینه اول بر جمیع علمه

در سه سبقت داده انعام درجه عایا با انعام مشایره طبقة اولی حلا
فرموده است * و این اول بواجب حسد حاسدان و تقد کینه و ران
بوده * پسترا و تعالی بفضل خود بعد سه سال حسن بست ساگی بکار
تدریس بعد معاونت مد سه موصوفه ممتاز و سرافراز گردانید *
و این اعظم اسباب حسد اقران و امثال و تقد پس و هم سال بوده
است * الامن عصمه الله تعالی من هذه الذميمة و فنجنا من الغیمة
و الذميمة و قلیل ماهم * بعد از آن ادب شانه بر حمت خود بعد سه سال
بعد مد سی چهارم و هم چنین تدریس و تفریحات تا بدو پیر مد می اول بهر
می و چهار سال به مشایره دو صد و پنجاه و پیه و سنایه و بعد سه سال
با ضایع نمایان به سه صد و پیه سرافراز گردانید * و علی هذا القیاس
در ماده کثرت مسران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
مختلفه و غیر آنها مستثنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
بلکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و بجای وائق از کرم
و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعل خود شرمند
را از فضل و رحم خود در دنیا هر قسم از نعمتهای نامند و دود و ممتاز
فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارم تا آنکه در آخرت
بزرعفو معاصی و جرایم او فرموده با فضل نامند و دود و سرافراز گرداند

و چنانچه او را در دنیا باسم محمد و جیه موسوم و مشهور کرد و انید او را
عقبی نیز بنفصل و کرم خود به مسمی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید
بِتَوْسَلِ رَهْمَوْلَانَا وَ رَهْمَوْلِ النَّفْلَيْنِ وَ هُمَا بِلْتَمَانَا فِي الدَّارَيْنِ وَ شَفِيعَانَا فِي
الْكُوتَيْنِ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ اكْمَلُ التَّحِيَّاتِ وَ أَجْمَلُ التَّسْلِيمَاتِ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اصْحَابِهِ الرَّاشِدِينَ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ
خَالِدِينَ أَمَّا بَعْدُ هَذِهِ تَعْدِرَاتُ بَيَانَتِ رَسُولِ أَقْدَامِ نَبِيِّ نُودِمَ أَمَّا
بِهِرْگَاهِ دِیدَمْ کِهْ کَسِیْ اَزْ عِلْمِ اَوْرَبَابِ بَتَّایِعِ احْکَامِ اِهْتِمَامِ نَمِیْ کَنْدِ وِیْرَایِ
وَفِیْ فِیْضِ اَوْدِیْنِ وَ رَفْعِ جَدِّ اَلْبَیْنِ الْمُسْلِمِیْنَ سَعِیْ نَمِیْ نَهَادِ اَآخِرِ الْاَمْرِ
مَتَوَكَّلَا عَلَى اللَّهِ الْعِزَّانِ وَ مَهْتَعِیْنَا بِاللَّهِ الْمُسْتَعَانَ وَ مَتَمَثَّلَا لِمَوْلَا
اللَّهِ الرَّحْمَنِ کِهْ اَرْشَادِ نَزْمُودِهْ اَسْتَ اَفِیْقُوا مَعَارِزَ قَنَا کَمِ بَعْنِیْ اِیْ
بِکَسَايَکِهْ اِيْمَانِ اَوْرَدِهْ ایدْ خَرْجِ کَنْدِ بِرَا اَهْدَا اَزْ جِزْمَايَکِهْ رِزْقِ دَاوِدِ
اَمْ شَارَا و اِیْنِ شَامِلِ اَسْتِ هَمْدِ مَرْزُوقَاتِ رَا اَزْ مَالِ و اَسْبَابِ
وَعِلْمِ و نَسْرِ و غَیْرِهْ وَ مَتَبَعَا لِمَوْلَا رَهْمَوْلَانَا شَفِيعَانَا وَ مُنْتَهَا عَنِ نَهْیِهْ
وَقَدْ هَدَى إِلَهُ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ اكْمَلُ التَّحِيَّاتِ کِهْ دَرْمَشُودِ دَوْرِ
کِتَابِ الْعِلْمِ مَرْقُومِ اَسْتِ قَالَ رَهْمَوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ هَلِمَ مَنْ
مَثَّلَ مَنْ عَلِمَ عَلَيْهِ ثُمَّ كَتَمَهُ الْجَمُّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بَلِجَامٍ مِنْ نَارٍ بَعْنِ
کَسِیْ کِهْ بِرَسِیدِ شَهْدِ اَزْ عِلْمِیْ کِهْ مِیْ دَا نَدَا اَنْرَا بِسُتْرِ بُو شَهْدَا و اَن

علم را گام کرده می شود در دمان ادا از آتش دوزخ اگر علمی
باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علم نباشد
که بیان کند آنرا مانع هیچ از آن نباشد و از جهت بخل و یا عدم اتنا
بماکر دین بود انتهی من الشرح المرقوم * و طامع الوعد تعالی چنانچه
در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة صدقة
جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعوه * و در شرح مرقوم مسطور
است که چون می میرد آدمی بریده می شود از دین یعنی ثواب ادا از هر علمی که
می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن مگر از سه عمل * یکی صدقه
روان که بعد از دوی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سیماهای نجر
از جاء دحوض و مسجد و رباط و مانند آن * دوم علمی که نفع گرفته می شود
باین تعلیم و تزییف بلکه بکتابت و اتساخ نیز * سیوم فرزند
یک که دار که دعا کند او را بعد از موت ادا انتهی من الشرح *
در عین وقت تفرق بال و نشتت حال و بابت کلال و صفت
ملال و کثرت علایق و وفور عوائق و هجوم خلا ببق کمر
است بمیان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان
مروان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله معتبره

نظر کردم و امان نمودم پس بفعل او تعالی آنچه قول
 صحیح و حق صریح یافتم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به شخص و تصفیح خود دریا فتم
 و بر آوردم ثبت نمودم * و جوابهای شبهات و دفعهای شکوکات آنچه
 از فیضان او تعالی در ذهن قاهر و عقل فاطر خود درک نمودم بصورت
 سوال و جواب تحریر نمودم * و تنجیه آن مسائل مسئله نذر لایزال است
 که اولامولانا عبده الخزیز رحمه الله تعالی آنرا مشهور گرداند بهتر جناب
 حضرت سید احمد شهبید قدس سره آنرا رواج دادند * بسمه و علامیکه
 باین هر دو جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکه اباعن جلی بنزد و
 اولیای مادی بودند و آنرا وسیله قضای حاجات خود مای بنداشتند
 از کار گردانند بلکه دلائل جوانه آن بحسب زعم خود بپیش آوردند *
 لهذا در میان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار
 دران واقع شده خصوصاً مسئله نذر جانور بنام غیر خدا می تعالی
 که اکثر عوام و بعضی خواص نیز دران گرفتار اند * و باعث
 منازعات و موجب مخاصمات دران چند چیز است * اول آنکه
 از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج
 است که در ماده شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

بدان نام بزرگان نذری کنند و آنرا وسیله انجام مرام خودی بندارند.
 علی الخصوص پسرزادگان که بنام جبران خود جانوران را خود
 نذری کنند و بمریدان خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان
 مذکور شد * دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمه
 ما اهل به لغیر الله استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر
 متداوله معتبره مثل برضاوی و حسینی و غیره قید الذبح آورده
 ازین سبب اکثر نا تفهیم گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری
 است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حال آنکه احدی
 از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
 گفته ذبح می کند * تا آنکه شاذ احمد عرف ملا جیون در ورطه این شبهه
 افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانوریکه بنام او لیاند
 می کنند حلال است * و رفع شبهه مرقومه در آخر این رساله بفرمایند
 تعالی با حسن و جود مذکور خواهد شد * سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
 برین وجه جاری است که اولی بنام بزرگی نذری کنند اما وقت
 ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند
 پس اکثر قاصدین بملاحظه تسمیه عند الذبح قل آن منذور را
 زخم می کنند * لهذا اسماء مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق کردم پس آنچه او تعالی از فضل و کرم خود قول ظاهر و
 دانش نوحی و باهر و برهن در نظر این نیازمند الهی دانموده بر نگاشتم *
 و دلائل آن از ادله اربعه شرعیّه آنچه در قلب این منیب فیضان
 نموده ترقیم کردم * و شبیهاتی که مردمان را خلو می کند نقل کرده جواب
 آن هر چه او تعالی در صدر این راجی القا فرموده ثبت نمودم * و بعضی
 و دلائل که بمقامات سنیّه و مناسبت داشت برای تسهیل غلبان
 آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام تکراراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و
 لای کمیتر کردم * و این رساله را دفع الشر و عن مساؤل النذور
 نام نهادم * تا برای غلبان تذکره و تضرع باشد و برای غافلان
 تهدید و تنذیر بود * و برای اهل معرفت و فضیلت دستاویز محکم
 و سند مستحکم بدست آید * و برای مسکوران و سرکشان جبهت قاطع
 و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دینی انبی هیه و بهجت
 عزیزان حال و آینده اولی ذخیره گردد * و برای دعای خیر در حق
 این نیازمند از مسقینان این رساله اعلی ذریعه بود * و بهجت
 نجات و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی
 وسیله شود * و حاشا و کلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
 اعتبار عادت آبای و پیران نمود و یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا لحاظ آدایش سخی خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز
نکردم * و نیز چنانچه عادات اکثر انسانی زمان است که در اوقات
و حوادث اولای حکمی بر حسب نواهنس و بر طبق غرض خود اختراع
می نمایند و در کتب شرعیة تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود
ایشان صراحت یا کنایه بر آید و بهر وجهی که ممکن باشد از روی
تأویل یا از راه احتمال و یا قول نصیحت و یا روایت شاذ و دلیلی
بدست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند
و عوام را در دام کبر و فریب خود می اندازند نعوذ بالله منها که
این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان ظنّیان و رسوم
الدنی بلایان است بلکه خود را خالی الذهن گردانیده حکم حادثه مرقوم
را در کتب شرعیة تفحص کردم پس آنچه از فضل ادنالی قول صحیح
و جی صریح دریافتم درین رساله و رج نمودم و کفّی بالله شهید
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * و ما توفیقى الا بالله العلیم *
و هو حسبی و نعم الوکیل * و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل *
و ما انا اشرع فی المرام * مستعینا بالله العلام * و متوکل علی ذی
الجلال و الاکرام * و متوکل بالنبی خیر الامم * علیه و علی
آله الصوة والسلام * بدانکه جانودمی که از قلم چاروبایه باشد مانند

بز و گوسپند و گاو مانند آن و یا از جنس پرند و چنانچه ماکیان
 و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدا می تعالی مستر ساختن و بنام
 آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان
 و استم و یا بنام فلان که دم خواه زنده باشد یا مرده و خواهر و روح
 و پب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سید و
 و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر
 و یا بلا حقه قتر ب با و یا ماسید خوشنودی او یا ب قصد چاهلوسی
 و خوشامد او یا بلحاظ دفع رنجش او و یا باراد دفع شر او و یا
 بغرض دفع آفت و بلا از مکانیکه در آن و هم آن باشد و
 اشغال آنها بعد از آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگر چه وقت
 ذبح نام مبارک خدا می تعالی بر زبان رانند و یا آنرا سر دادن
 و واگذاشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بتی سر می دهند و بهیچ
 وجه انتفاع از آن جائز نمی دارند و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
 داشته و جمیع وجوه ایذا و تکلیف از او برداشته پرورش نمودن تا آنکه
 بمیرد و یا بلا تعین جانوری او را نذر بنام غیر خدا نمودن که در
 زبان هندی آنرا است کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان
 حامی من را آید بس گوسپندی را بنام فلان بز و گ

خواهم داد بعد جانوری را بر حسب نذر سابق تقبصه ادا می آن
خرید نماید و مقصود از این نذر آن دارد که در صورت نذر کردن
جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود شده حاجت
او را روا شود و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت
مناقبه خریدن و بعد از آن یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن
یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن * و این همه که
مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدا ای تعالی
به نیت مرقومه بود * و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری
را بنام غیر خدا ای تعالی نام زد نه کند بنگه جانوری را ذبح نمایند برای
غیر خدا یکی از نیت های مرقومه * و یا نزد یک قبر بزرگی و یا نزد آستانه
کسی و یا نزد قبری بلامیت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام مازره
حضرت امام حسن رض و غیره یا نزد موضعی که بزرگی در آن جا
اقامت داشته یا چاه کشیده باشد یا در موضع دیگر که به به من الوجوه
شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر * و در جمیع
صورت های مرقومه نیتی از نیت های مذکوره در وقت ذبح متحقق
شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بخوانند *
و یا به وقت رسیدن احدی از سفر و یا هنگام روانه شدن کسی

به سفر و یا بوقت عروس آوردن بخانه و مانند آنها نیست دفع آفت
و بلا از آنها و بقصد دفع شر جن و دیو از آنها * خلاصه این همه
آن است که جانوری را برای خدایتعالی نام زد نه کردن و برای
او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خدایتعالی مقرر کردن و یا
برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکه از نام زد کردن جانوری
برای غیر خدایتعالی مقصود آن باشد که جان آن جانور را بنام
آن غیر میمن کردن و برای او دادن و هم چنین از ذبح کردن
جانوری برای غیر خدای تعالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون
ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود به لذات نباشد بلکه
به شبعیت ذبح بود پس این همه صورتها حرام شدید و آن جانور
بیزحرام مانند مرد است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال
مجتهدین ثابت است * اما دلایل از قرآن شریف این است
ذَرِ مَوْتِدَ بَرْدٍ اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا اُهِلَّ بِهِ
لِغَيْرِ اللَّهِ جَزَآئِنِ هِيَ الْيَاثُورُ این نیست که حرام گردد ایند خدایتعالی بر شمارده و خون
و گوشت خنزیر و چرنیکه آذاز بر داشته شود برای غیر خدا بدان پرخر
یعنی به نیت تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری آذاز داده
شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح * و علت حرمت
آن نزدیک و تعظیم غیر خدا است بجان آن جانور چنانچه آینده مفعلاً
مذکور خواهد شد * و وجه تمسک باین آیت آنست که اهلال در اصل
باعت به معنی باند کردن آواز است بعد از آن در مطلق آواز استعمال
یا مت باند باشد یا بست لما فی القاموس اهل الرجل صاح
و اهتبل الصبی رفع صوته بالکاء کاهل و کذلک متکلم رفع صوته
او خفض * و فی الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبیة و اهل
بالتسمیة علی الذبیحة و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای نودی
علیه بغير اسم الله و اصله رفع الصوت * و فی الصحاح کذلک
یعین هذه العبارة و فی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
عند النظر الی الهلال و غیره و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای
ذکر علیه اسم غیر الله * و فی تاج المصادر الالهلال آواز برداشتن
و ما اهل به لغير الله ای نودی علیه بغير اسم الله و فی کنز اللغات
الهلال آواز برداشتن و نام پیرنی برداشتن * اما مفسرین
در تفسیر قوله تعالی و ما اهل به لغير الله اختلاف کرده اند بعضی
معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
ما ذکر علیه اسم غیر الله و بعضی معنی مجازی اراده نموده گفته اند یعنی

ما ذبح لغير الله چنانچه امام محي السنة نبوي در معالم التنزيل
 هر دو قول را نقل کرده حيث قال وما اهل به لغير الله اي ذبح
 للاصنام والطواغيت واصل الالهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا
 لا لهتهم يرفعون بن كرها فجاء ذلك من امرهم حتي قيل لكل ذابح
 وان لم يجهر بالتسمية مهمل وقال الربيع وغيره ما ذكر عليه لهم
 غير الله * وفي التفسير الكبير لمولانا فخر الدين الرازي وما اهل
 به لغير الله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل رافع صوته
 مهمل ثم قيل للمحرم مهمل لرفعه الصوت بالقلبية * والذابح مهمل
 لان العرب كانوا يسمون الاوثان من الذابح ويرفعون اصواتهم
 بن كرها فمعني قوله تعالى وما اهل به لغير الله ما ذبح للاصنام وهو
 قول مجاهد وصحاك * وقال ربيع ابن انس در ربيع ابن زيد يعني
 ما ذكر عليه غير اسم الله وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة
 للفظ قال العلماء علوان مساما ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب
 الى غير الله صار مرتل او ذبيحته ذبيحة مرتل انتهى بلفظه * وفي تفسير
 الحاكم قوله تعالى وما اهل به لغير الله قيل ذكر عليه غير اسم الله هذا عن
 الربيع وابن زيد وجماعة وقيل ما ذبح لغير الله هذا عن قتادة ومجاهد
 الى قوله ولا شبهة ان المراد ما يظهر من اسم غير الله على الذبيحة

و انه يحرم واختلقوا فيمن ذبح لغير الله بالعلب ولا بظهر ذلك
فمنهم من يحرم وهو الاول * وفي تفسير الكشاف اهل به لغير الله اي رفع
به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى انتهى *
وفي تفسير الحداد في سورة المائدة وما اهل لغير الله به اي وحرم
عليكم ما ذكر عليه هذا الذبح اسم غير الله وذلك انهم كانوا يذبحون
لاصنامهم يتقربون بذبحها اليها فحرم الله كل ذبيحة يتقرب بذبحها
الى غير الله تعالى عند الذبح وهرگاه ارکب نیت و تقایس ظاهر و باهر
شد که معنی حقیقی ابطال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر
قول او تعالی و اسم اعظم معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی
اینچه نام غیر خدا بر و ذکر کرده شود راجع نواها شد بچند وجه * وجه اول آنکه
در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است که اصل در کلام
حقیقت است یعنی تا وقتی که عمل به معنی حقیقی لغوی ممکن و متصور
باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نه کرده نواها شد و بر ظاهر است
که در آیه کریمه ان معنی حقیقی هیچ وجه منتهی نیست * وجه دوم
آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضروری است و در اینجا هیچ
قرینه بر رجحان معنی ذبح نیست * وجه سیوم آنکه اکثر علماء معتقدین
از این نیت اولاً معنی حقیقی ابطال ذکر کرده تفسیر آیه مرفوضه

بدین گونه نموده اند که ما نفوذی علیه اسم غیر الله چنانچه از صحاح
 و عراج و شمس العلوم و تاج المصنوع نقل کرده ام * بسن
 صحت ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم
 استتمالات الفاظ قرآنیه اند آیه وافی الهدایه در معنی حقیقی
 خودش مشتمل است یعنی چیزی که نام غیر خدا بره ذکر کرده شود
 مراد است * و به چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل
 کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا
 فخرالدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند و هذا القول اولی لانه
 اشد مطابقة للفظ * ترجمه این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله
 مناسب تر است زیرا به این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت
 می دارد چرا که اگر به معنی ما ذبح می بود پس همین قدر کفایت
 می کرد که ما اهل لغیر الله و به لفظ به حاجت نداشت بلکه زائد می شد
 و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته و لا شبهة ان المراد ما یظهر من
 اسم غیر الله * و زمخشری در تفسیر کشاف آورده ما اهل به لغیر الله
 ای رفع الصوت للصنم و ذلك قول الجاهلیة باهم اللات والعزی *
 و نیز خاتم المحققین آخر المذتقین زبدة المعتقد معین عمدة المتأخرین
 مولانا شاه عبدالعزیز مرحوم و منفور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیه

گویند فرموده اند آن جانور که آواز بر داشته شد و شهرت داد شد
 و روح آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خداست و نیز از
 تعبیل صاحب هدایه صاف ظاهر است که از اهلال معنی آواز برداشتن
 اراده داشته حیث قال بان یقول با هم الله و ا هم فلان فتحرم
 الذ بیحیة لانه اهل به لغیر الله و نیز از تعبیل قاضیان که در فتاوی
 خود آورده مفهومی می شود حیث ذکر ذبیحة المجهوه والنصارى
 حلال الا ان یسمع من نصرانی انه همی علیه المسیح لانه اهل به لغیر الله
 و درین مقام اگر در خاطری خبیان کند که از تعبیل کتب قد
 چنانچه منقول شد و نیز از کتب قضایه متداول مانند بیضاوی
 و حسینی و حدادی که قید غده الذبح مرقوم است متبادر می شود که
 ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت
 ذبح باشد و الا نه پس باید که سه اسبمگی نکند که آئینده بفعله
 تعالی دفع این شبهه توضیح تمام و تنقیح تمام خواهد آمد و اگر کسی گوید
 که لفظ اهلال اگر چه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است
 اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور
 شد که حتی قیل لکل ذابیه مهل وان لم یجهر بالتسمیه و نیز در تفسیر
 جلالین معنی ذبح اختیار نموده است، هم قاعده اصولیه است که

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد، پس معنی
 مجازی او اولی است * جوابش بدو به است اول آنکه معروف
 و مشهور شدن لفظ اهللال در معنی ذبح یعنی زیاده مستعمل شدن
 لفظ اهللال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و بالنت و یا استعمال
 اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر
 ظاهر می شود که لفظ اهللال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتی
 استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بر آن
 و ال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیرا چه
 لفظ قبل بر این معنی مشهور است * و اختیار کردن مصنف جلالین
 و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد
 زیرا چه در بسیار کتب تفسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است
 چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد * و نیز در بیضاوی
 و حسین و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * معراج
 نه فقط شیعه و غایت منک اشیاء * جواب دوم آنکه به فرض
 شهرت و تعارف لفظ اهللال در معنی ذبح پس باید دانست
 که قاعده اصولیه بر جن نبیج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل
 باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مجبور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت معنی حقیقی دو
 معنی مجازی زیاده مستعمل بود و متعارف و مشهور در آن باشد پس
 درین صورت نزد امام اعظم رخ معنی حقیقی او اولی است و نزد
 صاحبین معنی مجازی او اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذا كانت
 الحقيقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند الحقيقة روح المعنى
 الحقيقى اولى وعندهما المجاز اولى و ما توضحه قول امام
 است چنانچه در تلمیح بآن نموده است ان الحقيقة
 اذا كانت مجبورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم يصرا للمجاز
 متعارفا فالعمل بالحقيقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة
 بالحقيقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة وهنك هما العبرة بالمجاز
 لان المرجوح في مقابلة الراجح ما قط بمنزلة المجبورة فيترك
 ضرورة * وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لا يجعل الحقيقة مرجوحة
 لان العلة لا تترجح بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال في هذه
 التعارض انتهى من التلويح * و بسیار مسائل فقهیه مبنی بر فاعله
 امام است چنانچه کتب فقهیه ملأوا اذ ان است * و به چهارم آنکه
 انظر ما اهل به لغير الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است
 اول در جزو دوم در رکوع پنجم از سوره بقره انما احرم ما

الْمَيْتَةِ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنَازِيرِ وَمَا أَهْلُ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ یعنی جز از این
 نیست که حرام کرده اید تنالی بر شمار دار را خون روان را
 و گوشت نوک را و حرام گردانیده اید از برداشته شود با و برای
 تغذیه غیر خدا دوم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سوره انعام
 قُلْ لَا أُحِلُّ فِيَّ مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
 مِثْقَلُ أُوْدٍ مَسْفُوحًا وَلَحْمَ خَنَازِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَمِلْ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ
 یعنی بگو ای پیغمبر که منی یا بم در آنچه وحی کرده شد است به سوی
 من جزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را اگر آنکه باشد
 آن جز مر داری خون روان یا گوشت خوک پس بدو سینه
 او پلید است یا باشد فاس و آن جانوری است که آواز برداشته
 شده است برای تغذیه غیر خدا بآن جانور سیم در جزو
 چهارم در رکوع بیست و یکم در سوره نحل انما حرم علیکم
 الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنَازِيرِ وَمَا أَهْلُ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و جز این نیست
 که خدا ای تنالی حرام کرده بر شمار دار را خون روان را و
 گوشت خوک را و آنچه آواز برد آورده شده از برای تغذیه غیر خدا ای
 تنالی بآن جزو چهارم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سوره نمل
 حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمَ وَلَحْمُ الْخَنَازِيرِ وَمَا أَهْلُ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ

وَالْمَنْخَنَقَةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُتَرَدِّدَةُ وَالنَّطِيجَةُ وَمَا أَكَلَ الْعَمِيعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذَبَحَ عَلَى النَّصَبِ حَرَامٌ كَرْدَه شده است بر شما مردار و خون روان و گوشت خوک و آنچه آواز بر آورده شود برای غیر خدا ای تعالی بآن جزو دیگر حرام کرده شده است بر شما آنچه بنفشه دن گلو مرده باشد و آنچه بچوب و سنگ زده شده مرده باشد و آنچه از باندی افتاده بخیرد و آنچه از جانوری دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و آنچه درنده را در خود مرده باشد و چیزی از دباقتی مانده * مگر آنچه در یابید شما از اینها ذبح او را در عالیکه دو و چیزی حیات باشد * و دیگر حرام کرده شده است آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منسوب بود بر حوالی بیت الله که اهل جاهلیت تغفیر آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و بر این تشدید علی به معنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است آنچه برای بت بکشد مکن فی الحسینی فی القاموس نصب بضمه تین کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت حول البیت تذنب فیها وینذیر لغير الله * فی الصراح نصب بت و آنچه بر پای کنند بجهت بر ستش * فی البیضا وی النصب واحد الانصاب و هی احجار کانت حول البیت ینذرون علیها

و بعدون ذلك قرية وقيل هي الاصنام وعلى بمعنى اللام * وفي التفسير
الكبير ما ذبح على النصب فيه وجهان احد هما ما ذبح على اعتقاد
تعظيم النصب والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان
پس از كتيب ثنات و ثنایس ظاهر شد كه حاصل معنی ما ذبح على
النصب چیزی كه بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس در صورت
اكر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ما ذبح لغیر الله باشد مضمون
هر دو كلام واحد خواهد شد * و اگر چه در ظاهر لفظ غیر عام است و
لفظ نصب خاص اما بلا حظه عرض و اصل مقصود هر دو مساوی
است پس در يك جا تكرار بی فائده و تطویل لا غائل لازم
می آید و این خلاف بلاغت است كه ما هم مصرح فی كتيب النبیان
و دیگر آنكه بر آن تقدیر اتحاد شرطی و عطف لازم
می آید و حال آنكه عطف مترقنی منابرت است كه ما هم مذکور
فی كتيب اللغة والنحو والاصول * پس معاوم شد كه ما اهل به
لغیر الله در معنی ما ذبح لغیر الله مشتمل نیست پس بالضرورة
ثابت شد كه به معنی ما ذودى علیه اهم غیر الله است و انكار آن
یا از جمالت است و یا از غوایت نعوذ بالله منهما * اکنون
حقیقت حال هر دو آیت را باید دانست كه فرق در میان هر دو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیراچه حاصل
لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خدا میمن نموده
شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را میسر کنند
و اگر گذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است از اینکه
وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف
او تعالی زیراچه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل مطلق *
و حاصل لفظ ثانی آنکه جانوریکه برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده
شود حرام است برابر است که نام آن غیر خوانده قبل ذبح خواه
وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلاً بر زبان
آورده نه شود بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود
زیراچه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق * و ماده اجتماع صورتین
هر قوسین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم
یا میمن و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند *
و ماده افتراق باین وجه که اول یا ذبح شود به قوس ثانی آنست
که جانوری را بنام غیر خدا بلامانع تعظیم او مخصوص کرده و اگر گذارند
اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه بنودان گاو و گاو را
بنام بتان و غیر آنها نام زد کرده سر می کنند و ای گذارند و تصرف

در آن بوجه سن الوعد جایز نمی دارند پس آیت اولی خاص است
 و در حق نذر کردن برای غیر خدا و عام است و در حق ذبح * و ماده
 انفراف دیگر با این وجه که صورت نایب یافته شود بدین اولی
 آنست که جانوری را به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن
 غیر بر آن جانور بر زبان اصلاً نماند * پس این آیت خاص
 است و در حق ذبح جانوری و عام است و در حق نذر کردن *
 پس از کتب لغت متهمه و تفاسیر معتبره صاف ظاهر شد
 که جانوری که بر و نام غیر خدا ذکر کرده شود و پناهی او نام زد
 نبوده آید بعد به نیت تقرب به سوی او یا بنظر تعظیم یا بالفاظ
 خوشنودی یا بامید جاب نفع یا بتوقع دفع ضرر از آن غیر
 ذبح کرده شود حرام است * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
 که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که
 باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولی یا خبیثی یا جانی یا بنی
 یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا که
 این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات
 هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است * اما
 این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما تعظیمیکه از قبیل عبادت است، بس برای غیر خدا هر که باشد حرام مطلق بلکه کفر است * لہذا الفرق در میان تعظیم و عبادت دانستن ضرور است تا یکی بدیگری خلطه گردد و آن این است که تعظیم عبارت از قول یا فعلی که دلالت بر بزرگی داشتن کسی کند و عبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن برای او سجنه و یم چنین ذبح کردن برای تعظیم اعراف و جل عبادت است چنانچه در تفسیر و عقیده و امثال آنها * بستر بدانکه نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت مردمان این زمان بر سه نوع جاری و ممتاز است * اول آنکه جانوبی را بنام غیر خدا نام زد کرده و باو شهرت داده سرکشند و بعضی استعمال آن و بهنجی انتفاع از آن رواند چنانچه بنودان گا و نر را بنام بنان و غیر آنها می دهند * دوم آنکه وقت ذبح نام غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زند نمایند خواه از قبل ذبح بنام آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت در میان کافران و مشرکان شائع و ذائع است * سوم آنکه او را بنام غیر خدا

به یکی از نیست های مرقوم منسوب و مبین کنند اما وقت ذبح
 بر حسب عادت خود نام خدا را بر زبان رانند اما در دل
 شکر که منزل ایشان نیست سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
 و مستمر و منکمن باشد و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
 که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند * و این هر سه قسم
 حرام است زیرا چه آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
 سه گانه مرقوم را و مطلق است از هر یک از اینها مخصوص و مقید
 بصورتی نیست * و عمل بموم نصوص و الحاق دلائل و ادبیکه دلیل
 تخصیص و تقیید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
 فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه
 و حکم العام ان یقتل جمیع ما یتناولہ قطعاً یعنی حکم لفظ مطلق
 آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
 می شود تمامی جزئیات که داخل است در او * و استدلالی است
 که صورت ثانی که در میان عوام مسلمانان مروج است
 در آیه کریمه ما اهل به لغير الله داخل است بر اینست
 که معنی آن ما نودی علیه اسم غیر الله گرفته شود یا ذبح لغير الله
 گفته شود کمالاً یخفی * بلکه در آیه ثانیه اعني ما ذبح علي التصب

نیز داخل است خواه از عبارت النص گفته شود یا از دلالت النص اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان هر دو آیت ظاهر شد ^{پس} بدانکه در صورت نایب یعنی اگر در وقت ذبح نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن مترکز خواهد گشت و مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت از آن و شوت حل در آن مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به یحیی دیگر متبدل گردد مثل آنکه در نمکستان افتاده نمک شود پس البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد و در صورت نائبه یعنی اگر پیش از ذبح نام غیر خدا بترقب او بر جانوری ذکر کرده شود آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین طوری که مالکش از اراده سابقه برگردد و نیت ماضیه را از دل خودش دور کند و به نام خدا می ^{تعالی} به نیت تقرب او سبحانه ذبح کند تا البته حلال خواهد شد و خلاصه این مقام آنکه جانوری که بنام پیغمبری یا بزرگی یا فلی علیهم السلام و یا بنام خبیثی یا جنی و یا شبی به یکی از اینهای مرقومه معین کنند و آواز بر آورند که این جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای دوست بعد از آن بهمان نیت ذبح کنند پس گوشت آن جانور حرام است اگر چه در ظاهر نام

او تعالی بر زبان راند * زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب
 بآن غیر گشت و منذر برای او گردید و خبث و حرمت در او پیدا
 شد پس محرر ذکر نام خدا در سل این ذبیحه فایده ندارد
 چنانچه دلائل آن از کتب متعدد خواهد آمد * آری ذکر نام
 خدا بر آن جانور وقتی مفید سل خواهد شد که قبل از ذبح القول سابق
 و نسبت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب غیر خدا تعالی و خوشنودی
 آن از دل دور کند و بعد از آن آنرا برای خدا بدارد یا برای ضیافت
 و دعوت یا برای اهل خود مصرف رکند و یا آنرا بگیری تلیک نماید و امثال
 آنها مانده که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت *
 پس حال این جانور سزاوار مثل شراب است که در وقتی که سکره
 اگر بود و اسکار او را عارض نه شده بود حلال بود و هرگاه که
 اسکار او را لاحق شد حرام گشت پسر وقتی که او را سکره ساختند
 باز پسوی سل رجوع کرده حلال گردید * هم چنین آن جانور هذات
 خود سلاسل بود و هرگاه که بنام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت
 و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید * اگر
 کسی گوید که با فوری که برای غیر خدا نام زد کرده شود اگر حرام گردد
 پس لازم آنی آمد که با فوری که باراده نیافت احدی و یا بقصد تلیک

برای کسی و امثال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند
 نیز حرام گردد * چنانچه آنست که صرف معین کردن جانوری را
 برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از مخرج ذکر کردن
 آنکه این جانور بران فلان است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب
 و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است
 چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای مهمان و یا برای دیگری
 یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و فیکه
 جانوری را برای کسی ذبح کنند و صرف اداست خون او یعنی
 کشتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب
 باشد بشک حرام است * و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین
 کنند و صرف جان آن جانور منظور نظر باشد و تعظیم آنکس و تقرب او
 بجان آن جانور مرکز ظاهر بود پس البته حرام می شود * و این معنی
 از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصار خاص موضوع
 است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما الذابح
 علی الفصب است مستفاد است * پس معاوم شد که اگر جانوری را
 برای نیابت کسی یا قصد تمایک او و امثال آن بنام کسی نام
 زد کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت اندی

یا به جهت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد
و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمجرد ذکر نام غیر خدا بر د
مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن بهیچ وجه متصور نیست
فعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام
بلکه وقتیکه نام غیر خدا بر نیت مذکوره مذکور شود البته آن جانور حرام
می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
باشد چنانچه تفصیل آن بفصله تعالی خواهد آمد اما در صورتیکه نام
ندای تعالی شهرت دهند و باسم مبارکش نام زد کنند و از ان
رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که اسد تعالی از فصل
خود ببرد و یا یک از تصدق گوشت آن جانور عطا نماید بر روح
فنان برساند پس بلا شبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت
درست است چنانچه دلائل آن بفصله تعالی مفصلاً خواهد آمد
و حاصل آنکه اگر عانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده
که از ذبح آن جانور خون ریزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
و گوشت آن بالذات قصد کنند بلکه به تبعیت ذبح باشد و هر چنانچه از
فلاحت آن شخص بخر از تعلیم و تربیت او چیزی دیگر مثل ذرایدن گوشت
آن به شخص مذکور یا ابرصال نه اس آن برای او ملحوظ ندارند پس درین

صورت آن ذبیح حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب
متقدمه در ایضاً تعالی خواهد آمد فی تفسیر عبد الصمد و ذکر الامام
ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان سلطاناً
لودخل بلاداً فذبح الناس الذبائح تقرباً الیه بذبحها و اراقه دمها
لم یحمل تناول شیء منها لانه قد اهل بها لغير الله و تقرب بذبحها الی
غیره و کان یفرق بین هذا و بین ما ینذبه الرجل لضعفه بمعنی
ان صاحب الضیف انما یتقرب الی ضیفه باللحم دون اراقة
الدم لا یترک انه لو ذبح شاة باسمه و بسببه و لم یتقرب بها الیه لم یکن
متقرباً الیه فاما ما ینذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد
فانما یتقربون الیهم بالذبح و اراقة الدم دون اللحم فان اللحم
لا یحمل الیهم ولا یرجع الیهم بشیء من منافعہ فلذلک افتراقه و کان
یکتفی بها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد
ما وراء النهر فاختلف بها فقهاء ما فکتبوا الی ائمة بخارا فافتوا بتحریمها
برجمه ذکر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء مائتے علمای
مذہب اہل حنیفہ کہ مطاطانی اگر داخل شو و بشری پس
ذبح کنند مردمان ذبیحہ را از جهت تقرب بسوی او و ذبح
آن ذبیحہ و بر یخفق خون آن ذبیحہ پس حلال نیست گرفتن عیزی

از آن به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بر آن ذبیحه
برای غیر خدا و تقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی *
و بود امام عاصم که فرقی می کرد در میان این یسعی ذبح برای
قدوس امیر و بادشاه و در میان چربی که ذبح کند آنرا مردی
برای مهمان خود باین معنی که مهمان را جز این نیست که تقرب می کند
بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او گوشت آن نه از
جهت خون ریزی آن جانور * نمی بینی که اگر ذبح کند چربی را بنام
آن مهمان و بسبب او و تقرب کند بگوشت آن ذبیحه
بسوی آن مهمان پس می باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان
بآن بز * اما آنچه ذبح کرده می شود برای امراء و بزرگان
در آمدن ایشان در شهر با نهار گام معاودت از سفر چنانچه رواج
است که بطریق ثناء و بھوگ معمول دارند و میر و صورت
تقرب می جویند بسوی امراء و سلاطین بذبح جانوری و
بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب
به گوشت آن جانور به تقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت
گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های
ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن ممان محض دعوت او بخوراندین گوشت آن مقصود می باشد * پس در میان هر دو صورت فرق ظاهر شد * و امام مذکور حکایت می کرد از بعض مشایخ که این مسئله واقع شده بود در بعض شهرها و راء النهر پس مابین فقهای آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سومی فقهای شهر بخارا و جمهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به ترمیم این ذبیحه انتفی * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیامت کسی و یا قصد نمیک اندی ۱۰ امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام نخواهد شد * و خلاصه سابق و لاحق آنست که اگر کسی نیت کند که جان این جانور را بنام فلان مجتهد تعظیم و تقرب او داشتهم یا برای تقرب و تعظیم او نوشن خواهیم ریخت و بلا کس خواهیم ساخت پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است که وقت ذبح نام آن غیر خوانند و یا نام او تعالی بر زبان راستند * و نیز برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف در دل تعظیم و تقرب او داشته باشند یا آنکه قبل ذبح اصلا ذکر نام غیر یا الحی ظ آن نمیرنماید بلکه ابتداءً بوقت ذبح به نیت تعظیم معمر خدا ذبح کنند

پس درین پنج صورت حرام است اما اگر جانوری را برای
غیر خدا ذبح نمایند یا قصد که عرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن
برای آن غیر مقصود دارند و ذبح و خون ریزی او را صرف و سبیل برای
خدا گوشت او دانند و علی هذا القیاس اگر از ملاحظه آن غیر اطعام
او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از تصدق بگوشت او
برای آن غیر مطلوب کنند پس درین صورت آن ذبیحه حلال
است و همین مآل فرقی است در میان آنکه وقت قدم بپاشد
یا امیری در شهری اگر اهل آن بلد جانوری را برای تعلیم او
ذبح کنند حرام است و در میان آنکه وقت آمدن مهمانی یا
رسیدن اندی از سفر در خانه کمی و امثال آن اگر صاحب
خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است و و به فرقی
در میان برد و صورت آنست که در صورت اولی از
اراقه خون آن جانور تقرب بآن پادشاه می جویند و گوشت
آن جانور و خوراندن آن به پادشاه اصلاً مقصود و مطلوب نمی دارند
لکن گوشت آنرا بحدود آن پادشاه نمی رسانند بلکه در میان
مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانی که گوشت آن را
برای خوراندن آن مهمان بیارمی کنند و آنرا می خورند و به تبعیت

به بیعت اود بکران را نیز می دهند و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر ملحق بظمی باشد پس چرا حرام نباشد جوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از ضیافت ادبکوشت آن جانور ملحق بظمی باشد نه از اراقت خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود نمی باشد بلکه از دعوت گوشت آن جانور و دود به فرق در میان برد و صورت آن است که تعظیم غیر خدا دادن پیری از اموال در مسرع درست است اما دادن جان حیوانی بدون دادن گوشت آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا به دادن هرف جان جانوری برای احدی متصور نیست بجز آنکه بنام آن ذبح کنند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم خاص برای خداست و از جنس عبادت است و عبادت برای غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای ضیافت کسی و یا بقصد تنیک برای احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام نخواهد شد و هم چنین با راده ضیافت شخصی و یا بقصد دادن گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در در مختار است ذبح لقم و الامیر و نحوه کواحد من العظام بحرم

لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اہم الله تعالیٰ ولو ذبح للضیف لا یحرم
 لانه سنة الخلیل علیہ السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالیٰ
 والفارق انه ان قد مہا لیا کل منها کان الذبح لله تعالیٰ والمغفۃ
 للضیف اولو لیسۃ اول للربح وان لم یقل مہا لیا کل منها بل یدفعہا
 لغیرہ کان لمعظیم غیر الله فتحریم وهل یکفر ففیہ قولان خلاصہ ترجمہ
 آنست کہ اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاہ و یا وزیر
 یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کنند حرام می شود اگر چه وقت
 ذبح نام خدا یا تعالیٰ از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مہمانی جانوری را
 ذبح کنند حرام نخواہد شد زیرا بہ ضیافت سنت حضرت ابراہیم علیہ
 السلام است و تعظیہ مہمان نبو را ندین طعام در حقیقت تعظیہم خدا
 است زیرا بہ امثال حکم او تعالیٰ است و ذوق در میان ہر دو صورت
 آنست کہ اگر جانوری را ذبح کردہ پیش مہمان نمود تا از آن بخورد
 پس این ذبح برای تعظیہم خدا است و گوشت آن برای منفعت
 مہمان است و اگر ذبح کردہ پیش آن مہمان نہ نهند بلکہ صرف
 بلا خطہ تعظیہم او ذبح کردہ بدیگران بدہند پس این ذبح برای
 تعظیہم آن مہمان است پس حرام نخواہد شد و در کفر ذایج اختلاف
 است و پستتر استنی است کہ در نجافاۃ ہلالہ است بکوش

انعمات باید شنید و بچان و دل باید کوشید گساینکه شریعت
سینه را اشعار خود ساخته اند و بر هر ک بدعت سبیه پرداخته اند پس
اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون
فیض مشکون آیه و اذیه الحمد الیه اِذَا نَتَلٰی عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا
ایشانند یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیه های قرآن را
زیاده می کنند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هرگاه علمی
از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان
می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل
می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد اما گساینکه
پیر و طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان
غالب است که بجزیر قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان
مصدق فحوائی عبرت انتهای قوله و تعالی اند که در جزو هفتم
در سوره مائده است اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَیَّ مَا نَزَّلَ اللّٰهُ وَ اِلَیَّ
الرَّهْولَ قَالُوا احْبِسْهُمَا مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِمْ اَبَاءَنَا وَاُولٰٓئِكَ لَا يَعْلَمُونَ
هٰذَا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الَّذِیْنَ
سوی پیری که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع
آرید سوی پیغمبر پس می گویند که بسند است مابین را پیغمبری که

یافتیم ما پدران خود را بران پیری پسر الله تعالی در شان ایشان
می فرماید که اگر پدران ایشان پیری رانند دانند و بهی راه
راست نیابند و آن اینست که عادت هندوان و مشرکان
است که هرگاه این مار را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام
نبی و یا شیطان یا جنی بقصد تنزیب بآنها و یا به تعظیم آنها
بامید حاجت روائی از آنها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند
و از آنجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب نذر سابق
بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان
می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و بنگاله که آباء ایشان
از قوم هندو مردود بودند این طریقه سیئه آبتائی را باقی داشته
اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقتضای
کفار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان
یجز از تنزیب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیله
دادن جان جانوری پیری دیگر مانع ظنمی باشد چنانکه از
مشاهده احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است بر
ظاهر و باهر است و آینده تفصیل آنها بعونه تعالی مذکور خواهد شد
لیکن ایشان در میان کفر و اسلام شایسته اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و نظایر آن بر حسب عادت اهل
 اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان
 می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند
 اگر کسی گوید که جانوری را اگر پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی
 مرتز می نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای
 آدمی سازم پس چرا سلال نباشد؟ جوابش بچند وجه است
 اول آنکه وقت ذبح نام خدا اگر فتن صرف بر حسب عادت
 مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان
 می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد
 و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سواهی جانور چیزی دیگر را
 از قسم اطعمه و غیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود مانند
 می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نام زد می کنند پست و تمت
 ادای آن بخیر نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این خیر نام آن
 غیر است و هرگز نمی گویند که این خیر نام خدا است چنانچه در فاتحه
 و سوره معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن خیر
 یا وقت آوردن آن بخانه خود می گویند مثلاً که این خیر نام
 امام حسین است مثلاً و بعد تیاری آن وقت ذمه من نیز

می گویند که این پنج نام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود
و یا با پنج باب نذر است و یا پنج نذر ایشان نیاز است و
امثال آنها پس ازین صاف ظاهر می شود که نام خدا وقت
ذبح جانور مذکور گفتن بمگرد رواج و عادت است چنانچه بسم الله
گفتن و تمت خوردن و خوراندن خواه طعام نلال باشد یا حرام
و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بلکه در همه کار و بار خواه
آن کار شریف باشد یا خیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت
بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت
فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سر درین آنست که اکثر
مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور
است چنانچه کار دین و تراشیدن رگهای کردن و امثال آنها برای
ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد بهره بود و برای خیاقت مهمان
باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه یا برای
اضحیه و یا برای حقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای
تعالی بود یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقه اسلام است
چنانچه اکثر عوام درود و سوره فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری
می شمارند و می پندارند که این همه در هر فاتحه رسمیه شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام نه ای تعالی مطلوب باشد یا برای ابعالی
توابع برای مبتدی منظور باشد و یا برای تتریب و تعظیم
با حدی مقصود بود یا بنام مرده مُنذ و رشود چنانچه این معنی در میان
ملایان جاها و پیر زادگان نالایقان و نونندگان نادانان
معمول و مشهور است * جواب دوم آنکه منجمه شرایط ذبح
و دشرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی
آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی مأنوظ و مقصود
بود پس اگر کسی از بن مرد و فوت شود ذبیحه حرام نبوده چنانچه
در جامع الرموز مرقوم است فلو سمی علی ذبیحة و ذبح لغیره لم یحل
وانما قلنا لله لانه لو سمی و ذبح لقل و م امیرا و نحوه من العظامه الا یحل
لانه ذبح تعظیما لله تعالی و لو سمی و لم یمنزل یحل * سلامه عبارت
مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید بر او اما
ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این
نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بحمت
تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال
نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بحمت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم
خدای تعالی * و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تَعْظِيمِ اِحدى نِيتِ نہ کُنْدَہ تَعْظِيمِ خُداوَنہ تَعْظِيمِ غَیرِ خُدا اَللّٰہ تَواہِدِ شَدَّہ
وَنَزْدِ رَحْمَوى اِسْتِ ذِ بَحِ شَاةٍ لِّلْضَیْفِ وَ ذِ کَرَامِہِ اللّٰہِ تَعَالٰی عَلَیْہِ یَحِلُّ
اَکْلُہِ وَلَوْ ذِ بَحِہِ لَا جِلَّ قُلُومِ اَمِیرِا وَ وَاَحَدُ مِنَ الْعِظَمَاءِ وَ ذِ کَرَامِہِ اللّٰہِ
عَلَیْہِ یَحْرُمُ اَکْلُہِ لِانْ فِی الْمَحْظُومَةِ الْاَوَّلٰی کَانَ الذِّ بَحِ لَا جِلَّ لَہِ اللّٰہِ تَعَالٰی
وَ ذِ کَرَامِہِ اللّٰہِ اِیضًا لَہِ اِیضًا لَہِ اِیضًا بَیْنَ یَدِیْہِ لِیَا کُلِّ بِخِلَافِ الْمَحْظُومَةِ
اَلثَّانیَةِ لِانْ ذِ بَحِہَا لَا جِلَّہِ تَعْظِیْمًا لَہِ لَا تَعْظِیْمًا لَہِ تَعَالٰی لَہِ اِیضًا
بَیْنَ یَدِیْہِ لِیَا کُلِّ بَلْ یَدِیْہِ نَعْمَ اِلٰی غَیْرِہِ ۞ خَلَاصَہُ عِبَارَتِ مَرْقُومَہُ اَنْتِ
کَہِ اِگر کِسی بَزِی رَا بَرای مَہمانِی ذِجِ کُنْدَہ وَ نَامِ خُدا بَرانِ جَانُورِ نَچُو اَنْدَہ
حَالِ مِی شُودَ ۞ وَ اِگر وَ قَتِ دَر اَمْدَنِ اَمِیرِی یَا دِ یَکَرِی اَز سَر دَارانِ
ذِجِ کُنْدَہ اِگر پَنہ نَامِ خُدا یِ تَعَالٰی بَر اَن جَانُورِ بَگو یَدِ حَرَامِ مِی کَرَدَدِ
زِ بَر اِپَدِ دَر صُورَتِ اَوَّلِ بَرای تَعْظِیْمِ خُدا یِ تَعَالٰی ذِجِ کَرَدَہ شُدَہ وَ نَامِ
خُدا نِیز بَر او خَوا نَدَہ شُدَہ وَ بَرای تَعْظِیْمِ مَہمانِ ذِجِ کَرَدَہ نہ شُدَہ بَاکَہ
بَرای خُور اَنِیدَنِ او ذِجِ کَرَدَہ شُدَہ وَ اَزِیْنِ جِستِ گو شَتِ اَن رَا
پَشِشِ مَہمانِ مِی نَہَنَدِ وَ او رَا مِی خُور اَنَدِ بَخِلَافِ صُورَتِ ثانیِہِ کَہِ
ذِجِ اَن جَانُورِ بَرای تَعْظِیْمِ اَمِیرِ بُوَدَہ اِسْتِ نہ بَرای تَعْظِیْمِ خُدا یِ تَعَالٰی
وَ نہ بَرای خُور اَنِیدَنِ اَن اَمِیرِ وَ ہَمِیْنِ وَ بَنہ اِسْتِ کَہِ گو شَتِ اَن رَا
پَشِشِ اَن اَمِیرِ نَمِی بَر نَدِ وَ بَر سَخَرُہُ او نَمِی نَہَنَدِ بَاکَہ بَدِ یَکَرِ اَن بَخِشِ

می‌کنند * و نیز از فتاویٰ ذیقه و در مختار و استبانه و عالم‌گیری
 دلائل آن خواه آمد * و از این بنا است که اگر وقت ذبح جانوری
 نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطسه و یا شکر بر امر دیگر باشد
 آن جانور حرام می‌گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذبائح
 است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التعمية حل
 ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد
 طی الفعمة دون التعمية * فلاحه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح
 جانور بی الحمد سه یا سبحان الله بگوید نیت کند که این کفتم
 من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده
 کند حلال می‌شود * و اگر وقت ذبح جانوری عطسه زند پس الحمد سه
 بگوید و از کفتم آن کلمه شکر بر عطسه مقصود دارد حرام می‌شود
 زیرا به درین صورت از کفتم الحمد سه شکر بر عطسه مراد شده که گفتن
 نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا
 برای ذبح مستحق نه شد * و علی هذا القیاس در صورت
 مسؤل یعنی بر تقدیر یک وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند
 اما تنزیب و تعظیم غیر خدا مانع نباشد و ادای نذر بغیر الله مقصود
 بود پس گفتن کلمه بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه
 سابق گذشت * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئله
 نام او تعالی وقت ذبح گنجهن صرف بر حسب عادت و رواج
 خود بر زبان می رانند و در دل این نیت تعظیم خدای تعالی اصلا
 مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس بی شبهه آن ذبح
 حرام است زیرا به نیت تعظیم الله تعالی که یکی از مشراط ذبح
 است در صورت مسئله منقود است * جواب سوم
 آنکه لفظ اهل در مابین به غیر الله مطلق است که وقت ذبح
 نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی مقرر
 کرده شود حرام است برابر است که وقت ذبح او نام
 خدا گفته شود یا نه و قاعده اصول فقه است که نص مطلق را
 بر اطلاق او جاری داشته نخواهد شد یعنی حکم او را بقیدی
 متعبد کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است
 حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ
 ما در مابین عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده
 شود یا نام آن غیر و قاعده اصولیه است که حکم العام ان یعمل
 به جمیع ما یشتمل له و جواب پنجم آنکه در صورت مذکور بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا نمیکن می باشد
 پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا به قاعده شرعیه است
 که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردل راست
 چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت
 نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در اشباه و نظایر
 در بحث تاسع مرقوم است و اذا اختلف القلب واللسان
 فالاعتبار بالقلب و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنيات
 بر این معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ينظر
 الي اعمالكم بل ينظر الى قلوبكم و نياتكم برین مدعاشا به صادق *
 و شمر ضرب الممثل زبان زد خلائق بر این دعوی گواه و ائق اعنی *
 بر زبان تسبیح و در دل گاد و خر * این چنین تسبیح کی دارد اثر *
 آری نام خدا وقت ذبح و قتی قائم، خواهد داد که نیت سابقه
 از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل
 خودش در آرد چنانچه بقائمه کور شد و لا حجاب نیز مبین خواهند شد
 اما بعضی از جهال که برسم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد
 اباهن جل بعبادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فهمی
 می کنند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تعیین جانوری بنام

بزرگی همین قدر ملحوظ و مقصود میدارند که نذر برای خدای نمایم
و ثواب خوراندن گوشت آن روح آن بزرگ میرسانیم
جوابش بچند وجه است ۱ اول آنست که چنانچه در باب تسبیح
سان شمانحالت جنان شماست یعنی بر زبان نام خدای آرید و
در دل تعظیم غیر خدای دارید هم چنین این سخن سزی شایر خلاف
اعتقاد شماست زیرا به عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تقرب
و تعظیم بغیر خداست و نذر برای خدا هرگز نیست * چرا که اگر
فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خوراندن
گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس
چرا از شی بنده و خود می خورید و آب و آباء خود را می خورانید
و چرا بطریق تحفه و هدیه به مردمان می فرستید و بنظر حقوق دوستی
و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان
می دهید بلکه بلا خطه ۱ هل جزاء الا احسان ان یغبنارا
و دعوت و خیانت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی از اینها
در شی مندر جای نیست و هرگز وفای آن نذر نمی شود بلکه ادای
آن بر ذمه نادر باقی می ماند لما فی الفتاوی العالمگیریة فی کتاب
الاصحیة وان اوجبت بالغنر فلیص لصاحبها ان یاکل منها هیأ

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء هو اذ كان الناذر غنيا او فقيرا لان
 بهيئتها التصدق وليس للمتصدق ان يأكل صدقته ولا ان يطعم
 غنيا انتهى * خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر کسی اضحیہ را
 نذر کند پس جایز نیست برای ناذر که چیزی از ان اضحیہ
 بخورد و نه اینکه اغنیاء از ان بخورند برابر است که ناذر مرقوم
 غنی باشد یا فقیر زیرا به حکم شیئ منذور تصدق است و تصدق را
 جایز نیست که نمود از صدقه خود بخورد یا غنی را بخورد * و فی المنذور
 الرائق لا يجوز دفع الزکوة الى ابيه وجده وان علا ولا الى ولد له
 و ولد له وان هفل وفيه اشارة الى ان هذا المحکم لا يختص
 بالزکوة بل لكل صدقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم وقيد بالزکوة لان
 المنفل يجوز للغني كما لله اشعي والصدقات المفروضة والواجبة
 كالعشر والكفارات والنذور وصدقة الفطر فانها لا يجوز صرفها
 للغني لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني واخرج المنفل
 منها لان الصدقة على الغني هبة * خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر
 و جد خود اگر چه بالا باشد جایز نیست و بهم چنین دادن آن به پسر
 و پسر پسر اگر چه فروتر بود درست نیست * و این حکم بزکوة
 مخصوص نیست بآنکه حکم بر صدقه واجبه لهم بن است اما صدقه نفاقة

پس جایز است صرف آن شخص غنی دانستی و جمیع انعام
 صدقه مسز و ضمه و واجب به شخص غنی دادن درست نیست مانند
 عشر اراضی لاخراجی و جمیع انواع کنفارات و مال منذور و صدقه فطره
 و فی العموی لو رکب فی البحر و نذر علی نفسه انه ان وصل الی البر
 ما لمان یتقرب قربانا لازمه الوفاء و لا یاکل منه و یتصدق به
 علی الفقراء لافنی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی بر کشتی سوار
 شود و نذر کند که اگر سن به صحت و سلامت به نشکی برسم
 تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت و قای
 آن واجب است و خود بخیری از آن نخواهد خورد و به شخص غنی
 نخواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فزاء و مساکین صدقه خواهد کرد
 پس از افعال مذکور شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر
 جانوری بنام بزرگی همین قدر است که آن جانور را بقصد تقرب
 بآن بزرگ ذبح خواهید کرد و ایصال ثواب نورانیدن گوشت آن برای
 آن بزرگ اصلا منطلوب شما نیست لافنی العموی حاشیه الاشباه
 و النظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبیح المقترن
 بذكر الله تعالى اذا کان قبل قیوم قادم لیس فی القیامه او بعد
 لایرهمه لیرحمه الذلک فلا شبهه فی جوازہ بل مندرجہ فی جواز اکل

فذلك المذبح روح واما اذا كان عند المذبح فذلك القصد ذلك
 فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبح روح ميتة
 وما بطئه انه ان طبع وقد المذبح فهو للضيافة وان امر الذابح
 ان يتوازع الناس كما هو معروف ببلد قنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه
 ما علمت انتهى خلاصه عبارت حموی آنست که وقتی که
 امیری در شهری داخل شود و مردمان آنجا با نوری را برای
 او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح پر دو صورت
 است یکی آنکه پیش از رسیدن او و یا پس از در آمدن
 او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت
 آن سامان و اسباب خیانت او مهیا نمایند پس آن ذبح
 بی شبهه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن
 درست است و دوم آنکه در وقت در آمدن او و پروری
 او ذبح کنند و درین صورت نیز اگر همان دعوت و خیانت
 پر خوراندن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس
 این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانی
 صرف تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون ریختن او
 مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبح مثل

مردار است و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
 آنرا پیش آن امیر برند و او را خوراند پس این ذبح برای
 ضیانت و دعوت اوست و بی شبهه درست است و اگر
 آن امیر را بخوراند بلکه بمردمان حواله کنند تا آنها در میان
 خود مابخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم اوست و بی شک
 حرام است انتهی * پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
 که هرگاه گوشت آن جانور مندر را خود می خورید و بآباء و اولاد
 و اقربا و انبیاء و دوستان تقسیم می نماید و تمام آنرا به فقرا
 خاصه تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما بمرد ذبح است
 برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شیء حرام است *
 و هرگز نه برای خدا و ایصال ثواب آن بر روح آن بزرگ
 مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هندوان است
 که بزی را بنام تنی بلی می دهند و آنرا تبرک می پندارند و خود
 ناز و اقرباء و اجبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
 نیز بامید شفا و برکت می دهند * اگر کسی گوید که مانند می کنیم باین نیت
 که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان
 بخورانیم خواه انبیاء باشند خواه فقراء پس البته ایشان

ز ان خوراندن جایز خواهد شد و مطلق نذر نمیکنم و نه برای فقر
خاصه تا آنکه بر من واجب آید که بفقراء تصدق کنم و حاصلش آنکه
ما چنانکه مذکور می کنیم همچنان و فای نایم جوایش به طریق است
اول آنکه اگر نذر برای اغنیاء عامه می کنید یعنی بنام اغنیاء مذکور
می نایند و یا برای اقربای اغنیاء یا برای گروه دیگر از قسم اغنیاء مانند
دوستان تو بگران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس
شده عا این نذر صحیح نیست * لما فی القنیة قال ان قدم غایبی
فلله ان اخیف هؤلاء القوم و هم اغنیاء لا یصح * و هرگاه ثابت
شد که صورت مرزومه شما نذر شرعی نیست و بد آنچه تاویل قول و
فعل خود می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل
است پس ازین نیک هویداشد که مقصود شما نذر برای
خدا و ایصال ثوابش بروح بزرگ که به تکلف می گوئید هرگز نیست
بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه بر این آنکه
خوراندن خویشان و دوستان پیاس داری عبادات
و بر عایت مهابات و بلا حظ رسم مجازات که در حقیقت مبادات
و مبايعت است هرگز ثواب در آن مرصود نیست تا به دیگری
چهره رسانید شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

مجرد تقرب و تعظیم غیر خدای تعالی قصد کرده اید و این حرام صریح
 نزد نامی علماء و کفر عیج بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
 دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و
 طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقره و یا با قربا
 یا با غنیاء نمی کنید پس شرعاً مضررت آن نذر فقره اند و با غنیاء
 و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد
 جواب دوم از اصل سوال بعضی جمال ساسین آنکه گوشت
 آن جانور را تبرک می بخورید و خوردن و خوراندن آن موجب ثواب
 می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
 حضرت بوعلی قاندر قدس سره نذر و نیاز می کنند بیماران را بامید صحت
 و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و بیایات و از دیاد
 قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمیح حفظ حمل و سهولت وضع
 حمل و ولادت می خوراند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت
 میر میران اعنی سید ناد مولانا شیخ عبدالقادر محی الدین
 جیلانی قدس سره را بلور تبرک می خوردند و صلوات می خوانند و
 بگفتار و تمجارت نمی دهند و تقدیر آن توشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود
 مولف این رساله مسکنه قریه پهلوانی را که قریب ۱۰ رغل آباد

است. بچشم خود دید، که شخص فاتحه خوان داد توشه مرقومه را و بر روی
خود داشته حضرت پیرمهرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته
استاد مدح و ثنای او بشان بطور خطاب می خواند بعد حاجت
خود را از آن حضرت می طلبد پسر جماعتی که در آنجا حاضر شده باشند
موجب نشسته می خورند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا
آب و هین ایشان در آن توشه یافته و پس خورده خود را در جای
که پایمال مردمان نگردد می اندازند حتی که بعضی در ایشان
محتاج این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشه مرقومه آب
منصفه خود را در خنقی کنده می اندازند و علی هذا القیاس
وقت تیاری آن جنب و حایض و نقساراد سیت رسانیدن بآن
نهی دهند و کمال احتیاط از اختلاط استیاء دیگری نمایند و علی هذا
المسئوال تعظیم استیاء منوره بر حسب تعظیم بزرگی که نام آن
مذرمی کنند بچمی آرنند پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که
مقصود ایشان مذر برای آن بزرگ است و هرگز ایصال
ثواب بآن بزرگ ضرر ندارد نیست * جواب سیریم از اجل تاویل
چنان مذکورین آنست که مولانا عبدالعزیز رح فرموده اند که برای
فهمانیدن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح کردن جانور بنام غیر خدا نمی کنید اگر عوض آن
 جانور گوشت بهمان مقدار خریده بفراودید پس شما آن را ذبح
 ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح
 غیر از گوشت خود را بدین برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب
 بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک صریح است انتهی *
 اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که ذبح کور ادا نمی شود همیشه
 آنست که ناذر همان جانور مخصوص را ذبح کرده و گفته که این جانور
 را ذبح کردم پس با وجود موجود بودن اصل نمی مند و قدرت
 بر ادای آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه
 شرعیه است متى امکن العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل
 چنانچه وضوء و نیت که با وجود قدرت بر آب هرگز نیت درست
 نیست نه جهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نموده می شود *
 جوابش آنست که تخصیص مال مندور در شرع لغو است و نذر
 بآن نمی مخصوص هرگز مختص نمی شود بلکه با وجود قدرت بر اصل
 نمی مند و دادن عوض آن خواه نیت آن خواهشی دیگر از جنس
 شی مندور درست است لما فی الذوالاختار والذکر من اعتکاف
 او حج او صلوة او غیره غیر معانی لا یختص بزمان و مکان و درهم و

وفیر غلو ذل وان یصدق یوم الجمعة بمائة هذه الدراهم علی فقیر
 فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق فانه لا یجوز تعجیله قبل
 وجود الشرط * مثلاً عمارت دژ بخمار آنست که اگر نذری را
 بزمانی و مکانی و به چیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کند پس
 آن نذر بان قیود منقص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن
 درست است * مثلاً اگر کسی نذر کند که سن صدقه خواهم داد بر دژ
 جمعه در شهر که باین درسم بر این فقیر بعد از آن ناذر غلامت
 آن کند مثلاً هر روز پنجشنبه در شهر مدینه درسم دیگر بر فقیر اجنبی
 صدقه ده پس آن نذر جاز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت
 مگر نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلاً اگر
 کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر
 مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا
 کردن جایز نیست فی السراجیة نذر ان یصدق هذه المائة
 الدراهم یوم کذا علی فقیر کذا فتصدق بمائة اخري قبل مینی
 ذلک الیوم ملک مسکین آخر جاز و فی العالم کیریة رجل قال ان
 نجات من هذا الغم الذي انا فيه فعلى ان اتصدق بعشرة دراهم
 خبز فتصدق بعین الخبز او بثمانه یجزيه * وایضا فیها لو نذر هذا

الد ر ا هم فتمصلق بغيرها من نذره جازه وفيها ايضا رجل اشترى شاة
 الاضحية وادجها بلمانه ثم اشترى اخري جازله ببيع الاولى * وفي
 الرساقل الزينة اعلم ان تعيين الفاخر الد ينار والد رهم والغفراء لغو
 اگر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام سببی آن دارم
 که هر ثوابیکه از ذبح و اد اقت خون این جانور حاصل شود
 بروح فلان میت برسد زیرا چه مجرذ ذبح و اد اقت خون نیز عبادت
 است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در
 اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب
 نیست بلکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال
 را بر روح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرذ ذبح
 جانوری برای سببی بخشیدن چاره و اتقوا به دو از آنجا که صرف ذبح
 ذبح آن جانور منظره و سنده و است و گوشت آن ملحوظ و ملحوظ
 نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ابعمال ثواب آن روح
 سببی ادا می کنیم و گوشت آنرا خود بخوریم و بفروشد این و پدران
 و آشنایان می خورند مانند گوشت اضحیه * پس ازین لازم
 نمی آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام * علاوه برین آنکه
 اضحیه از طرف میت جایز است و مغیثش بر آرزین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن با اسم خدای تعالی و ثوابیکه بر آن
 مترتب شود بآن مرد داده شود و خوردن گوشت این انصحبه
 جایز است منجی را و اولاد و ابناء و اولاد المعافی السراجیه رجل صحیح
 فین المیت جاز و لا یلزم التصدق بالکلی الا اذا کان بامرءه و فی
 الحماذیه من ذبح من المیت فهذا علی الوجهین اما ان یدبح
 بامرءه او بغير امرءه فعلی الوجه الاول لا یتناول من لحمه و هو المختار
 لان التضحیه تقف للمیت و فی الوجه الثانی یتناول و هو المختار
 لان الذبح حصل علی ملکه و الثواب للمیت و علامه عبارات حمادیه
 این است که انصحبه کردن از جانب مرد و بر دو وجه است
 اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال
 من تضحیه از طرف من خواهد کرد پس درین صورت خوردن
 گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب
 است زیراچه انصحبه مالک میت است و از جانب او تضحیه کرده
 شده است پس بر حسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق
 کردن ضرور است و دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه
 او یا غیر ایشان برعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس
 برین قدم منجی را خوردن گوشت آن و خوردن آن اصول

و فروع خود را جایز است زیرا که اینجایه ملک منجی است پس
 او را اختیار است که در ملک خود بهر وجه که خواهد تصرف کند انتهی
 الترجمة پس چنانکه تنجیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت
 آن صحیح است پس نذر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق
 گوشت آن نیز جایز نباشد و جایش بدو وجه است اول آنکه تصدق
 بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا که
 جان حیوان مملوک آدمی نیست و از این جا است که کشتن مولی
 غلام خود را حرام است اگر چه بسبب شبهه قصاص ساقط
 می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است و همین علت است
 که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا که این اقرار
 بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
 بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شتمنی دیگر صحیح
 است زیرا که این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن
 او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که بهر تصرفیکه
 خواهد در شئی مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب
 الجنایات است و فعله بنفسه هل فی الدنیا معتوب فی الآخرة
 حتی یأثم علیه و ایضا فیها فی الكتاب الحجرات العبد مبقی علی اصل

الحرية في حق الله مملأ بالأدوية حتى لا يصح إقرار المولى عليه
 بالحدود والقصاص خلاصه عبارت به این است که فعل
 شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و مأخوذ
 است یعنی اگر کسی ذات خود را جراجت کند یا بکشد پس
 در دنیا مواخذه آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را جزای مرتکب آن خواهد
 داد اما در آخرت گناهکار خواهد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است
 و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم ممانع و اسباب است
 و از این جا است که اقرار مولى بر غلام خود بدو قصاص برای شخصی
 غیر صحیح نیست زیرا چه حدود قصاص متعلق بجان غلام است پس
 این اقرار سومی بجان غلام راجع است و جان او مملوک مولى
 نیست اما اقرار مولى به مملوکیت او برای غیر درست است
 زیرا چه مملوکیت غلام متعلق ببدن و تن او است و بدن او
 مملوک مولى هست و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس
 جان او را برای غیر جان آفرین دادن در سبب نیست تا
 ثواب بر آن مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن
 غیر معتبر است * دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی
 نیست پس نذر به مجرد ذبح که عبادت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد زیرا چه مملوک شدن شی منذور شرط
صحت منذور است لعمری الله الوسائل الزینیه ومن شرط المنذران
یکون العبد ورمحه كالمناذر یعنی از شرط ایضا منذور آن است که شی
منذور مملوک ناذر باشد * و در مشکوه در جلد ثالث در باب
الایمان والندور مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ولیس علی ابن آدم نذر فیما لا یملك یعنی لازم نمی گردد
بر فرزند آدم منذور در چیزی که مالک آن نیست * و نیز در باب
الندور است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وفاء لندور
فی معصیه ولا فی لا یملك العبد یعنی صحیح نیست و فای نذریکه در
معصیت بود و نذریکه در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال
که مملوک آدمی است و بدیگری دادن جایز است پس ثواب
بران نیز مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری
نیز صحیح خواهد شد * پستر دانستی است که شرط صحت منذور
چند چیز است * اول آنکه شی منذور مملوک ناذر باشد چنانچه از رسایل
زینیه و مشکوه منقول شده * دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنی از
جنس معصیت و اباحت نباشد * سیوم آنکه از قبیل عبادت مرقصوده
بود یعنی از شرط عبادت نباشد * چهارم آنکه شی منذور عین واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد * پنجم آنکه از جنس واجب بود
یعنی از قبیل مستحب نه بود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود
یعنی از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر کسی منذور نماز که ناذر
نباشد نذر صحیح نخواهد شد * مثلاً بخری که هنوز آنرا نخریده است نذر
کند بعد از آن خرید کند و همچنین نذر کردن بفعلی که گناه باشد مثلاً
فلان شخص را زدن یا کشتن یا مسک کردن و همچنین نذر کردن
به نماز ظهر که از جانب خدا تعالی خود واجب است و همچنین نذر
کردن به عبادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب
است و هم چنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست
بلکه از شرط عبادت است و هم چنین نذر کردن به نماز جنازه
که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لسانی
الاهبائه والنظار لایلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب و
کان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات
فلو نذر حجة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولو نذر صلوة هتة وعفی
الفرائض لاشیع علیه وان هنی مثلها الزمه ویکمل المغرب ولو نذر میادة
المریض لم تلزمه ولو نذر التسمیحات دبر کل صلوة لم تلزمه انتهى
جواب دوم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور ماهی که

آدمی باشد لیکن در میان جان جانور و احوال دیگر فرق عظیم
است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب
است که آدمی بوسی منتفع می شوند و از آن رفع حاجات
خود می کنند بخلاف جان جانور بدون جهت آن که اصلاً قابل انتفاع
آدمی نیست که به کسی داده شود زیرا چه دادن صرف جان جانور
به کسی بدون گوشت آن بجز ازین منظور نیست که بنام او یا به
نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل هیچ وجه آدمی را
فایده نمی رسد پس ثواب بران نیز منسوب نخواهد شد
تا به بکری چه داده شود و از آن غیر چه ساخته آید جواب سیوم
آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیرا چه
عبادت برد و قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی
نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیرا چه عبادت مالی عبارت
از این است که مالی را با انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی
به بکران بخشیده شود و در صورت اراقت خون این
مفقود است اما در روز آغشی که مجرد ذبح عبادت است پس
بر خلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام نحر و آن چهار
روز است اول روز آغشی و سه روز بعد از آن لعافی العمادی

فی کتاب الاضحیه و ارافة الدم لیست بقربة الافی مکان و زمان فالزمان هو
ایام النحر و المكان هو الحرم و مرش آن است که روز اضحی یوم ضیافت
خدای تعالی مرسومین راست و امین سبب است که روزه در آن روز
حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت
او تعالی لازم می آید پس حقیقت تضحیه آن است که در روز
اضحی ذات اضحیه را برای خدای تعالی داده می شود اما از آنجا که
آن روز یوم ضیافت کردن او تعالی برای مسلمانان است
لهمذا لله تعالی آن اضحیه را برای ضیافت مومنین و ابله
می و همچنین آن منضحی را می رسد که خود بخورد و اولاد و ابناء
خود را بخوراند و همین علت است که در روز اضحی مستحب
آن است که تا فراغت نماز عید اسبک کنند تا بعد فراغت
از نماز اول تضحیه نمایند بعد به چیزی از آن بخورند تا انتظاری به
ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی همین است
و نکته درین باب آن است که تا اول خویش و روز ضیافت
او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که اضحیه است متحقق گردد
چنانچه این مغنی در کتب اصول فقه در بحث قضا تضحیات و توضیحات مرئوم
است و در اینجا به سبب خوف احوال که موجب ملائت است

خیار است آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراقت دم
 و رایام نحر عبادت است پس هر کس را میرسد که جانوری
 را با شرایط اضحیه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد
 یا مرده به نیت تقرب او تعالی قربانی کند و نیز اختیار است
 که خواه بامید ثواب آن برای ذات خود تنصیح کند یا به نیت ابرصال
 ثواب آن برای دیگری قربانی نماید و نکته درین باب آن است
 که تنصیح صرف اتباع سنت حضرت ذلیل الله ابراهیم علیه السلام
 است که الله تعالی بدین کبش امر فرموده بود و آن در ایام اضحیه
 واقع شده بود و لعاف العالم کیریة فی کتاب الاضحیه و چون تنصیح
 بر خلاف قیاس است پس دیگری را بران قیاس
 که درین جای نیست لمانی کتب الاصول النص الذی علی خلاف القیاس
 يقتصر علی موزده ولا يجوز قیاس الغیر علیه یعنی دلایلی از قرآن
 یا حدیث که بر خلاف قیاس وارد شود پس آنرا در محلی
 ادا مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست
 نیست زیرا چه برای قیاس شرعی علیه مشتمل که در بیان مقیاس و
 مقیاس علیه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت منصوص
 علیه باشد نشد پس البته قیاس نا جایز خواهد شد به جهت

فقه ان شرط قیاس و هرگاه مجرد ذبح در غیر ابام غیر عبادت
 نیست پس بذریه مجرد ذبح جانور بدون تشبیه جایز نیست زیرا پند
 منجمه شرط بذز آن است که شی منذور از قسم عبادت باشد
 چنانچه مفصلاً از استباه مذکور شد و نیز در در مختار با التخصیص و
 التصریح منقول است فی الدر المختار فی کتاب الایمان ولو قال
 ان برئت من مرضی هذا بحت شاة او هلی هاة اذ بحها فبری لا
 یلزمه شی الا اذا اراد التصدیق بلحمها فیلزمه یعنی اگر کسی گوید که
 اگر من تدرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی
 را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را
 بعد از ان صحت بابت آن کس پس اندرین صورت لازم
 نمی آید بران کس بجزئی مگر در صورتیکه نیت کند صدق دادن
 گوشت آن بزر پس البته بذر مرقوم صحیح خواهد شد و ادای
 آن برود واجب خواهد گردید و نیز در رساله زینیه مرقوم است
 قال ان برئت من مرضی هذا بحت شاة فصح لا یلزمه ولو قال
 علی شاة اذ بحها و تصدیق بلحمها لزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر
 صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد و گویندی
 را بعد تدرست شود آن شخص پس درین صورت آن مذکور

همان کس لازم نمی آید و اگر به گوید که بر من گوشت پندی
 واجب است که ذبح خواهم کرد و او را گوشت آن را صدقه
 خواهم داد پس اندرین صورت نذر مذکور صحیح خواهد شد
 و ادای آن بر او واجب خواهد شد * آری نذر با انضحیه صحیح است
 اما در ایام انضحیه ذبح کردن او واجب است و در غیر آن
 ایام جایز نیست لیکن در صورت نذر بعد ذبح انضحیه منذور
 تصدق تمامی گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و
 فروع او را و غنی را و در آن جانور جایز نیست لما فی جلیبی قال
 المصم یتصدق الناذر بان یکون فی مملکة شاة فبقول الله علی ان انضحیه
 بهذه الشاة سواء کان ذلك الموجب غنیا او فقیرا و لو نذر ان یضحی ولم یهم
 همیا یقع علی الشاة ولا یاکل الناذر لان حبیلها التصدق و نیز در فتاوی
 عالمگیری در کتاب الانضحیه مر قوم است و ان اوجبت بالنذر
 لیس لصاحبها ان یاکل منها شیاً و لان یطعم غیره من الاغنیاء سواء
 کان الناذر غنیا او فقیرا لان حبیلها التصدق خلاصه عبارت
 عالمگیری این است که اگر کسی نذر کند تضحیه را پس انضحیه بر او
 واجب می شود خواه آن ناذر غنی باشد یا فقیر و خوردن گوشت
 آن ناذر را و شخص غنی را جایز نیست زیرا چه حکم انضحیه منذور

ذر ایام نحر عبادت است نه در غیر آن پس در صورتیکه کسی
 تضییع گو سپندی معین مملوک خود را نذر کند و یا به نیت تضییع گو سپندی
 را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیست تا آنکه آن ایام منقضی
 گردد پس درین هر دو صورت قصای آن بعد انقضای ایام
 نحر مجز ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز
 نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گو سپند مرقوم موجود
 باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت
 آن را تصدق نماید زیرا به مجرد ذبح که در ایام نحر عبادت بود
 به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد
 پس باصل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد
 لما فی العالم کیریة وانکان اوجب شاة بعینها واشتری شاة
 لیضحي بها فلان یفعل حتی مضت ایام النحر یتصدق بها حیة ولا
 یجوز الاکل منها فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق ببلعها
 و هرگاه ثابت شد که مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن
 در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بر آن مترتب نخواهد
 شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این
 گو سپند را بنام خدای تعالی و برای او سبانه و به تقرب او

د است تم تا گوشت آنرا بفتر ابد هم و شواپیگه او تنالی از فضل
 خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته
 درست است بآنکه ایصال ثواب جمیع عباد است نافله بدین
 و مالیه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و ناسوت قرآن و غیره
 بدیگری زنده باشد یا مرده و خواه وقت عمل نیت ایصال ثواب
 آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورته
 شریعا جایز است * لعمری الله البحر الرائق فی باب النیابة فی الحج
 والاصل فیہ ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة وصوما
 وصدقة وقرءة قرآن و ذکر او طوافا و حجاً و عمره و غیر ذلک الی قوله
 فان صام او صلی او تصدق و جعل ثوابه لغیره من الاموات والاحیاء
 جائز ویصل ثوابها الیهم عند اهل السنة والجماعة و بهذا یعلم انه
 لا فرق بین ان یکون الضعول له میتاً او حیاً والظاهر انه لا فرق بین
 ان ینویث به عند الفعل للمغیر او یفعله لنفسه ثم بعد ذلك یجعل ثوابه
 لغیره لا طلاق کلامهم انتهی من البحر * و هم چنین در کتاب هدایه
 و چاپی و غیره مرقوم است * اگر کسی گوید که در بعضی تفاسیر متبره
 مد اوله مثل بنی صاوی و حسینی و غیره در تفسیر قول او تنالی
 و ما اهل به لغیره الله قید عند الذبح آورده پس بر بن تقدیر مفاد

آیه کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
 حرام است چنانچه عادت بنودان است که هرگاه جانوری
 را برای بنی می کشند نام آن بت و بت و ذبح آن جانور
 می خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بانی می گویند پس
 استدلال از آیه کریمه بر حرمت جانوریکه پیش از ذبح او نام
 غیر خدا بر و ذکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونه
 صحیح می تواند شد؟ جوابش بچند وجه است * و به اول آنکه از کتب
 ایضات و تفاسیر مفسرین مقدمین ظاهر شد که اهلال به معنی مطابق
 آواز برداشتن است مقید بقیدی نیست و قاعده کلیه اصول فقه است
 که نص مطابق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن
 و حدیث مطابق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
 آن نیز مطابق و عام خواهد بود و بخصوص بصورتی خاص نخواهد بود مگر آنکه
 دلایل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافته نشود لافیه التوضیح حکم المطلق
 ان یجری علی اطلاقه فی مسلم الموت المطلق حقیقه فی الاطلاق
 ولا شیء من الحقیقه یشترک الابدل لیل صارف فی المطلق لایترک
 اطلاقه الابدل لیل صارف الخ * و آیهت بر قومه در قرآن مجید در چهار
 موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

بلکه در حدیث نبوی و ذکر کلام صحابی نیز یافته نه شده * پس
 تقیید بلا وجه و جیه است بلکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح
 لغیر الله و راه ابو داؤد نیز مطابق است و موید همین عموم
 است یعنی نیت لغیر الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح * پس معلوم
 شد که قید مذکور اتفاقی است نه امر آزی و الا ابطال مفهوم کلام
 اسه بدون دلیل شرعی لازم می آید و تقریر آن بدو وجه است اول
 آنکه ما اهل مطاق است و تقیید مطابق ابطال صفت اطلاق آنست
 و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی لمانع التوضیح قوله لان اعمال
 الدلیلین واجب ما امکان و ذلك في اجراء المطلق على اطلاقه
 والمقید علی تقیید * عند الامکان اذ لو حمل المطلق على المقید یا لزم
 ابطال المطلق لانه لا یل على اجزاء المقید و غیر المقید و فی الحاصل على
 التخیل ابطال الامر الثاني * خلاصه آنست که اگر لفظی در قرآن
 و یا حدیث مطابق باشد یعنی مقید به چیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواهد
 بود و بصورتی مخصوص نخواهد بود زیرا چه تقیید خلاف اطلاق است
 پس اگر لفظ مطابق بصورتی مقید کرده شود اطلاق آن باطل
 می شود آری اگر لفظی دیگر بر تقید آن لفظ دلالت کند پس البته
 بر حسب شرایط آن معمول خواهد شد * دوم آنکه ما اهل عام

است زیراچه لفظ ما از الفاظ عموم است و تخصیص عام بغير بحث
 یقین جایز نیست لہذا فی التوضیح حکم العلم عندنا ان یوجب
 الحكم فی الكل لانه عندنا قطع بما و للخاص فلا يجوز تخصیصه
 بالخبر الواحد والقیاس انتهى * و مرگاہ نص عام قرآنی را
 بہ خبر واحد و قبایس بشری خاص کردن جایز نیست پس
 بقول بعضی مفسرین کہ خارج از اصول اربعہ شرعیہ است چگونه
 جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکہ دلیل بر تمسیم باندہ شود
 و عجب است از معتبرین کہ در اکثر کتب تفاسیر متقدمہ
 تفسیر آیت مرقومہ مطابقا بلا قید عند الذبح آورده بان تمسک
 نمی کنند باینکہ آن ہمہ را پس پشت خود انداختہ اند و در بعض تفسیر
 کہ فی الجملہ بنظر ظاہر عبارت موافق غرض و مطابق عادت
 ایشان واقع است بمنزلہ وحی منزل و یا قول نبی مرسل
 می انگارند و بران میانزند و تحقیق این مقام آن است کہ کسیکہ
 تعرض بلفظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت
 موصوفہ نموده است و شخصی کہ مطلق بلا قید مرقوم آورده است
 بیان مذہوم لفظ و دلول آن کرده است پس در بیان مراد
 کلام مخالف و تعارض نیست اما کسیکہ توفیق ازلی نصیب

او نیست در پی توفیق نمیرود و در ورطه تعارض افتاده است و باید میفرمود
 و بی بمنزل توفیق نمی برود. **جواب دوم** آنکه مقصود مفسرین مذکورین
 بیان شان نزول آیت موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین مخلصین در
 زمانه سابق باینکه درین زمان هم بر بن منوال است که هر گاه جانوری
 را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام
 آن بت و دید بر آن جانور میخوانند اگر چه پیش از ذبح نیز نام
 آن بت گرفته باشند اما آنرا مقبره نمی دارند چنانچه در تفسیر
 کبیر و معالم التنزیل مذکور است که **إن العرب كانوا يسمون**
الأوثان عند الذبح ويرفعون أصواتهم يذکرونها انتهی بخلاف عوام
مسلمین که ایشان در بیان کفر و اسلام خلط کرده اند که اولاً موافق
 رسم کافران و مادت نمودن جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
 می کنند پسترنائی مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
 زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن
 غیر باقی میبند و سرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند
 که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن
 وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد
 چنانچه در انجی و عبثیه و فدیج و غیره و یا برای مهران باشد یا برای

و عفو و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
 نجات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
 غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سوره فاتحه و اخلاص
 و دورود مقرر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای
 منجبری و یا برای پیری و بزرگی بلکه برای جنی و یا برای روح
 حیثی مانند شیخ سد و غیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه
 چراغان شب براست و امثال آن چنانچه این معنی در میان
 خوندگاران و پیرزادگان جاهلان و ملاقرآنیان معمول و مروج
 است چنانچه سابق ازین مفهلام رقوم شده است لیکن دانستی
 است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصوص کلام
 الهی نمی تواند شد زیرا که لفظ ما اهل عام است اگر چه محل نزولش
 خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام
 مشرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه
 باجماع مجتهدین و اتفاق عالمان ثابت است که در صورتیکه
 عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
 در ماده استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
 مورد آن اعتبار ندارد و خلاصه آنکه خصوص مورد و خصوص

نص عام نخواهد شد لکن فی جمیع کتب اصول الفقه العبرة لعموم اللفظ
 لا لخصوص المصوب و از اینجا است که اکثر آیات الهی و احادیث
 نبوی در محلهای خاصه و در وقت های مختصه وارد شده اند
 و نیز در شان مکلفان که در آن زمان حاضر بودند نازل شده
 پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی
 هرگز در حق عموم خلایق ناقه و ساری و ناقیام قیامت باقی و جاری
 نبود بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما از اینجا که
 الفاظ قرآن و حدیث عام است و بجای و بشخصی خاص نیست
 لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین تا بقایای نوج انسانی و در باره
 جمیع اهل بلاد و فانی دنیای فانی دائم و قائم خواهد ماند و تعالی
 این دین قویم و شرع مستقیم را با سطوت تمام و ثروت تام
 تا نوالی لبالی و ایام جاری و ساری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که
 مدلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت و اتی الهدایت مطلق رفع
 صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح باشد همان
 عموم و اطلاق در باب استنباط احکام و استخراج مسائل معتبر و
 معتبر خواهد بود و از اینجا است که حضرت مولانا امام المصطفیٰ فی الدین
 رازی در تفسیر کبیر اولاد در تفسیر آیت مذکوره نظر بر خصوصیت

مورد و محل نزول او کرده تفسیر بالاخص به معنی مجازی او نقل
 نموده و ثانیاً بجاظ اطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر
 آورده و هر دو را از سلف نقل کرده اما عموم لفظ را ترجیح
 داده چنانچه در تفسیر سوره بقره فرموده است قوله وما اهل به لغير الله
 قال الاصمعی الاهلال رفع الصوت فكل رافع صوته فهو مهمل وهذا
 معنی الاهلال فی اللغة ثم قيل للمحکم مهمل لرفع الصوت بالتلمیة
 والذایح مهمل لان العرب كانوا یعمون الاوثان عند الذبح ویرفعون
 اصواتهم بذکرها فمعنی قوله تعالی ما اهل به لغير الله یعنی ما ذبح
 للاصنام وهو قول مجاهد وصحاک وقتاد وقال الربیع ابن انس وابن
 زید یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله تعالی وهذا القول اولی لانه اشد
 مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلماً ذبح ذبیحة وقص
 بذبیحها التقرب الی غیر الله صار مرتد او ذبیحته ذبیحة مرتد
 انتهى ترجمه عبارت مرقوم سابقاً مرقوم شده است فذکر
 اما بعضی از کسانیکه در میان عوام بالقب مولوی صاحب مشهور اند
 و اباً عن جذبات عرفیه و بدعات رسمیه گرفتار اند و محبت
 رسوم کفار و مودت عادات فجار در رگ و پوست ایشان
 جاری و ساری است خصوصاً بنذورات اولیاء و نیازهای

سادات علماء عادی و دیگران را مادی اند و جمیع مراسم گافران و
 یهودان که در میان این مأموج است حتی انگارند علی الخصوص
 نذر اولیاء را که جزو ایمان بلکه عین دین اسلام می شمارند و بنا و یلات
 فاسده و باطلالات ضعیفه و روایات شاذه آن همه رسوم
 کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توهم کرده صورت
 مرقومه را غلط می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس شرعی است و هم مخالف روایات فقیهیه
 و اقوال مجتهدین اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
 متعدده و احادیث صحیحیه منقول شد فهل من ملک کر فلیل کر و مخالف
 اجماع پس بجهت قاعده اجماعیه که العمرة للعموم اللفظ لا لخصوص السبب
 و مخالف قیاس شرعی پس به سبب آنکه هرگاه جانوری که وقت
 ذبح او از زبان نام غیر خدا خوانده شود بالاتفاق حرام است
 پس جانوری که وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تتریب
 او داشته شود البته بطریق اولی حرام خواهد شد اگرچه از زبان
 نام مبارک او تعالی گفته شود زیرا که در صورتیکه سنان و جنان
 مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
 نه عبارات زبانی و کلمات دلفانی و روایات فقیهیه از کتب معتبره

مکتوب شده است و آیه نیز بفضله تعالی از کتاب های
منتعمده مرقوم خواهند شد فهل من منتظر فلینظر * و از اینجا
است که در کتب فقه حرمت ذبیحه که به نیت قرب
الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق و العموم مرقوم
است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود
یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود * و نیز برابر است که نام خدا گفته
شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید عند الذبح
بلا دلیل است بآنکه تعمیم نصوص شرعی و اطلاق دلائل سمعیه
را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت
و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است فعوذ بالله منهم
و من اهوئهم و فلوذ عنهم و من اغوائهم خدای تعالی هوای نفسانی و اغوای
شیطانی را از دل هوا منزل ایشان دور کرده براه راست رجحانی
و نهایت ربانی آرد زیرا که تا وقتی که هوای نفسانی تابع حکم
ربانی نگردد هرگز ایمان و ایتقان میسر نه شود * چنانچه در شکوه در
باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است که قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما حجت به
ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و پیر و هر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت * پس اگر
 مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
 پر و چه کمال و تسلیم و رضا با حکام و سی علیه الصلوٰة و السلام در
 وقت معارضه داعیه حی و باعته هوا پس مراد نفس ایمان کامل
 است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت است
 پس مراد نفس اصل ایمان است و فرموده و تابع شود و نه گفت منفی
 و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال
 نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هوا باشد و تابع
 حی و مقتدا هر باشد کذا فی توجیه الشیخ * اگر کسی گوید که لفظ طاهر اگر چه
 بر حسب لغت و تحقیق مطابق است با عادات کفار که ایشان در
 وقت ذبح نام بتان را بخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او تضرع
 و گریه و در زیر پایه اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادات
 ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ تضرع خواهد شد
 و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
 خواهد شد کما فی کتب الاصول و الحقیقه تنرک بدلالة العادة
 جوازش بدو و به است * و بر اول آنکه عادت قوم کفار عرف
 غلطی است و عرف قومی مقید اطلاق لفظ مطابق می شود نه عرف عملی

لما في المعناية في فصل الوكالة بالتكاح من باب الاولياء والاكفاء
 العرف لمي نوعين لفظي نحو الدابة يقييل بالفرس ونحو المال
 بالاهل وعلمي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس
 كذلك اكلبهم الجليل يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق للفظ لان
 اطلاق اللفظ نصرف لفظي والتقييد يقابلها ومن شرط التعادل اتحاد
 المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت که در عبارات کتب
 اصول مرقوم است عادت قولی است که مقید اطلاق خصوص می گردد
 چنانچه در شروح و حواشی آنها مصرح است * و به دوم آنکه بطریق
 تنزل یعنی بعد تسلیم آنکه عرف عمومی مقید لفظ مطابق باشد پس
 ابن تخنیش در باب آیمان جاری است نه در مطلق الفاظ لمانع
 الاشباه فصل فی تعارض العرف مع اللغة صرح الزیلعی ونحوه بان
 الايمان بمبنية على العرف لاعلى الحقايق اللغوية * جواب سیوم از شبه
 قید عند الذبح آنکه اهللال الغیر الله بر دو نوع است اول آنکه عند
 الذبح اهللال کند * دوم آنکه قبل ذبح اهللال کند بعد از ان بمبین
 نیرت باقی و مستمر ماند تا آنکه به نیرت سابقه ذبح کند اگر چه در
 ظاهر بر حسب عادت قدیمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد
 پس در صورت اولی اهللال در وقت ذبح حقیقه و شرعاً موجود است *

و در صورت نایب شرعا و حکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال
و بموجب قاعده شریعیه که اذا وجد شیء ولم یطرء علیه ضلّه
بحکم بوجود ذلك الشيء یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از آن
زایع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی
که باند ام آن تیقن نباشد مثلاً آنکه کسی وقت خروج از
خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا
خواهم کرد بعد از آن از نیت سابقه برنگردد و هم منافی آن از و
صد زدن شود و وقت دخول در مسجد معهود بتدیدانیت نکند
و نماز شروع نماید درین صورت نمازش ادا خواهد شد و نیت
سابقه کافی و وافی خواهد بود لمانی الاشباه فی البحث التامع فی
وقت النیة اذا توضا فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و
افتتح الصلوة بتلك النیة فان لم یشتغل بعمل آخر تکلیفیه تلك النیة
المقدمة علی الشروع و تبقی الی وقت الشروع حکما اذا لم یبدل لها
بغیرها کما فی الصوم و ایضاً فی شرائط النیة الرابع ان لا یاتی
بمنافی بین النیة و المنوی انتهى پس اگر قید عند الذبح
تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسؤله در آیت
موصوفه داخل خواهد شد زیرا پندارهال عند الذبح عام است

که حقیقه باشد یا نکا و شرعا و در صورت هر قومه اگر چه حقیقه مستحقه نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است فعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله یا ترتب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجاییه اشده و خلاصه شبیه آن است که اگر قید تعظیم غیر الله زیاده کرده شود پس اعترافیات و قباعات که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجر نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت بیع و شراء و هبیه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان کس است * جوابش این است که قید تعظیم و ترتب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغير الله است * چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه وما ذبح علی النصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که نسیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شود پس این ذکرها در شرعا تا ذبح باقی می ماند اما

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق یافته نه شود چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در صورت مذکوره خلاف ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت ذبح از اهللال بنام غیر خدا رجوع کرده اهللال بنام خدای تعالی کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقه منتهی است حکما و شرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال نباشد ؟
 جوابش بدو وجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی قریب بغیر خدا تا وقت ذبح باقی و مستتر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا باقی و مستمر خواهد بود و این را در صورت است اول آنکه حقیقه موجود و باقی باشد باین طور که تجدید او استینافاً نیت قریب به آن غیر عند الذبح کرده باشد و دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد باین طور که از نیت سابقه برگردد و آنرا از دل خود دور نکند اگر چه وقت ذبح اعاده آن نیت سابقه نه کرده باشد زیرا چه در شرع شریف قاعده مستمره است که وقتی که قصد نیت امری یافته شود بعد از آن تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل خود دور نکند یا امر مخالف و مناقض نیت مانع یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعاً و حکامیت مانعیه را
اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده
می شود * چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزه فردا کرده شود و مناقض
آن یافته نه شود پس شرعاً نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت
روزه حکم نموده می شود * و هرگاه این قاعده شرعیه معلوم شد
پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعاً
موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز شرعاً باقی ماند و هرگز
منافی و منعدم نگردد * چنانچه از اشتباه و نظایر مفصلاً منقول
شد * پس با وجود بقای اهلال بنام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم
او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب
یچنان اوقندس بهیچ فائده در باب صل ذبیحه نمی بخشد
زیرا به تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان هر دو شرط
است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود
چنانچه سابقاً از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فندکر *
و سردرین باب آن است که چنانچه تسمیه مطهر ذبیحه است
هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع
مطهر و منجس نجس خواهد شد * چنانچه قاعده شریعه است که اگر

شی طاهر و شی نجس مخلوط گردد پس غلبه نجس راست * و ظاهر
است که هر چیز نجس حرام است زیرا چه انتفاع و استعمال
نجس مطلقاً حرام است هر چه که باشد و اکل اعظم و جوه انتفاع
است چنانچه در به ایه در کتاب الاشرار به هر قوم است
الانتفاع بالنجس حرام و لایزاله واجب الاجتناب و فی الانتفاع به اقتراب
پس این ذبیحه نیز حرام است * جواب دوم آنکه بنجاء شرط
حل ذبیحه سه شرط است * اول تغذیم او تعالی بذکر لسانی * دوم
تغذیم او تعالی بذکر قلبی چنانچه سابقاً از جامع الرموز و در مختار
مقبول شده * سیوم اخلاص یعنی خالص کردن ذکر او تعالی از
غیر لسانی الهیایة و الشرط الذکر الخالص پس اگر یکی از این سه
شروط فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او
تعالی گوید اگر چه با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تغذیم او تعالی ضم کند
و یا تغذیم غیر او تعالی در دل آورد اگر چه با تغذیم او تعالی و یا ذکر او
تعالی خاط کند درین هر چهار صورت ذبیحه حرام خواهد شد * پس در صورت
مر قه که قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تغذیم جنائی او گفته
باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکه تغذیم غیر
در دل باقی باشد اگر چه با تغذیم او تعالی مخلوط بود ذبیحه حرام

خواهد شد به جت آنکه درین صورت اگر چه ذکر زبانی بنام غیر
وقت ذبح یافته نه شد با ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی
است اگر چه بقای حکمی بود پس یشک ذبح حرام است زیرا چه
باخلاص دلی به تعظیم اوتعالی که مشروط علی ذبح است درین صورت
مفهوم است و نیز قاعده مشرعی است که هرگاه زبان و دل
مختلف شوند پس آنچه در دل است مشرعا معتبر است لمافی الاشباه
فی البحث النافع فی محل المنیة اذا اختلف القلب واللسان
فالمعتبر ما فی القلب چنانچه سابقا نیز مذکور شده است و دلائل
آن از کتب فقه و فتاوی بفضله تعالی مذکور خواهد شد فانتظر
و سر درین باب آن است که ذبح یعنی صرف ریختن خون
جانوری عبادت محضه است و مخصوص بجای عز و علا است پس
برای غیر خدای تعالی هرگز جایز نیست باینکه حرام محض باینکه کفر است
چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذبح قائل اند کما مراراً و بجمیع ایضا تکراراً
و قاعده شریعت است که هر عبادت بهر کیفیت و کمیتی که در شرع
وارد است در آن زیادت و پاکمی کردن از طرف خود جایز نیست
خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف در آن درست نیست و هرگاه که ذبح
یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز بر وجهیکه جان آفرین مقرر ساخته است به همان وجه ادا نمودن
 ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود در آن نمودن
 حرام است * و ذبح در شرع باین طور مأمور است که شخصی
 عاقل صاحب ملت توحید جانوری را که در شرع حلال است بآله
 نیزرگهای که در گردن حیوان است قطع کند در حالیکه از زبان نام
 شریف او تعالی بدون ضم پیرنی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی
 بشیر شد کت احدی در آرد پس اگر ذابج موعده نبود یا آله نیز
 پرند نباشد مانند آنکه از عصا مسجد جانوری را بشکند حرام خواهد شد *
 و هرچنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت بنام او تعالی ذبح
 بکرده شود و علی هذا القیاس شخص اگر به تعظیم غیر خدا یا باضم تعظیم
 او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد * و سدرین باب
 همان است که ذبح در شرع عبادت است پس اگر
 بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب یحساب او تعالی خواهد بود
 و البته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا یا تعظیم غیر و یا به شرکت
 غیر با او تعالی در ذکر ظاهر یا با تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز
 منسوب بمحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مضر و دود خواهد بود
 و بی شک حرام و نجس خواهد گردید * و نکته دیرین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواهد در ذات
خواهد در صفات مبنی بر این افعال است نزد حضرت واحد
احد مبدء تعالی مما یشرکون و تقل من عما یقولہ المشرکون و تمنی
مما ینصبہ الضالون لهذا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی خدای تعالی هرگز نیامرزد
شرک را و پیامرزد سوای شرک را برای هر که بخواهد و در صحیح
مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال و حول الله ﷻ قال الله
تعالی انما اغنی الشراک عن الشرک من عمل عملا اشرك فیه معنی
غیری ترکته و شرکته فی روایة فانما منه یری و هو الذی عمله
ترجمه فرمود در سول خدا صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی فرمود که
من بے نیازترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد
کاری را که شریک گردانید در آن کار با من غیر مرا بگذارم
آن کار را و شرکت او را و در روایتی آن است که پس
من بپزارم از آن کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد
برای او یعنی آن چیز برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم
آن را زیرا چون به سبب شرک خبی در آن پیدا گشت
پس قایمیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد و اله آن چیز

مردود درگاه اخذ و آن شخص را نذر بارگاه شمس گشت
 والعیاذ بالله منه پس مهرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت
 است تعظیم غیر خدا ملحوظ گشت در حقیقت این عبادت برای غیر صادر
 شد پس بی شبهه خبی قوی ذروی پیدا شد که بدتر از مردار گشت و ذریه
 مرده بدون تعظیم خدا متبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا گشته
 گشته است و از اینجا است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص
 برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت
 است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی و مهرگاه اخلاص
 در عبادت شرط است پس الحاظ غیر در عبادت گنجایش ندارد
 چنانچه او تعالی فرمود و ما امر و الا لم یعبد الله مخلصین له الدین
 حنفاء حکم کرده نه شد مگر آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص
 مکنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بپزارند از جمیع
 ادیان دیگر و چون قصد و لحاظ غیر در آن دخل یافت مهرگز اخلاص
 منتهی حق نه شد پس همانا که از درجه مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب
 است که در حدیث صحیح وارد است که ریای یعنی عبادت فعلی
 برای معانی کنانیدن غیر و هم چنین سمع یعنی عبادت قولی
 برای شنیدن دیگر قسمی از شرک است چنانچه در مشکوٰۃ

شریف است که الرِّفَاءُ الْعَزْلُکَ و این چهاره اسم بار فرمودند
 و ویش همان است که هرگاه در عبادت عملی یا قولی ملاحظه غیر و
 قصد آن به اجتناب یافت بوسی شرک پیدا کرد و بدیده قبول عروج
 نیافت بلکه در دو که رد و طرد بینند پس ذبح جانوری یا ذک
 زبانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابعت
 با نماز بار یاد دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا
 می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدای نماید اما در
 دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بغیر او مقصود می دارند
 و سر درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و
 به اثر ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف
 که در ابتدای مشکوٰه وارد است انما الاعمال بالنیات و انما الکمل
 امره مانوی یعنی یخرا ازین نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت
 است و یخرا ازین نیست که برای هر مردی چیزی است که نیت آن
 کرده باشد * و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و
 اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدرستی که الله تعالی
 نظر نمی فرماید به روی صورت های شما و اموال شما و لیکن نظری فرماید
 به سوی دل های شما و اعمال شما * پس ظاهر شد که تسبیح خدا از زبان

باینست تعظیم غیر در جنان اصلاً شرعاً معتبر نیست بلکه متبرهان
 است که در روان است و تبرّی قاعده شرعی که اذا اختلف
 القلب واللحان فالاعتبار بما فی القلب علی ما مر من الاشباه *
 و هرگاه جانور مرقوم به سبب نیست تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او
 محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است و ازینجا است که
 او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشرکون
 نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است
 علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا در وقت ذبح جانوری
 بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک
 زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت
 ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیح حرام و نجس خواهد شد
 و باعث آن شرک نهانی است اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول
 قید مذکور اعنی لفظ عند الذبح هر دو صورت مرقومه را اعنی ذکر
 حقیقی و حکمی را جمع در بیان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا به
 صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی بواسطه
 اولاً آنکه مفسر یک قید مرقوم را در تفسیر خود آورده اند شافعی
 المذهب اند و نزدشان جمع بین الحقیقه و المجاز درست است

گمانی کتب الاصول پس این اعراض بر حنفیان متوجه نمی شود
 زیرا چه ایشان قیبه نمی دهند بلکه بخیز هم نمی کنند و از آنجا که اکثر
 اهل تفاسیر معتقد بهین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً
 تفاسیر بکه درین دیار مروج است اکثر از ان تألیف ایشان
 است چنانچه برضادی و بلا لیل و کشاف و غیره پس اگر کسی
 از حنفیان متأخرین بجهت تبعیت شان در مرامی هم چنان
 عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده به عجب چنانچه صاحب
 تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیاً آنکه
 درین جا جمع بین الحقیقه و المجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیرا چه
 مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است
 بهر دو صورت را و عموم مجاز نزد حنفیان جایز است گمانی کتب
 الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و درین جا کدام
 قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل
 همین قرینه قویه کافی است که متعرض از ان غفلات نموده است *
 و ثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعیه است و اصطلاحات شرعی اگر چه
 به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرح حقیقت است مجاز
 نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلحاظ قید عند الذبح آنست که بوسلمنا که قید عند الذبح انشائی
 نباشد بلکه احترازی بود پس فائده اش این تواند بود که
 حرمت آن جانور بر تقدیری است که اهلال در وقت ذبح
 موجود و باقی باشد یعنی اگر قبل از ذبح از اهلال سابق در گزند
 و از آن نبت باز گردد و خالصه به ذبح کند حلال خواهد شد و
 یا آنکه جانور مذکور مرقوم را پیش از ذبح او بزد و یا کسی
 به دنا البته اهلال متقدم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی خواهد بود
 پس قید مذکور احتراز از این صورتهای باشد پس می گویم که با وجود
 این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد *
 جواب پنجم آنکه از اینجا که آیت موصوفه ظاهر اشامل است
 تمایک را که برای غیر الله نموده شود یعنی جانوری که آواز
 برداشته شود بر او نام غیر خدا بقصد تمایک او برای آن غیر
 پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه
 بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تمایک او برای آن در شرع
 درست است پس ممکن است که مفسرین مقتیدین غرض
 از قید مذکور اخراج صورت تمایک را قصد کرده باشند و حاصلش
 آنکه جانوری که بنام غیر خدا مکرر کرده شود وقتی حرام است که

مقصود نادر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این
جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورتهای
تنبیک که این مقصود در آنها مفتوح است * پس با وجود احتمال
مرقوم تمسک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون
لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس مختل است که مراد
مفسرین مذکورین از تقدیر مرقوم تخصیص لفظ ما مجبویان
بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره
باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است
پس این قدر دانستن است که از جوابهای مرقومه کسی
گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و مولف این رساله
آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف
روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بملا مرید علیه
صرف بمحافظه خامی عنان و توسیع میدان جولان و بلا حظه
توفیر الزامات و تکثیر افادات این احتمالات عمقایی و تقریرات
دقیقه بر معرض بیان و بحثهه بیان آورد و در حقیقت جواب
حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا
عبدالعزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزربان اشاره فرموده اند

جمع و فان القول ما قاله جزام و وان کثر التجمع في الكلام و اجن
 قابل البضا عنه و کثیر استناعته اگر چه درین باب
 بسیار دست و پا زده و حکم مذکور را به منزه بیان جلوه عیان
 داده و هر دعوی را بوجوه شش اثبات نموده و به لایل قطبیه
 و بر این یقینیه بیایه ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع
 شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و شرف سبق
 مر جلب عالی قیاب را است قدس اسم سره العزیز
 فلو قبل مبکاما بکیت صبا یقه و بسعدی شفقت النفس قبل التندم
 و لکن بکت قبلی فهیج لی و البکا بکاما فقلت الفضل للمتقدم
 و اگر کسی را شبهه خطور کند که در صورتیکه معنی ما ایل به بغیر اسم
 مانودی علیه اسم غیر اسم باشد و قید عند الذبح نیز متعبر نباشد
 و فقط ما که در آیه کریمه واقع است شش عام است یعنی خواه
 من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات
 یا از جنس دیگر مانند زرد سم و غیره پس اگر مراد از و بالخصوص
 جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم او و به
 تفسیر کلمه تا بافظ جانور چیست و جوابش آنکه از تقریرات سابقه
 و تحریرات لاحق که در اثبات معنی آیه کریمه از کتب لغات

و تفاسیر مبین که دید و نیز از تحریرات ماضیه که در شوالیات
و جوامع مرقوم شده ظاهر و هوید او با هر و پیدا گشت که حاصل
معنی آیه شریفه نذر لغير الله است و نذر لغير الله هر چیزیکه باشد
و برای هر که بود مطلقاً حرام است و مورد آن نیز عام است
بس اگر کسی مطلق از هر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات
مبایه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت
مجیدة مخرجه اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بترتیب
متمه و خنجر و موقوفه منخوئه و ما اكله السبع و ما ذبح علی المنصب
و غیره تخصیص لفظ ما حیوان کرده شود بعد نیست و نیز بر عایت
شیوع عادت مردمان که اهللال بر جانوران می کنند نه بر اموال
دیگر چنانچه فاتحه رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند نه بر جنس مایوسات
و نه بر صنف دراهم و دنانیر و قلووس و غیره اگر خاص جانور مراد داشته
شود عجب نبود اما از اینجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده
داشته باشد بلا فرینه قطعیة قرآنیة و بنیر دلالت حدیث صحیح
مجمیع علیه حمل آن بر احدی از معانی مختصه و بدون ورود اجتماع
مفسرین معتمدین ترجیح احدی از ماکولات متعدده را مرکز جایز
نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان

نکرد بلکه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست و ممکن
 است و الله اعلم بمراده * و از این جا است که مفسرین محققین
 در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده
 می دارد احتمالات عقابیه متبوعه ذکر کرده اند اما بنیین یکی از آنها
 را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا چه در مشکوٰه شریف در
 کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال
 فی القرآن براهه فلیتموه مقعده من النار یکم به گوید در تفسیر قرآن
 بر ای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشند
 پس باید که به گیرد جای نشست نمود را از آتش دوزخ
 و فی روایه من قال فی القرآن بغیر علم فلیتموه مقعده من النار
 و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن براهه فاصاب فقد
 اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در آن از پیش
 خود پس صواب کند و در یابد حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی
 اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق
 او خطا کرد حکم خطا دارد * و شیخ عبدالحی دهاموی رحمه الله علیه در
 شرح ابن عدیث گفته که اگر تفسیر آیتیه کند و جزم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جز به نقل از ائمه اهل تفسیر که برسد
 سند آن بحضرت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق
 احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط
 موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهى
 اگر کسی گوید که در صوریکه احدی جانور می را بنام غیر
 خدای تعالی نام زد کند و یا زمین و یا چیزی دیگر را باین لفظ که این
 چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای
 فلان پیرنذ رکردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال این ها
 اما در دل خود مراد و مقصود ازین کلام آن دارد که نذر برای
 خدای تعالی و تقرب یحساب او است و ثوابیکه از خوراندن
 آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد * پس این نذر
 صحیح و خوردن آن چر و محاصل آن زمین جایز است یا نه *
 اگر جایز است پس کیکه بنام اولیاء نذر و نیاز می کند همین
 مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی
 که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود و حال آنکه علماء
 متقدمین و فضلاء متأخرین قرن باستقلال آنها فتوی
 داده اند و خود از ان با امتناع گرفته و بدیکران رسانیده اند

و کسی از علمای پیشینان و فقههای گذشتهگان بر این اعتراض نکرده
و احدی از ان اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع نامی مسلمین
بر جواز و ثل آن منقده گشت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده اند که ما را آه المصلون همنا فهو عند الله حسن و نیز ارشاد
نموده اند که لا یجتمع امتی علی ضلالة و امثال آنها پس از کار
اجماع مرقوم بسوخی از کار این همه احادیث رجوع می کند
و ایما ذبا لله منه * جوابش موقوف بر تمهید بقده است و آن
این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
عوام نذر انحراف می کنند تا ویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام
را تبدیل محال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
شائع و ضائع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
این قدر نمی فهمد که این تاویل را یک و عذر لنک هیچ وجه
ناذر را و هم تاویل را فائده نمی بخشد زیرا چه بچاره عوام کلا نعام اند
این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سلیم
شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نمی راند * زیرا چه
کسی که در دل خود نداند خدا سی تعالی منظور دارد و نزدیک
بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و که ام

حاجت روداده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را
در صورت حرام و کفر و شرک اندازد آیا آن کس قدرت
نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیز آورد؟ پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جمال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است نعوذ بالله
من شرور افعالهم ومن صیغاتهم اعمالهم فی الفصول العمدیة فی
فصل ما یوجب الکفر وما لا یوجبہ اعلم انه اذا کان فی
المثلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد یمنع التکفیر فعلمی المفتی
ان یمیل الی الوجه الذی یمنع الکفر تخمیناً للظن بالمسلم ثم
انکانت نية القائل ذلک فهو مسلم وانکانت نية هو الوجه الذی
یوجب الکفر فلا ینفعه حمل المفتی کلامه علی الوجه الذی لا یوجب
الکفر و یومر بالتوبة والرجوع عن ذلک ویتجدد النکاح بعد
الاملام ثم ان اتی بکلمة الشهادة علی وجه العادة لم ینفعه ما لم
یرجع عما قال لانه بالاثبات بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرتفع الکفر
یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند وجهی یافت شود که هر یکی
از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
تقدیر واجب است بر مفتی که بمرد مسلم گمان نیک برود و

به کفر او حکم نکند باینکه بر حسب وجبی که کفر را منع کند فتوی دهد
 بستر دانستنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان
 وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی
 مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان
 وجه مکنز بود پس حکم مفتی کلام او را بر وجه غیر مکنز هیچ فایده
 نمی بخشد باینکه فتوی مفتی رایگان است زیرا چه در نفس
 الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بتوبه
 و استغفار و رجوع اذان قول و عمل و به تجدید اسلام و
 به تزویج ثانی باز وجه خود بستر یادداشتنی است که اگر
 شخص مرقوم کلمه شهادت را بر سبیل عادت سابقه
 خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد باینکه ضرور است
 که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سه نوا یان آرد
 و تجدید کلمه توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه
 شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول
 و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرفوع نمی شود
 مادامی که قول مکنز را ترک نکند و اذان رجوع نه نماید و تاوقیه کفر
 او مرفوع نه شود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

بایکدیگر ضد اند و د و ضد در یک جامع نمی شوند انتهی پس
 بعد تمهید مقدمه مذکور بد آنکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج
 است بر دو نوع است اول آنکه آن غیر را بصورت
 مناده نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیردستگیر
 این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرمائید
 اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد و دوم آنکه
 بدون ندای بنوبه که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
 بزرگ را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال
 آن هر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت باشد در معنی
 نذر لغیر الله محکم است اصلاً احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
 زیرا به حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت
 خلاف ظاهر هرگز متبهر و مقبول نخواهد شد و تاویل مرقوم در
 سوال اصلاً گنجایش ندارد زیرا به قاعده اصول است که در
 هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
 محمول خواهد شد تا و قبکه قریه قویه بر خلاف آن بافته نشود
 و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
 است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

او هرگز مستمع و متفهم نخواهد شد زیرا به قاعده اصول
 است که هر کلامی که در مراد بی طرح باشد حکم او لازم
 نخواهد شد و محتاج بسوی نیت و اراده نخواهد شد *
 خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای
 نذر باشد محتاج بسوی نیت نخواهد شد لمانی الجلی
 هاشیه شرح الروایة قوله ثم ان لم يفوهياً الخ اقول وجه كونه نذراً
 ان اللفظ موضوع له ودلالة اللفظ لا يحتاج الى الخية لانه حقيقة كلامه
 و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هر چه
 در نظر دیده و در ظاهر شنبه شود بر حسب آن اجرای احکام
 بنیادی نموده خواهد شد * و نیز بلا حظه آنکه الفاظ ناذرین
 مبتنی بر عرف است یعنی عبارت ناذر بر معنی عرفی محمول است
 و عبارت مرقوم در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در
 معنی نذر انفرادیه معروف و استعمال است چنانچه در اشباه در
 قاعده سادسه العاده محکمه مرقوم است * ومنها الفاظ الواقفین
 ثبتی علی عرفهم و کذا اللفظ الناذر و الموصی و الخالف * پس
 بر تقدیر یکم عبارت مرقوم از کسی صادر گردد و قریب قویه بر خلاف
 ظاهر کلام او پاینده نشود و بلا تأمل بحرمت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح
 کند حکم بجل آن نموده خواهد شد مگر در قیاسه قریبه قطعیه برخلاف آن
 یافده شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی
 جانوری را پیش قبری یا بتی و امثال آن برده و تعظیم آنها
 کرده و اهتنام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند
 اگر چه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک
 و بلا تامل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این همه
 افعال ظاهری قریبه یقینه و دلالت قویه بر ذبح لغیر الله دارد
 هیچ تاویل را ذران دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل
 آن از کتب معتده بفضاه تعالی مرقوم خواهد شد فهل من
 منتظر فلیمنتظر و بالتفرض والتقدیر اگر فی الواقع نادر مرقوم منی حقیقی
 کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد
 دارد یعنی الفاظ نذر لغیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از آن
 تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم
 و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر
 صرف ابصال توأب آن نذر بروح او منظور باشد پس
 دیانه فیما بین و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

خدای تعالی که دافق باطن و نهان و ظاهر و غیبان است
 نذر صحیح است و منذور حلال اما قضاء یعنی در احکام
 دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بمرست شئی منذور
 مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقومه
 مطلع خواهد شد در حرام است اما فی الاشباه فی المسح
 التاسع فی محل الفیة لو قصد بلفظ غیر معناه الشرعی و اما قصد
 معنی آخر کلفظ الطلاق و اراد به الطلاق من وثاق لم یقبل قضاء و یدین
 یعنی اگر کسی کلامی بگوید و منی شرعی آن اراده نکند بلکه
 منی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجه خود را
 بگوید که تو طایق هستی و ظاهر کند که مراد من منی شرعی
 آن که رها کرده شده از نکاح است نبود بلکه رها کرده از قید و
 زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد
 کرد بلکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت
 خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و
 هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف
 اطالت که مفصلی سومی ملالت است عبارتهای آنرا در اینجا
 نقل کرده اند اما دانستن است که بین تقدیر احکام

نذرانه جاری خواهد شد یعنی معرفت آن فقراء و مساكين
و امثال آنها خواهند بود و ناذر را اولاد و آباء و اولاد او و اغنيا را
خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و درین
رساله نیز مذکور است و خلاصه تقریر این مقام و تحریر این
مرام آن است که در صورتی که کسی از زبان خود نذر
لغیر الله کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمان را
واجب است که آن چیز را حرام دانند و هرگز او را نخورند
مگر وقتی که نذر برای خدا به تترب او تعالی بالیقین ظاهر و آشکارا
شود و هرگاه نذر الله متیقن گردد پس برای فقراء و مساكين تبادل
آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
اغنيا جایز نیست اگر کسی گوید که تسلیم کردم که آیت
کریمه ما اهل به لغیر الله مثل است جانوری را که بنام غیر خدا
نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه
شریفه مقتضی حرمت صورت مرقومه است اباد و جزو
هشتم در رکوع اول در سوره انعام موجود است ما لکم ان لا تأکلوا
مما ذکراهم الله علیه و قد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم
الیه یعنی نیست مرشمار آنکه نه خورید از آنچه یاد کرده شود

نام خدای تعالی بر او بدستبنکه تقصیل کرد خدای تعالی و بیان
فرمود بر ای شاهانچه حرام کرده شده است بر شما که و قبحه
مضطر شوید یعنی ناپا ر شوید به خوردن آن انتهی پس آیت مذکوره
شامل است صورت مرقمه را و مقتضی عل آن است پس
این آیت که متأخر است چنانکه نسخ آن نباشد و اگر
بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین
دو آیت مقدم است پس در صورت مرقمه تعارض آیتین
ثابت خواشد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع
باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذاعتار صامتاً قطاً
والاصل الاباحه یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند و یکی را
بر دیگری ترجیح نباشد پس هر دو از درجه اعتبار و احتیاج
مناقص می شوند بعد ازان رجوع کرده می شود باصل هر شی که
اباحت است ^{بجوابش} بر چند وجه است اول آنکه می پرسیم
که آیت ثانیه عام است جمیع جانور بر آنکه بر او نام خدا ذکر کرده
شود بهر نهی که باشد یا خاص است بصورتبنکه در شرع معهود
و معین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید
که جانوری که بر او نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

سنگ کشته شود یا برای بتی و سنگی و فیری و امثال آنها ذبح کرده
 شود حلال باشد و جالانکه حرمت این صور تنها مخصوص قرآنی است چنانچه
 در آیت مرقوم و المنجیقة و الموقودة و النطیحة و المتردیه و ما
 ذبح علی المنصب الیچ بالتفصیل مرقوم شد پس معلوم شد
 که آیت مرقوم خاص است به صورتیکه نام خدای تعالی گفته شود
 و ذبح کرده شود بشرابطیکه در شرع شریف مقرر و معین است
 و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده
 شود و اگر برای تعظیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام
 است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته
 باشد اما مرصدا بقا و آنفا بمالا مزید علییه لیکن
 درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب مکررا مرقوم
 می گردد فی جامع الرموز فی الوهمی علی ذبیحة و ذبیح لغیره تعالی لم یحل
 و انما قلنا لله تعالی لانه الوهمی و ذبیح لغیره تعالی لایحل لانه ذبیح
 تعظیماله لا لله تعالی و فی اندر المختار و الوهمی و لم تحضره النمة
 صح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ابتداء الفعل او نوى بها امرا
 آخر لا یصح ولا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام
 نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد کما هو الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که در میان هر دو آیت تعارض واقع است پس دانستی است که قاعده کلیه اصول فقه است که هرگاه در یک صورت دلیل محرم و دلیل مبیح هر دو جمع شوند و تاریخ آن با مآلوم نباشد که کدام مقدم است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبوی پس عمل به محرم کرده خواهد شد لمانی الاشباه والظواهر اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام حدیث آورده جماعة مما اجتمع الحلال والحرام الاغلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دليلان احدهما يقتضي التحريم والاخر الاباحة قدم التحريم وهكذا في كتب الاصول بقرينة مخالفة الاملال و متعرض که چهارم اذا تعارض تعاقبا و يحكم بالاصل الذي هو الاباحة راقاعه کلیه نام نهاده است سنشای آن سوء فهمی و لاعلمی او است بآنکه قاعده کلیه اذا تعارض المبیح والمحرم يعمل بالمحرم مخصص قاعده مذکوره است جواب سیوم آنکه در صورت تعارض دو آیت قاعده اصولیه بر این نوع است که وقتی که در میان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بدیهه رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق

بود و راجح می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی تأیید
 نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود و اگر از قول اصحاب
 نیز ترجیح احدی یافت نمی شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده
 می شود پس اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر شود
 پس آن وقت باصل آن نمی که در آن تعارض واقع شده است
 حکم کرده می شود بر ابراست که اصل آن نمی عمل بود یا حرمت
 اما آنچه معارض گفته که وقت تعارض آیتین ملائقا با حاکم
 کرده می شود پس این غلط محض و افترا می بحت است
 لمافی کتب الاصول حکم التعارض بین الایتمین المصیر الی السنة
 و بین السنتین المصیر الی قول الصحابة و بین قولی الصحابة الی
 القیام و بین القیامین الی تقریر الاصول و در صورت مرقوم
 اگر تعارض آیتین مرقومین فرض کرده شود پس بر حسب
 قاعده مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود
 چنانچه حدیثی در ابراهیم شاه از سنن ابی داود منقول است
 قوله علیه السلام لا یقر فی الاعلام ای عند القبور و ایضا فیها ان النبی
 علیه السلام نهی عن ذبائح الجن چنانچه آینده بفضله تعالی مذکور
 خواهد شد و در دستور القضاء از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبی صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی
ما ذبح امتی علی الاضنام والاولیاء والاوزار والانهار والبهار
والانهار والبیوت والعمیون والادیة فالذابح مشرک والمذبح بوحه میتة
پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است
و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومین از حدیث
مرتفع نه شود پس بر طبق قاعده مذکوره ضرور است که بسوی
قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
سابقاً از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لو ان
معلماً ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتداً
و ذبیحته ذبیحة مرتداً و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین
مرقومین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعده
مرقومه لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده
شود و آن درین جای است که جانوری که وقت ذبح او نام
غیر خدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگر چه در دل
تغییر خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس
جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام نخواهد شد اگر چه از زبان نام خدا می تعالی بخواند
 به جهت شکر کثرت در حالت حرمت که تعظیم خیر خدا است در وقت
 ذبح جانور که ماعرفه و مستعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت
 اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگر چه
 در آیت ثانیه بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
 آیت مرقومه مخصوص آن است یعنی جماء و قد فصل لكم ما حرم
 علیکم الخ صورت متنازع فیها از آیت ثانیه مذکوره خارج
 می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جماء فصل لكم ما حرم علیکم
 هست چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی
 انما حرم علیکم المعیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله
 الخ آخر الآیه و هرگاه آیت کریمه اعني ما لكم ان لا تأكلوا
 صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الایتین نیز
 ثابت نشد پس بوجه من الوجوه حل جانور مندر مذکور ثابت
 نگردد و اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سوره
 انعام موجود است کلا و اما ذکر اهرام الله علیه ان کنتم با یانه مومنین
 شامل است صورت مرقومه را پس همراه حکم به خوردن
 جانور بکه نام خدا می تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بلکه

در صورت باز ماندن از خوردن آن نهیدنی است سخت
چنانچه کلمه ان کنتم با هماته مؤمنین ناطق بآن است جوابش
آن است که صورت مرقومه از آیهت مزبوره مخصوص و منسوخ
است از آیهت های دیگر یعنی آیهت های سوره بقره اذما حرم علیکم
المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله الایة و آیهت های سوره مایده
اعنی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به الخ
قوله وما ذبح علی النصب الخ زیرا چه آیهت مرقومه مندرجه سوال
یعنی کلو اما ذکر اسم الله علیه در سوره انعام است و این سوره در
مکه منظمه قبل از هجرت نازل شده است و سوره بقره در اول
قدم مدینه منشر نمیشد بعد از هجرت نازل یافته است و هم چنین
سوره مایده آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات
سوره انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحی الی محرم الا ان یقولہ الان یکون میثقه
او دما مافوحا ولحم خنزیرا و وفقا اهل لغير الله به بعد چند رکوع
است از آیهت مذکوره یعنی کلو اما ذکر اسم الله علیه الخ پس
این همه سه آیات مرقومه ناسخ است هر آیهت مرقومه
سوال را و تفصیل اینها در کتاب اثنان فی علوم القرآن است
من شاء فلیطالع ثمه و جواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظه آیت شریفه ما لکم ان لانا کلوا
 الخ است مرقوم گردیده در جواب سوالی ثانی نیز که بالیظ
 آیت کریمه مکلوا مما ذکرکم الله علیه است جاری می تواند شد
 باین تغییر اما خوف تطویل و املاال فرد گذاشته بر ذهن سلیم
 و طبع مستقیم حواله نموده شد و بستر بدانکه اگر این همه
 تقریرات مذکوره و جوابات مربوطه در خاطر کسی جا نه کند و
 به جهل مرکب خود و اماند و بجهالت و غوایت و شرارت و
 غیبات خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
 می آید که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تغییر
 در این کنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسر حد الحاد و کفر ستاند
 فعوذ بالله من ذلک و آن این است که صورت مرقوم نذر
 برای مبیت است و جمیع نذر برای غیر خدا بالا جماع باطل و حرام
 است پس بلا شبهه نذر مرقوم باطل و حرام است
 لمافی البحر الرایق فی فصل الفذ من کتاب الصوم و اما الفذ والذی
 ینذره اکثر العوام کان یکون لانهان غایب او مریض اوله حاجة
 ضروریة لیا تبی بعض فبما الصلحاء فیجعل هترة علی راسه ویقول
 یا مئید ی فلان ان رد هاتمی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلک من الذہب کذا و من الفضة کذا و من الطعام کذا و من الماء
 کذا و من الشمع کذا و من الزيت کذا فهذه النذر باطل بالاجماع
 لوجوه * منها انه نذر للمخلوق و النذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة
 و العبادة لا تكون للمخلوق و منها ان المنذر له ميت و الميت
 لا يملك و منها ان ظن ان الميت يتصرف في الامردون الله و اعتقد
 ذلك كذرا لي قوله للاجماع ملية حرمة النذر للمخلوق و لا ينعقد و لا
 تشتغل الذمة به و انه حرام بل محبت و لا يجوز لمخادم الشيخ اهله
 و لا اكله و لا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا و له
 هيال فقره عاجزون عن الكعب و هم مضطرون فاذا علمت هذا فما
 يؤخذ من الدراهم و الشمع و الزيت و غيرها و ينقل الى ضرايح
 الاولياء تقربا اليهم فهو حرام باجماع المسلمين ما لم يقصد و بصرفها
 الفقراء الاجبياء قولوا احل الله * خلاصة ترجمه آن که نذری
 که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار
 شود و یا حاجتی بیش آید پس نزد قبر بعضی از بزرگان مع آید و پرده
 قبر را بر سر خود نهاده و بادب ایستاده می گوید که یا حضرت
 اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان
 حاجت من بر آید پس برای شما این قدر زر یا نقره یا

شیرینی و غیره اداکنم پس این چنین نذر باطل است
 بالاجماع یعنی بدون خلاف احدی از علماء بخند و جوه اول آنکه نذر
 برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت
 خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر دوم
 آنکه آن شئی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک
 چیزی نمی شود سیوم آنکه نذر اعتقادی کند که آن بزرگ
 قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است
 و اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
 حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شئی منذور
 حرام است و خادمان مقبره آن بزرگ را گرفتن آن
 چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوی من الوجوه تعریف
 و در آن شئی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر که در صورتیکه
 کسی محتاج و عاجز بود و از کرسنگی خوف هلاکت دارد
 پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
 چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لغیر الله
 معلوم شد پس چیزها بیکه پیش قبر را و لیا می برند و
 از آن چیزها نزدیک به درگاه ایشان می روند حرام است

باجماع مسلمين مكرور صورتيكه محتاجان را اذنان مقصود
 باشد و ايصال ثواب آنها بروح آن اولياء منقول بود
 نه تقرب و خوشامدني، مخبرات ايشان پس البته درست است
 و اضافي الفتاوى العالمكيريّة في آخر باب الاحتكاف والنذر
 الذي يقع من اكثر العوام بان ياتي الي قبر بعض الصالحين ويرفع
 صوته قائلا يا سيدي اذا قضيت حاجتي فلك مني من الذهب كذا
 مثلا باطل اجماعا الي قوله واذ امرت هذا فما يوعظ من الدرام و
 لحومها وينقل الى صرايح الاولياء تقر با اليهم فحرام بالا جماع مالم
 يقصدوا بصرفها للفقراء الاحياء قول واحد او قد ابتلى الناس بذلك انتهى
 وايضا في الدر المختار في آخر كتاب الصوم اهلم ان النذر
 الذي يقع للاموات من اكثر العوام وما يوعظ من الدرام و
 الشمع ونحوها الي صرايح الاولياء تقر با اليهم فهو بالا جماع باطل
 وحرام مالم يقصدوا صرفها للفقراء الانام وقد ابتلى الناس بتلك
 ولا سيما في هذه الامصار وفي هرح المتفق البقر الذي ينذر
 الكافرون بامم الاءاء والاجداد حرام لان فيه حرمتين احد هما
 انه ملك الناذر ولا يجوز للمؤمن ان يتصرف في ملك الغير و
 الاكل لان حق الغير حرام والباقي ان ما يطعم الكافرون بامم

الاثباء فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان يأكل منه وكذا البقر لانه
 من ذور باهم المیت وكذا البقر الذي ينذره الخاص بارواح المدايح
 لانه من ذور باهم المیت انتهى * خلاصه عبارت مشرح متفق
 آنكه گاوی كه كافران بنام پدران خود مانذری كند حرام است
 زیراچه دران گاواذد و بدو بدو حرمت است * اول آنكه گاو
 مذكور ملك ناذر است و تصرف در ملك غیر حرام است *
 دوم آنكه بنام مردگان منذر است و منذر برای غیر خدا
 حرام است و هم چنین گاوی كه بارواح اولیاء مانذری كند
 حرام است زیراچه منذر بنام مرده است انتهى * اگر كسی
 گوید كه عقیده در شرع ثابت است و جزا ذین نیست كه بنظر
 استبث ربوالات مولودی گو سپیدی را ذبح می كند پس
 هم چنین وقت قدوم امیری و مانند او جانوری را ذبح كردن
 چرا جایز نباشد چنانچه در ستمایل ترمذی مرقوم است كه
 ابوالبشم انصاری وقت قدوم آن حضرت عليه السلام بزی را ذبح
 كرده بود و جوابش آن است كه فرق است در میان استبث رب
 و تعظیم پس اگر ضیافت قادم و اظهار بشارت قدوم او
 به قرض و د باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر و یا در هنگام

در آمدن بزرگی در خانه کسی گو سبزی را ذبح کنند و اطعام آن
 شخص از گوشت آن گو سبذ مع نخعیل بشارت و مرور بقدم
 آن کس مقصود دارند و همین محل حدیث ابوالعینم انصاری
 است که وقت قدم آن حضرت ~~ص~~ بزی را ذبح کرد و گوشت
 او را بان حضرت و اصحاب خوراند * اما اگر تعظیم قادم و تقرب
 با و از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی اذبح کردن بزی صرف ریختن
 خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظور بود نه گوشت آن
 جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بود نه اطعام و
 ضیافت او پس بی شک حرام است و همین است محل جمیع
 صورتهایکه در کتب فقه و فتاوی مرقوم است یعنی ذبح قدم او میر
 و نحوه الخ * پس فارق در میان حلال و حرام آن است که اگر
 تعظیم مذبح له و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطر او از مجرد
 ارامت خون او یعنی اظهار تعظیم شخص به کشتن جانوری
 مقصود باشد و گوشت آن مذبح و ضیافت مذبح له مطلوب
 بود حرام است * و اگر اطعام و ضیافت آن کس از گوشت
 آن ذبیحه منظور بود و تعظیم آن شخص بخوراندن
 گوشت ذبیحه مرقوم مرکوز باشد اما تعظیم آن کس

بر یختن خون او غرض نباشد حلال است و اگر در ضمن
 ضیافت آن کس اظهار خویشی خود و ابراز خوشنودی
 او نیز مراد باشد هیچ ضرر و نقصان ندارد چنانچه سابقاً
 مشروحاً مذکور شد و خلاصه آن که از ذبح کردن جانوری
 برای شخصی صرف کشتن او و ریختن خون او مبین قدر
 غرض اصلی بود و مگر ذبح گوشت آن جانور مقصود نبود بلکه
 گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خوراندن و یا آنرا به ریا
 ماندن و یا آن را به مسلمانان و دادن به هر همه نزد مالک
 آن جانور یکسان باشد و از ملا حظ آن کس صرف
 تعظیم او و خوشنودی او و تقرب با او و خوشنودی او مقصود
 مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا دیگر کسی امر فرماید
 و خواه آن کس زنده بوحیه باشد یا مرده و خواه روح
 طیب بود یا روح خبیث و خواه انسان باشد یا جن و دیو و
 شیطان و بت و درخت و تالاب و امثال آنها باشد و
 خواه قهر صادق بود یا قهر کاذب مانند علم و جهل و پیغمبر و مشرک
 و گهواره و مانند آنها پس این همه صور آنها با لاتفاق حرام
 است و در کفر فاعل اختلاف است اما جمیع رعا و اکثر فقهاء

به کفر اوقائل اند * و اگر از ذبح جانوری برای شخصی صرف
 کردن گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیله او بود و
 هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و ملاذفه آن شخص
 صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ابرصال ثواب
 آن برای آن شخص مذبح له مطابق بود پس بی شک
 حلال است * بستر دانستن است که اگر کسی به مضمون
 فیض مشغون نماید دل الایمان فی قلوبهم و به نحو ای * ایت
 انتهای عظم الله علی قلوبهم در ضلالت و غیادت و جهالت
 و غوایت خود داند و این همه تئذیر است که در تفسیر قوله تعالی
 اهل به لغیر الله و توجیهات که در ماده نذر لغیر الله مبین و مبرهن
 شد در دل غوایت منزل و در سرشت غیادت سرشت
 او با نگیرد پس دلائل شد عیه دیگر بر دعوی مرقومه که دال
 صریح و ناطق صحیح است می آورم * اما از قرآن پس قوله تعالی
 وما ذبح علی النصب الذی فی القاموس نصب بضم نین کل ما یعبد
 من دون الله کالنصب بالفهم والانصاب حجارة کانت حول
 الکعبه و فی التفسیر الزاهدی وما ذبح علی النصب ای النصب
 ای آنچه می کشند برای بنیان و فی التفسیر الکبیر ما ذبح علی

النصب فيه وجهان أحدهما ما ذبح على أعتاد تعظيم النصب
 والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يقعا قبان * ومكذافي معالم التنزيل
 پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها
 به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود
 به قصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواه قبر
 اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جند آواش با آنها
 یا به تعظیم بستی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم
 کسی زنده خواه نزد ذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها
 پس این همه صورنها حرام است بدلالة النص زیرا که علت
 حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز از این
 نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا بارت خون حیوانی
 و از آنجا که در صورتهای مرقوم عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان
 جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه
 سابق ازین در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد *
 اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت
 که در برابر ایم شاهی و کنز الجاد از سنن ابی داود نقل کرده است
 لا یجوز ذبح الغنم والبقر عند القبور والقول علیه السلام لا عقر فی

الاسلام ای عند القبر و هكذا ای صنن ابی داؤد و کذا لا یجوز الذبیح
 علی الذبائح الجدید لان النبی ﷺ نهی عن ذبایح الجن بناء علی انهم
 یکرهون معاناة انهم لو لم یذبحوا یذبحهم الجن فابطل صلی الله علیه
 وسلم نهی عنه و هو فی دمقر القضاة فی الباب السادس عشر من المصححین
 قال النبی صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی ما ذبیح امتی علی
 الاصنام والاولیاد والاوزار والابار والبطار والانهار والبیوت
 والعیون والاردیة فالذایم مشرک والمذبحیة میتة والمرءة بائنة
 ودرشکوة در جلد ثالث در کتاب الذبایح است و هم در جامع ضمیر سبوطی
 لعن الله من ذبح لغير الله و نیز در سنن ابی داؤد است نهی رسول الله صلی
 الله علیه وسلم من معافر العرب قال داؤد یعنی فی القبر و ترجمه منع
 کرد رسول خدا از بی کردن اعراب ابو داؤد گوید که نزد قبر و و شراح
 این حدیث نوشته اند که در جاهلیت رسم عرب بود که جانوران
 را نزد قبر ربه نیست مقبور ذبح می کردند لهذا ذبیح مذکور ممنوع شده
 و درشکوة در جلد ثالث در باب الذکور مرثوم است
 فی رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ینحسرا بلا
 بمراثة فانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبر فقال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم هل کان فیها وثن من اولیاد الجاهلیة

يَعْبُدْنَ فَقَالُوا لَا قَوْلَ فِئَالٍ كَانَ فِيهَا هِمٌّ مِنْ اَعْيَادِهِمْ وَالْوَالَا فَعَالٍ
اَوْ فِئَالٍ فَاَمَّا هَؤُلَاءِ فَاَنْزِلْهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ

یعنی نذر کردی فردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
که ذبح کند شتری را در موضع که نام او پوانه بود پس
آن مرد نزد پیغمبر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه
پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع بی ازبکان
زمان جاها بیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت
آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عیدهای اهل
جاها بیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت و فاکن بنذر خود
در ترجمه شش بخ عید الهی و ماهوی مرقوم است که از اینجا معلوم
شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است و فاکن
اگر آن موضع معبد او تان و یا مجمع کفار نبود و اگر این چنین بود
مصحیح نه بود زیرا که نیست و فاکن نذر را در معصیت خدا انتهی
پس از این حدیث صاف ظاهر شد که در جای که بت
باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران
بود یا جائی که در آن مذهب پرستش کفار باشد مانند قمر و غیره
و در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعلمت قصد تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بلکه در موضعی که منتهی قصد تعظیم و
تقرب بسوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگر چه در
حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد
اما سبب حرمت جانور مرقوم از اجماع پس در تفسیر کبیر
مرقوم است که اجمع العلماء ان مسامحا ذبح ذبیحة وقصد
بذل بها التقرب الى غیر الله صار مرتدا و ذبیحة ذبیحة مرتد
یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمی جانوری را
ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن
کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذکور مرتد یعنی در حکم مردار
و آئین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است
و نیز در بحر الرایق چنانچه بیان کرده شد که والا جماع علی
حرمة النذر للمملوق و افه حرام بل صحت الی قوله فما یوخذ
من الداراهم والشمع والزیت ونحوها وینقل الی صرائح الاولیاء
تقر بالیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع
کرده اند بر حرمت نذر بیکه برای مخلوق باشد و شی
منذور حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شمع
و روغن و امثال آنها بسوی مقاب او گویا برده می شود و تقرب

بایشان مقصود می باشد بانفاق جریح مسلمانان حرام است
 و نیز از عالم گیری منقول شد * اعنی مایوخذ من
 الدرامم ونحوها الی صرائح الاولیاء تقریبا الیهیم فحرام بالاجماع
 اما کفر ذابج مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن
 اکثر علما می محققین و فضلاء می مدققین قائل به کفر او هستند
 چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر نیشاپوری
 و قاضیان منقول شد * فلین کرفهل من مذکر و لیه قهر فهل
 من معتبر * اما دلایل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و
 فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند
 کتب که متداول بین الناس و مشهور بین العوام و
 النخوص است آورده شد * فی الاشباه والفظایر فی
 المبحث الثانی من قاعدة الامور بمقاصد ما الذبیح قد یکون
 للاکل فیکون مباحا و مندوبا و للاضحية فیکون مباداة اولق و م
 امیر و نحوه فیکون حراما و کفر املی قول * و ایضا فی الاشباه فی
 المبحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصد ما و صرح فی المیزان
 من الفاظ الکفر ان الذبیح المقادم من حج او غزو امیر او غیره
 یجعل المذبح مية و اختلقوا فی کفر الذابج و ایضا فی الاشباه

في كتاب الذبايح ذبح لقلوم امير او واحد من العظماء يحرم
 ولو ذكر الله تعالى وللضيف لا وفي الدر المختار في كتاب الذبايح
 ولو صمى ولم تحضره الغيبة صح بخلاف ما لو قصد بها التبرك في
 ابتداء الفعل او امر آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبح
 لقلوم الامير ونحوه كواحد من العظماء يحرم لانه اهل به لغير
 الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان
 قد مهاليا كل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف او الولية او للرب
 وان لم يقل مهاليا كل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غير الله فمحرم
 وهل يكفر نفية قولان في شرح الوهبانية * شعر * وفاعله جمهورهم
 قال كافر * وفضل واصحابه ليس يكفر * وفي قرة الانظار شرح الدر
 المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترب بذكرا
 الله تعالى اذا كان قبل قتل قدام للتهيم لضيافته او بعد قتل ومه
 ببرهمة لذلك فلا شبهة في جواز بل منسوب ويجوز اكل ذلك
 المذبح واما اذا كان عند قتل وم فان كان القصد ذلك فالحكم ما
 ذكره وان كان لجرد التعظيم فحرام والمذبح ميمنة * وضابطه انه
 ابن طنج وقد م للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتواضع
 الفاس كما هو المعمود في بلدتنا فهو لجرد التعظيم وحكمه ما علمت و

في الجوهرة الذبيح عند مري الضيف تعظيما له لا يحل اكلها وكذا عند
 قدوم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبيح
 عند عيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس وفي القصول العبادية
 في باب ما يكون كفرا من ذبيح في وجه انسان شيئا وقت قدومه
 كفرا الذبيح والمذبح مبيتة وفي فتاوى قاضيخان وفتاوى عالم
 كيري في باب ما يكون كفرا رجل ذبيح لوجه انسان في وقت
 الخلعة وما اشبه ذلك كفروا والمذبح مبيتة لا توكل وفي خزانة المفتين
 ومن ذبيح لوجه انسان وقت قدومه كفرا الذبيح والمذبح مبيتة
 وفي القنينة في كتاب الذبيح ذبيح لضيف شاه ومضى الله تعالى
 يحل ولو ذبحه لقدوم الامير او واحد من العظاماء وذكر اسم الله
 لا يحل لان في الاول الذبيح لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه
 هذا ويأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
 لا يضعه منك بل يدفعه لغيره فعلى هذا ما يفعله القصابون في
 بلدنا من اصعاد البعير بالبخ جار تارك وقت الشمار فيل بحونه
 فيه فهو ميتة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا
 قول عنه النامس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى
 العاكورية في كتاب الذبيح ذبيح عند مري الضيف تعظيما له

لا يحل اكلها وكل اهل قل وم الامير او نحوه تعظيما ما اذا ذبح
 فصل في ذبح الضيف لاجل الضيافة فانه لا بأس به وايضا في
 الفتاوى العالكية في فصل ما يتعلق بالتشبيه بالكفار من باب
 احكام المرتدين اكر يكن بوقت خلعت يعني بوقت پوشیدن شه
 و بوقت تهنيت از برای تشریف پوشیدن و رضای او
 قربانی کند کافر شود و این قربانی مردار باشد خوردن آن روا نبود
 و دیگر از این جنس آنست که بر سر آب میروند و آن آب را
 می پرستند و به نیت که دارند گو سپند بر سر آب ذبح
 می کنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان گو سپند کافر می شوند
 و گو سپند مردار و خوردن آن روا نبود و فی جامع الرموز
 فلو سمی طی ذبیحة وذبح لغيره لم يحل وانما قلنا لله لانه لو سمی
 وذبح لقل وم الامير او نحوه من العظام لا يحل لانه ذبح تعظيما
 له لا لله تعالى ولهذا لا يضعه بين يديه لياكل منه بل يذبحه الى
 غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى ولهذا يضعه لياكل
 وفي مطالب المؤمنين ذبح للضيف شاة وسمي الله تعالى يحل ولو
 ذبحه لقل وم الامير ولو اكل من العظام وذكر اسم الله تعالى
 عليه لا يحل لان في الاول الذبح لله تعالى والمففعة للضيف ولهذا

يضعه عنده لياكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لله تعالى ولهذا
 لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الذبايح
 وانچه ذبح كندر ابي قدوم بزرگي يادربنای جديد وگورستان
 حرام است هـ وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز
 ذبح الغنم والمبقور عند القبور لقوله عليه السلام لا عقرب الا سلام
 ابي عند العقور هكذا في منن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح عند
 البناء الجديل ومنه شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح
 الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو لم ينذروا يذبحهم الجن
 فابطل النبي صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه
 وفي مبين البصائر حاشية الاشباه والنظائر في كتاب الذبايح
 قوله ذبح لقدم امير النخ حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح
 المقترب بذكرا لله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم ليهيئ
 لضيفته او بعد قدومه بغيره لذلك فلا شبهة في جوازه بل
 مندوبة وفي جواز اكل ذلك المذبح وما اذا كان عند المقدم
 فان كان المقصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم
 فحرام والمذبح مية وضابطته انه ان طيسر وقد م
 للضيف فهو للضيفا فة وان امير الذبايح ان يتسوا زعمه

المأمن كما هو معهود ببلد تنافهوا لمجر فدا لتعظيمه و حكمه
 بما علمتدو عليه يحمل كلام المص و اما الذبح فمن وضع
 الجذار و عورف المرض و الشفاء من مرض فلا شك في ان
 القصد هو الفصل و في كتاب من اية المبتدئ ذبح شاة
 للضيف و ذكر اكرم الله تعالى عليه يحل اكله و لو ذبحه لاجل
 قدوم امير او واحد من العظماء و ذكر اكرم الله تعالى عليه
 يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله
 تعالى و ذكر اكرم له ايضا و لهذا يضعه بين يد يه ليا اكله
 بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى
 و لهذا لا يضع بين يد يه ليا كل منها بل يد فعه لغيره و في
 الجوهرة الذبح عند مريض الضيف تعظيما له لا يحل اكله و كذا
 عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به و في دستور القضاة
 في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي
 رجل ذبح للضيف شاة و ذكر اكرم الله عليه يحل اكله
 و لو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء و
 ذكر اكرم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح

تعظیماً له لا تعظیماً لله تعالی و لهذا لا یضع بین یدیه لیباً کل منه
 هل یدفعه لغيره * و فی نصاب الاحتساب ما یفعله الجهة من الذبح
 عند قبور المشایخ والشهداء و غیرهم و عند شراء الدار و علی البناء
 الجدی و باب البیوت و عند دخول الامیر و فی وجه الامان و ما
 اشبه ذلك فهذا یوجب الحرمة اذا كان لغير الله تعالی و ان ذکر
 اسم الله تعالی علیه و یکفرون بذلك و هذا امر غفل الناس
 خواصهم فکیف بعوامهم * پس در استثنای است که بعضی از
 علمای این دیار حل صورت سنن را از عبارات هدایه
 که در ماده ذکر نام غیر خدا یا نام خدا بر ذبح مرقوم است استنباط
 می کنند باین طور که صورت مرقوم را در صورت ثالثه هدایه
 داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر عل جانور منذور مرقوم
 استدلال می نمایند و حال آنکه اگر در تعلیل عبارت هدایه
 و در قیود آن و در وضع صورت آن تامل کرده شود پس
 بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید
 و ایضاً مدار مضامین هدایه و توضیح منشا خطای ایشان موقوف
 است بر تفصیل صورت های که در آن ذکر نام غیر و نام خدای
 تعالی یافته شود لهذا و لا تحریر آن می کنیم و من الله تعالی الهدایة

والعناية في البداية والنهاية وبفضله العناية ومعه العظمة
 من القباوة والغواية * باید دانست که ذکر نام خداي تعالى در
 وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است
 بآنکه از شدت نام غیر خالص باشد * و ذکر نام غیر و
 نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول
 صوره و منی یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح جانوری
 موصول و مضموم باشد از روی لفظ و هم از روی منی چنانچه
 در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زد یا بگوید بسم الله
 و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام
 است زیرا چه نام غیر با نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر
 و هم در قصد و غرض پس شدت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح
 جانور موجود شد و خلوص که شرط عل است مفقود * دوم
 موصول صوره لانی یعنی اتصال نام غیر با نام خدا در تلفظ و عبارت
 موجود باشد اما در منی و دلالت مستحق نباشد چنانچه در وقت
 ذبح نام غیر با نام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و غیر کسر
 حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بنم دال یا بگوید
 بسم الله عن زید یا بسم الله زید بنم دال و امثال آن * و برین تقدیر

ذبیحه حرام نیست زیرا چه شرکت نام غیر بانام خدا در تعظیم
 مذبح یافته نشد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل
 بر قصد شرکت مرقومه است و آن درین جا مفقود است *
 اما کرده است به جهت آنکه شرکت در تلفظ موجود است پس
 صورته موصول است اگر چه معنی قصد اموت و نیست پس مشابه به
 حرام گردید و مشابهت حرام کرده است * سیوم موصول
 معنی لا صورته یعنی نام غیر بانام خدا در وقت ذبح در ظاهر
 عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه
 قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود و یا برای
 زید نذر کردم و بعد از مہر بن قصد قایم باشد حتی کہ به نیت سابقه ذبح کند
 اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید
 اصلاً بر زبان نآورد و این حرام است زیرا چه نام غیر بانام
 خدا موصول است معنی قصد اگر چه در لفظ مذکور نیست و
 این موجب حرمت است به جهت آن کہ درین صورت
 شرکت غیر بانام خدا مقصود است اگر چه ملفوظ نیست و معنی
 و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعیہ
 است کہ اذا اختلف القلب واللہان فالما معتبر ما فی القلب و فی

الجعل به المشهور انما الاعمال بالنيات وانما العمل امره مانوق الخ
 پس غلو ص از نام غیر که شش ط حل ذبیحه است درین
 صورت منقو د است و تفصیل این بمرات و کرات
 بوجود مختلفه و بدلائل متعدده بفضاء تعالی مرقوم شد * اما در اینجا
 برای تمییز مخالفان و اعلام غفلان عبارت به این که دسان و بز
 ایشان است و بر حسب فهم و ذعم خود با بر صل ذبیحه مرقوم
 دلیل می آرند نقل کرده بفضائل او تعالی خود از فحواهی عبارت منقول
 حرمت آن ثابت و واضح و مستحق و لایح می شود * چهارم
 مفصول صوره * و معنی یعنی شرکت نام غیر بانام خدا در تعظیم بدیع
 جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض یافته شود چنانچه
 قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال ثواب تصدق
 آن بنام زید مقرر کردم * و یا بگوید که این جانور را برای خدا از
 جانب زید ذبح خواهم کرد * یا بگوید که این جانور را برای خود انبدن
 و ضیافت زید داشتم و امسال آن بعد از آن در وقت ذبح
 صرف نام خدا بگوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نرانند و این
 صورت حلال است بلا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر بانام
 خدا وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صوری نام است

شد و موصول صوری که باعث کراهت است باذنه نشد و
 چون که شرکت غیر بانام خدا در تعظیم بدیج مقصود نیست بلکه
 حرف اتصال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب
 احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس
 موصول منوی نیز منتحقق گشت و موصول منوی که موجب حرمت
 است ثابت نگردد و هرگاه این چهار صورت معلوم شد
 پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در آنها
 حرف ذکر نام غیر و نام خدا یافته شده است و عبارت آن این است
 و یکره ان ینکر مع اسم الله تعالی شیئا غیره بان یقول عند الذبح اللهم
 تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل ، احد ما ان ینکر موصولا لامعطوفا
 فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال وفظیره ان یقول
 بعم الله محمد رسول الله لان الشریکة لم توجد فلم یکن الذبح
 واقعا الا انه یکره لوجود القران صورة فیتصور بصورة المحرم
 والثانیة ان ینکر موصولا علی وجه العطف والشرکة بان یقول
 بعم الله واهم فلان او یقول بهم الله وفلان او بهم الله ومحمد رسول
 الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان
 یقول موصولا منه صورة ومعنی بان یقول قبل التسمیة وقیل ان

يجمع الله سبحانه وتعالى هذه الابهام به لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال بعل الذبح اللهم تقبل هذه من امة معهود محسن
 شهد لك بالوحدانية والى بالبلاغ والشروط والذكر الخالص المجرد
 على ما قال ابن معهود رضى الله عنه جرد والتسمية حتى لو قال عند
 الذبح اللهم اغفر لي لا يحل لانه دعاء وموال وپس صورت
 اولي به ايه آنجه درين جا صورت دوم است و صورت
 دوم آن آنجه درين جا صورت اول است و صورت سوم
 آن آنجه درين جا صورت چهارم است اما صورت ثالثة مذكوره
 اين مقام پس در به ايه اصلا مرقوم نيست و دوششم
 آن است كه مدار قول به ايه صرف بر ذكر نام غير بانام خدا
 است بدون اعتبار تقرب بسوى غير و بنائى حكم صورت
 ثالثة اين جابر تقرب بسوى غير است لهذا صاحب به ايه آنرا
 ذكر كرده اما از قيود عبارت به ايه دازد وضع صورت اول حكم
 صورت ثالثة مذكوره اين مقام مستنبط مى شود زيرا كه در
 صورت ثالثة به ايه مرقوم است والثالثة ان يقول مفصلا منه صورة
 ومعنى بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذه من امة محمد الخ
 پس از قيد منى صاف واضح مى شود كه موصول بر دو قسم

است صورت و معنی و در صورت اولی به ایه موصول صورت است و معنی
 نیست و در صورت ثانی هر دو مجتمع است و در صورت ثالثه هر دو منفک و
 است باقی ماند آنکه موصول معنی بود و صورت یکنه بود و از تعابیل صورت
 اولی صاف ظاهر می شود که صرف موصول صورت در باب حرمت
 معتبر نیست زیرا که شده کت یافته نشد بلکه صرف صورت حرام
 است و در حقیقت و معنی حرام نیست پس غایبه الامر اینکه موجب
 کراهت باشد پس ازین تعابیل به وضوح پیوست که موصول معنی الیه
 در افاده حرمت معتبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالثه به ایه
 برای اخراج این صورت یعنی صورت ثالثه هر دو صاف این جا قید
 و فصول معنی نوشته است علاوه بر این آن که اگر موصول معنوی معتبر
 نمی بود پس اصلا حاجت قید و فصول معنی برای اخراج موصول
 معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که موصول صورت و نیز
 صاحب به ایه گفته است بان يقول قبل التعمية الى قوله اللهم تقبل
 هذه من امة محمد الخ و نگفت بان يقول قبل التعمية باهم فلان
 چنانچه در صورت ثانی ذکر کرده است و وجهش همین است
 که این صورت و فصول صورتی و معنوی نیست بلکه موصول
 صورتی است و موصول معنوی و سابق معلوم شد که صورت

موصول منوی حرام است پس از تعلیل صاحب به این باین
و به که در صورت موصول صورته لامنی حرام نیست زیرا که
شرکت یافته نمی شود و نیز از تقید او بقید موصول منی باین وضع که
اگر موصول صورته و منی بود حلال است و هم از وضع او
صورت ثالثه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تعیل من فلان
و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمیل
که در صاف متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر بانام خدا
موصول منی یافته شود حرام خواهد شد پس می گویم که
تعلیل مرقوم صاحب به این دو تقید مذکور او و تعوییر مزبور او ناطق
صادق است باین که جانوری که او را بنام اولیاد غیره نذر کرده شود
بعد اذان با بقاء نیست سابقه ذبح کرده شود حرام است اگر چه
از زبان نام خدا می خوانند باشد پس کسب که صورت
نذر مرقومه را در صورت ثالثه به این داخل می شمارد و حل آنرا
از عبارت به این استنباط می کند و از وضع صورت ثالثه بر
دعوی خود استند لال می کند خطای محض کرده و در غلط قاحش
افتاده زیرا که در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد
نذر برای او و در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

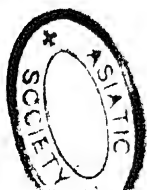
برای آن غیر فرق نکرده و حال آنکه در صورت ثالثه به ایه نام
غیر که قبل از ذبح مفروض است به قصد ایصال ثواب آن
برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه عن امة معمل الخ
ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بدیع
جانور مذکور آری در صورت ثانیة به ایه البته ذکر غیر برای تقرب
بسوی او مرقوم است زیراچه درین صورت ذبح برای
غیر است و در صورت ثالثه آن ذبح از جانب غیر است
و فرق در میان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهار من الشمس
و این من الشمس است خلاصه آنکه در صورت ثالثه به ایه
اتصال صوری و معنوی هر دو منقود است بآنکه انفصال صوری و
معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعیه فیها که نام غیر که قبل
از ذبح مذکور است به قصد تذکر بنام او و تقرب بسوی او
بدیع جانور مذکور است پس انفصال انطبی اگرچه در صورت
تذکر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز در آن منصوص
نیست زیراچه تقرب بسوی غیر در آن واقع است و نسبت
آن تا وقت ذبح موجود باقی است پس اتصال معنوی در آن
مقرر و ثابت است و همین مدار حرمت در صورت مرقوم

است آری اتصال صوری در آن معدوم است اما این را
اعباری نیست چنانچه مفصلاً گذشت بفضلہ تعالیٰ ❀

شکر و سپاس خالق بی قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان
در باب نذر انیر الله شکوک و اوهام داشتند و بیشتر ابنای این
دوران فسادات و شرور گماشتند به فضلہ تعالیٰ دفع ہر یک از آنها
مردم شد و گمان غالب بلکہ اعتقاد جازم است کہ مہدیان
و مہدیہان عموماً و مدعیان و حاسدان خصوصاً این رسالہ را
دیدہ بچشم و خردش آردہ دامن بطعن و افتراء و
ہتان خواهند کشود و اعتراضات بی کار و سوالات نامہنجار
نخواہند نمود اما امید قوی از مضننان و متدینان است کہ ہر گاہ
این سخنبراملا حظہ خواهند فرمود زبان حق ترجمان در مادہ کوشش
و سعی این احقر اجداد خواهند کشود و دعای خیر و باب
صلاح دنیا و فلاح عقبی این اصغر الافراد خواهند نمود و مواتو فیقی
الامن الله الفضل الرحيم و ما رجا في الا بفضلہ العميم و لا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

والصلوة على سيد المرسلين شفيعنا في الدنيا والدين

وآلہ الطيبين و صحبہ الطاہرين



۲۰ نسخہ ارشاد الرشاد فی فضل المیلاد البعید الزمان حمید الدوران

مولوے محمد اسماعیل رحمۃ اللہ المنان بہ بنمودم و دادم

اللہ تعالیٰ توفیق خیر رفیق گرداند

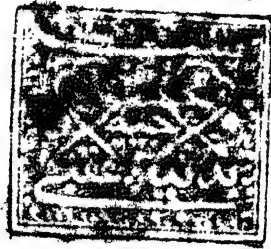
محمد وحید

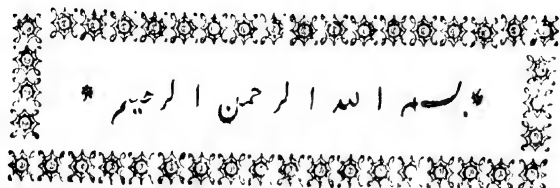
عفی عنہ



peal.
99a

ع





الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وآله
 العالين وصحبه الطاهرين وورثته المجتهدين اما بعد وانشع
 لاجل باد که درین ایام فتنه انضمام تحریری بزبان اردو
 در مذمت مولد شریف دیدم که بر طعن و تشنیع عالمان
 عالمان آن عموما و بر توهمین و تحقیر علای حرمین شریفین
 خصوصاً ما شتمل است اما دعوائی او از دلائل شرعی
 محض معطل است * چنانکه در بعض منام قول بعضی از
 متاخران مالکیان منقول است که نه از مجتهدین بود
 و نه از متقدمین و آنهم نه بکتانی مسند است و نه بدلیلی

مستند بلکه حرف اذعان است * و در بعضی موفع نام
 بعضی از صوفیان مکتوب است بدون نقل عبارت
 کتاب و در حقیقت افتراء است * و در بعضی محال
 عبارت بعضی کتاب مسطور است اما نه خود آن کتاب
 سند اول و مشهور است و نه مولف آن معتبر و مذکور *
 لهذا با اظهار بطلان و قبح آن نبر و ا ختم و بر دو قدح
 آن اوقات عزیز خود را ضائع ساختیم * اما هرگاه شنیدیم
 که بعضی مردمان با اعتقاد و اعتماد نمودند و چند کسان
 نزدیک آنرا شکسته و ترتیب آن را گسسته تصویب
 میدهند بطور اشتباه مشهور کردند و دیگران
 آن را باطراف و نواحی و اکناف و ضوایح بردند
 و گریه نمودند و میان دجالیان مفیدان آنرا موافق
 عقیده فاسده خود یادیده لاف و کزاف زدند و
 وسیله مکیده فساد خود بیا فتنه و فساد پراکندند *
 و بعضی از عوام ضعیف الاعتقاد در چاه تردد و شبهات
 و اوایم و خیالات افتادند و بعضی از طلبه ناقص
 الاستعداد در ظلمت تردد و تفکر و تشنگی و تحجیر
 افتاده و مانند این احقر العباد و مغرور الافراد محمود
 در استحباب عمل مولد شریعت و در فضائل آن

فراهم آورد و بهام نظام الکلام فی نیل المرام من
المولد والقیام سعی کرد چنانکه درین رساله دو
مواضع متمعده ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی *
اما در زمانیکه هنوز از انتظام اختتام نیافته بود که بیشتر
اصحاب مجتهدین و اکثر احباب فخرالهدیین فرمودند که درین هنگام
اولی تحریری مختصر در باب رد اقوال منکران و
ابطال دلائل آنان ضروری است زیرا که تحریر بهتر و دیر
قته و مفاد در میان مسلمانان می اندازد و شک
و تردد در قلوب طالبان می ریزد و لا جرم در عالم مجبوری
و در حالت ضروری سخنهای لغو و کلام های حشو آن را
گذاشه صرف عبارت دلائل آن را جدا جدا با الفاظها
نشان کرده کذب و بهتان آن را بظهور می آورم و فساد
و بطلان آن را می نگارم و حاشا و کلام که مقصود تدلیس
و تحقیر و توهین و تعبیر شخصی نداشتیم بلکه صرف
تعرض همان قدر است که نکاشتم * رباعی *

* ذکر میلاد نبی دایم و میمون بادا *

* بحال مولد او قائم و افزون بادا *

* قاری و سامع موبود هما یون بادا *

* منکر مولد او دایم و مغبون بادا *

و من الله التوفيق وبه التوفيق وهذه التحقيق والبيان لتصل يق

* زورگانه خرافا هيم توفيق *

* که تحقیقش نماید را تحقیق *

* اگر توفیق او گردد در بقم *

* بود احوال و افعالهم و ثبتم *

ذلیل اول قال الشيخ العلامة ناج الدين عمر بن
البلخي والسكندي في المشهور بالفاكهاني من متأخري
الما لکيئة ان عمل المولود بلغة من صومعة انتهى بحروفه
وتعريفه * احوال پراختلال این را بوجوه و وجهه اظهار
و آشکار می کنم * و جداول آنکه عبارت مرقومه بکتابی
منسوب است و حال آنکه برای صحت قوی سند
از کتاب معتبر متداول ضرور است * لما هیج من المعوي
والطحاوي وردنا لعمارة الوقرة الا نظارو غیره انشاء
الله تعالی * بیت * منی یاد دارم از بازی *
کار هر مرد نیست بهر کاری * تحقیقی مباد که ناقل در هر دلیل
خود نام کتاب منقول عنه نکاست مکرر بین دلیل
ذلیل خود که مهمل نگذاشت و جهش بلامنظم دلالت حال
و قرینه مثال او و خدا دانا است بباطن حال و بال
ادچنان متبادری شود که عبارت مرقومه را از

کتاب او که مستمی بالمواد فنی الکلام علمی عمل المولد
است و درین دیار و سنیاب نمی شود نقل بگردان
است چنانکه خود وضع عبارتند مومنه مرقومه بر این معنی
شناهد است که لایحقی بلکه آنرا در کتاب هاییکه در
داد و ابطال آن مولف است یافته از ان جا سر قد
کرده جا بجا تصرف بیجا نموده بر دعوی خود دلیل طویل
آورده است پس با ملل کتاب فاکها فی نسبت
کردن نتوانست بجهت آنکه بسبب فقهان آن کذب
و بهتان او ثابت می شد و نیز بکتاب منقول عنه اسناد
بگردان خود آنکه اطمینان و مرجوحیت و ضعف و مردودیت
او ظاهر می شد زیرا که در ان کتاب بعد نقل کلام
مذکور رد و ابطال آن با انواع متعدد مرقومه است
و حال آنکه فتوی دادن بقول ضعیف و بقول مرجوح
جائز نیست لهما فی رد المختار و غیره التحکم و الفتوی
بالمرجوح خلاف الاجماع و لیس للمقاضی التحکم بالضعیف
و لا یلذذ قضائه * و در حقیقت این اخفای منکران اغواء
است در حق جاهلان و مغالطه است در باره طالبان
و کمر و خدع است با عالمان * اینصاح این مقال بر این
سوال است که شیخ تاج الدین فاکهانی که منکر علم

مولد شریف است بسیاری از طاهای محمد بنین معتمد بن
 صاحبین در رسائل خود با قول او را نقل کرده
 رد و ابطال آن بوجه مختلفه نموده اند مثل حافظ ابن
 حجر عسقلانی شارح صحیح بخاری و محمد بن علی مصنف
 کتاب سیل الهمدی و الرشاد و محمد بن محمد مدنی چنانکه
 از رساله غایبه المرام منقول خواهد شد ان شاء الله
 تعالی و نیز شیخ السخنی جلال الدین سیوطی در
 رساله خود مسمی به حسن المقصد فی عمل المولد که
 نزد مولف این رساله موجود است اولاً فضائل
 اسباب عمل مولد شریف را بدلائل مستنده
 ذکر کرده اند بعد از آنکه افاکهای را نقل کرده بوجه مختلفه
 رد کرده اند باین طور که گفتند اقداسی الشیخ تاج
 الدین عمر بن علی النخعی السکندی السمشهور بالفاکیهانی
 من متاخری المالکیه ان عمل المولد بدعت من مومنه
 و الف فی ذلک کتابا سماه المور د فی الکام علی عمل
 المولد و انما هو قه ههنا بر مته و اتکلم علیه حر فا
 الی آخره * پس درین مقام فریب و خیانت و جهالت
 و خداعت ناقل را باید شناخت که فضائل مولد شریف
 و دلائل عمل آن که در این مقام در آن کتاب مرقوم

است فرو گذاشت و همچنین رد و ابطال کلام
 قاضیهائی که بعد عبارت مرقومه مکتوب است مخفی
 داشت طرف عبارت مرقومه مذوم که موافق
 اعتقاد خود انگاشت و وسیله افساد خود پنداشت
 از میان آن مقام برداشت و اول و آخر آن را
 هم در آن جا گذاشت * و علی هذا القیاس یعنی غالب بقیه
 دلائل منکران نیز همین منال است کما سیحی مفصلا
 بقضایه تعالی * و از اینجا صاف ظاهر و باهر شد که
 انکار منکران بجهت عدم اطلاع بربراهین فضیلت
 مولد شریعت نیست بلکه بسبب سوء اعتقاد
 و بعایت خبیث طینت و نهاد و باعث شرست
 و نزاد ایشان است * و همچنین تحریر و تفرم آنان
 بغرض طلب حق نیست بلکه بجهت عداوت و عناد
 و بقصد القای فتنه و فساد و اغوای عوام ضعیف الاعتقاد و
 بعزم اضمال طالبان ناقص الاستعداد است چنانکه آینده نیز
 احوال ایشان بوجه کثیره و بطریق غزیره عیان و بیان خواهد شد
 بعون الله تعالی * نظم * درختی که ثام است ادر اترشت
 گرش در نشانی. باغ بهشت * و راز جوی خلدش به سنگام آب
 * بینج آنگین ریزی و شه نایب * سرانجام گوهر بکار آورد *

* همان میوه تنج بار آورد و * و جد و م آنکه ناقل ناکل
 و در نقاش عبارت مرقومه چند تصرف نمود که بعضی از آن
 از راه مکر و شراوت و بعضی از روی جهالت و
 بطالت است چه در احوال کتاب چنین بود که ادعی الشیخ
 قاج الدین عمر بن علی اللخمی السکنی ری الی قوله
 ان عمل المولد بدله من مومة الخ بس تصرف اول آنکه
 بجای ادعی قال آورد * دوم آنکه کلمه ظلمه زیاده کرد تا نزد عوام
 اعتبار پیدا کند * سوم آنکه لفظ لخمی را بانجی خواند و لخم نام
 قبیله ایست از یمن بخلاف بانج که شهری است مشهور *
 چهارم آنکه واو بر لفظ السکنی افزود * پنجم آنکه بجای
 لفظ مولد مولود آورد و ازین تغییر مقصود احوال قائل
 و هم دعوی خود ناقل فوت شر * بیت *

* آن دست مذادوره اورفت زدست *

نیز اگر متباد را از عبارت عمل مولد و هم دعوی
 منکران آن مت که اهما لیکه روز ولادت آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم حادث شده است چنان و چنین است
 و آن از لفظ عمل المولد ادا می شد بخلاف لفظ عمل المولد
 که خاص است بعملیکه بد سال مولود مشرب لطف تعلق

می دارد و آن نیست مگر تا لیفت آن یا خواندن یا
شنیدن آن نه اعمال دیگر پس دلیل مطابق دعوی شد *

* و خل بینجا ثمری غیر خجالت ندهد *

* تیر کج باعث رسوائی تیر انداز است *

وجه سوم آنکه قول بی دلیل بعضی متاخران مالکیان
را دلیل خود می پندارد و آنرا برهم فاسد خود برای
الزام حنفیان جحت می آورد و حال آنکه قول خود امام
مالک در حق حنفیان دلیل ملزم نمی تواند شد تا بقول
مالکیان چه رسد خصوص ما قول متاخران مالکیان علی الخصوص

بعضی ایشان *

* بصیحت ز پیر جهان بین بشو *

* نیاید ز بوزینه هر گر در د *

وجه چهارم آنکه منکر مدعی در دعوی خود لفظ مکروه می آورد و در
دلیل ذلیل خود لفظ مذموم نقل میکنند و این مبهم است
زیرا که شامل است کفریه و محرمه و مکروه و تحریمی و
مکروه تنزیهی و این ندانست و معین کردن نتوانست
که کدام یکی از اینها مناسب مقال و لائق حال و مآل
او است و حال آنکه تعیین آن بر او واجب است
زیرا که او کام هر یک از آنها مخفی است پس

از بن هبارت مدعای او ثابت و واضح نشد اما
جهالت او واضح باشد چنانکه بعض جاهل می گوید که این
کار ممنوع است اما نمی داند و ثابت کردن نمی تواند
که کفر است با حرام یا مکروه یا تحریمی یا مکروه تنزیهی * بیت *

* پیر خرد از طرح سخن رانی او *

* دانست که تا کجا است نادانی او *

و آنستنی است که بعضی از منکران نادانان از مذہب
حنفیان سوال می کند که حنفیان در مسئله معتقد با وجود
آنکه از امام خود روایت می دارند بقول امام مالک
فتوی می نگارند پس هرگاه که در امر عملی موکد شریعت
از امام خود چیزی مروی ندارند بقرول امام مالک
رجوع نمی آرند * جواب آن بچند وجه و جهتی می گویم
اول آنکه این روایت بی اسناد و حکایت بی اعتماد
است و هم مردود العلماء و مدفوع الفضلاء است نه قابل
اعتبار و نه لایق شکر که مر * جواب دوم آنکه این
روایت از امام مالک نیست بلکه از مالکیان چه
مالکیان بلکه متاخران مالکیان چه متاخران بلکه بعضی از
ایشان پس ظاهر شده که اکثر متاخران مالکیان
و متأثر متقدمان مالکیان بر این مذہب نبودند * پس

متاخران مالکیان را چه مایه اعتبار و قول ایشان را
چه مایه شهادت است * جواب سوم آنکه در مسئله
منقول و علی الاطلاق فتوی بر قول امام مالک نیست بلکه
در صورت ضرورت و وقوع حاجت قاضی را میرسد
که بعد مرد در چهار سال از روز فقه ان منقول و موافق
بند اب امام مالک حکم فرماید که فی الخطی و در الاحتیار
و جامع الرموز و غیره * پس منکر میلاد بد اعتقاد در
کلام مصیبت افتاد و چه ضرورت او را ردی داد که
بر قول یک کس از متاخران مالکیان بزرگم خود
فتوی داد و احوال جمهور علمای مالکیان را بلکه افتای
قضای حنفیان و شافعیان و حنبلیان را پس پشت خود نهاد
* مشکل شرح ز در حواله دانش است *

* حل این مسئله ازین فکر خطا توان کرد *

جواب چهارم آنکه این سوال از جهت عدم
جماعت کتب فقهیه است زیرا که مواضع ضرورت
مستثنی است لان الغم و رات تبیین الخطی و رات
پس در صورت منقول و اگر چه بصورت فتوی بر قول امام

امام مالک است اما در حقیقت فتوی بر قول امام اعظم
است زیرا که وقت ضرورت عمل بقول مجتهد دیگر
جائز است چنانکه در رهنما گل زیبیه و در فختار و شمدج
آن و در رسوالات عزیزیه و غیره مفصل و مدلل
است *

* گر نرا نیست شناسا و ریت * لب کشودم به شناسا کربت *
* از من این نکته فراموش مکن * گفتگوی دگران گوش مکن *
جواب پنجم آنکه هرگاه جمهور علمای حنفیه بر استصحاب و استحسان
عصا مولا شریعت اتفاق دارند اگر بالغرض بعضی از علمای حنفیه
که رتبه نوعی از اجتهاد هم داشته باشد سوی عدم جواز
آن میرفت هرگز قول اد قابل اعتبار و اعتد اد و لایق
اعتماد و استناد نمی بود چه جای آنکه جمیع علمای را سخین
و فضلاء کمالین از حنفیان بران اجماع دارند بلکه
مالکیان و شافعیان و حنبلیان نیز بران اتفاق و رزیدند
بسی قول بعضی مالکیان هرگز اعتبار ندارند و اصلا اعتماد را نشاند
بلکه در حق مالکیان نیز باین اعتبار ندارند تا نزد دیگری چه اعتبار دارد

* قاصری که کند این طایفه را طعن قصور *

* عاشق سه که بر آرم بزبان این گاه را *

* همه شیران جهان بسته این سال اند *

رویه از حیدر جان بگسله این سلسله را *

چنانکه در نحریر اول گذشت معیند انکه از آ و تذکاراً می
 نگارم * فی الیه ایتة و فیما اجتمع علیه لجه و لا تعین
 مخالفة لبعض و ذلک خلاف و لیس باختلاف * فی الکفاية یعنی
 الامام یعقل باجماع اکثر اهل الاجماع علی حکم و ان کان الاقل
 منهم یخالفهم لان العبرة للاکثر انتهى * حاصل آنکه حکمیکه
 جمهور علماء بر آن اتفاق ورزید معتبر است و بیرونی آن
 واجب است و خلاف بعض علماء معتبر نیست و بیرونی آن
 درست نیست * ولما فی المشکوّة فی باب الاعتصام قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم علیکم بالجماعة و العامة در شرح شیخ دهاوی
 مرقوم است که بر شما باد که لازم گیرید جماعت را و اکثر
 را اشارت است بآنکه معتبر اجماع اکثر و جمهور علماء است
 چه اتفاق کل در همه احکام واقع نمی شود بلکه ممکن نیست *
 پس در حق کاینکه اعتقاد صادق و اذعان و اتفق می دارند
 همین قدر دلایل و باب اثبات استحسان عمل مولود شریف کافی
 و وافی است

* بادی از نیست ترا و جدانی معتقد باش و یارا ایمانی *
 و در رساله غایتہ المرام مرقوم است که فاکهانی نے کہ ادعا بدعت
 مذمومہ کا کیا ہی وہ متفرد ہی اور حافظ ابن حجر عسقلانی شراح

صحیح بخاری اور شیخ المسکین جلال الدین سیوطی اور محمد بن علی
 مصنف سبیل الہدی والرشاد اور احمد بن محمد مدنی نے اُسکی
 کلام کو اصولاً و فروغاً لفظ بلفظ رد کیا ہی پس باوجود مردود ہونے
 اسکی قول کے یہ راۓ سند لایا ہی اور قول مردود مرجوح لایق
 سند و قبول علما کے یقین ہی لما فی الدرام المحتار ان الحکم والفتیاء
 بالقول المرجوح جہل و غرق للامام عینی حکم و فتویٰ و نیا اور قول
 مردود مرجوح کے جہالت اور تورنا اجماع کا ہی انتہی
 * دلیل دوم : وہمچنین شیخ محمد دالہ ثانی رحمۃ اللہ علیہ در
 مکتوب دیست و ہفتاد و سوم و مکتوب پنجاہ و چہارم نوشتہ
 است انتہی بعینہ و شینہ * و اصح باد کہ در اصل پارہ ہر غارہ فتویٰ
 اہل بلوی بدینکونہ عبارت است کہ اور علی ہذا القیاس شیخ
 مجر دالہ ثانی رحمۃ اللہ علیہ نے بیچ مکتوب دیست و ہفتاد و
 سوم و مکتوب پنجاہ و چہارم کے لکھا ہی اور کہرا ہونا اسمین دوسری
 ہرعت قبیحہ اور سیدہ ہی انتی بعینہ و مینہ * بدانکہ قضایج و شتایع
 ابن دلیل منکران با اصل و فرع چند وجوہ ہویدا دید ا
 می کنم ہا ی لہ متقین و تقی لہم ین بفضل اللہ وبہ العالمین
 وجہ اول انکہ عبارت یکی اردو مکتوب نوشتہ پس محمد نام کتاب
 کہ درین دلیل خود آور دلائق استناد نیست چنانکہ مجر د نام عالمی
 کہ در دلیل اول خود درج نمود قابل اعتماد نہی کہ لا ینحیی و تحقیقت

اینست که تنوشتن عبارت مکتوب خدع و فریب است
چنانکه مفعول و وجه چهارم مرقوم خواهد شد بفضله تعالی
وجه دوم آنکه کتاب مرقوم درین شهر موجود است بر حسب
تعیین راقم مرقوم مکتوب پنجاه و چهارم را از اول تا آخر آن
حرفاً حرفاً مطالعه کردم اصلاً ذکر مولود شریف در آن ندیدم پس
این دروغ بی فروغ است و در حقیقت افترای بی استرای امت
بر حضرت شیخ موصوف پس فتوای مرقومه با اصل و فرع هرگز قابل
اعتبار نیست و راقم مفتوی اصلاً لایق اعتماد نیست * بیت *

* کار پاکان را قیاس از خود بگیر *

* که چه ماند در نوشتن سیر و شیر *

وجه سوم آنکه شیخ قدس سره از طبقه علیه صوفیه اند
پس قول ایشان درباره تصوف و در ماده ریاضت و
مجاهدات صوفیه معتد می تواند شد بر تقدیر که مخالف قول
جمهور صوفیان نباشد و آن هم در حق کسی است که در حدیث
خاصه ایشان منسلک باشد پس قول ایشان در باب
حاکمیت طواستخراج مسائل فقهیه مستند نمی تواند شد
و بر عالمان شرعی و بر ساینکه از اسلامه ایشان خارج اند
هرگز ملزم نمی تواند شد * وجه چهارم آنکه مکتوب دوست
و هفتدوسوم را ملاحظه کردم و لفظاً لفظاً آنرا خواندم و افصح شد

آنکه مکتوب بنکات امانوب فتوی نیست در باب مولد شریف بلکه
 خطی است مشتمل بر مضامین مختلفه و تصاحیح متذوّه و منتظمین
 بر جواب شخصی که استفسار نموده بود از قصیده مخصوصه که در آن زمان
 و در آن مکان بروز میلاد شریف خوانده میشد به سر مجموع
 رقعّه موصوفه را در اینجا نقل کردن فائده ندیدیم لهذا سوال و آنچه
 حضرت موصوفه در جواب نگارش فرموده اند نقل میکنیم
 تا حال مولود خاص مرقوم و هم مضمون آنچه شبنج ممدوح
 در باره قصیده مخصوصه ارشاد فرموده اند واضح و لایح گردد
 و افترای فتوی نویسنده پرتدلیس بر آن حضرت رئیس
 و حال ناقل نا کل ظاهر و باهر گردد و هو هذا * صحیفه الثنات
 که از روی گرم نامزد حقیر کرده اند بوصول آن مسرور
 گردید * اندراج یافته بود که اگر چنانکه سیالغه در منبع سماع است
 منبع مولود که عبارت از فصائد نعت و اشعار غیر نعت خواندن
 است نیز بود و اح * مبالغه فقیر در منبع سماع بواسطه محال لغت طریقه
 خود است محال لغت طریق خواه سماع در قصص بود خواه بمولود
 شعر خوانی هر طریق را وصول است بمطالع خاص و وصول
 بمطالع خاص این طریق منوط بترک این امور است هر گرا
 طالب مطالع این طریق بود باید که از فحش لغت این طریق
 اجتناب نماید و مطالب طریق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت

خواجہ نفسہند قدس سرہ فرمودہ اند کہ مانہ این کار یکینیم و
 انگار یکینیم یعنی این کار منافی طریق خاص یا است. پس یکینیم
 و چون مشایخ دیگر کرده اند انگار ہم نماییم لکلی وجهه هو مو لیهما
 انتھی بعیثہ و زیئہ فمخضر آ بلایا و شے و بدون تغیر
 الفاظ * و اصح و لایح باد کہ از عبارت مکتوب مکتوب چهار
 فائدہ بیرون آمد * فائدہ اول آنکہ منبع آن بزرگ از خواندن قصیدہ
 موصوفہ صرف بجهت رعایت فحاشی طریقه خاصہ ایشان بود
 نہ بجهت قبیح ذات قصیدہ موصوفہ * فائدہ دوم آنکہ منبع آن بزرگ
 صرف در حق مریدان ایشان و خاص بار بار طالب طریقه خاصہ ایشان
 بودند در حق دیگران * مصرع * بہین تفاوت رہ از کجا است تا کجا *
 پس منبع آن بزرگ را کہ در بارہ مریدان ایشان خاص بود
 عام فہمیدن از غایت عبادت و تمایز غایت است و تشخیص
 عام گویندہ قابل اعتماد قول او لایق اعتبار نمی * فائدہ سوم
 آنکہ آن بزرگ قصیدہ مرقومہ یاد دیگر مولود شریف را بدعت
 قبحہ یا سیئہ یا مذمومہ یا مکروہہ بہرگز نفرمودہ اند پس قول
 قائل ناقابل یعنی او در علی ہذا القیاس شیخ مجتہد الف
 ثانی نے کہا ہی النج و نیز نقل ناقلاً ناقلاً یعنی ہمچنین مجتہد الف ثانی
 نوشتہ است النج دروغ بے فروغ و افتراء ہے امرأہ است
 چهارم آنکہ ذکر قیام وقت مقام اصلا در این مکتوب نیست

نه البتاً نه نفعاً و هذا ايضاً قويه بلا مريه * قوله كهتر آهونا اسس بين
دوسرى بدعت قبيحه اور سبيه مى * در بين جانيںساكى قابل را
بايد ديد كه هنوز دعوى اول خود را ثابت كردن نتوانسته كه باز
لاف مى زند و ميگويد كه كهتر آهونا اسمين دوسرى بدعت النج
زيرا كه وجود دوم بدون تحقق اول منصور نيست * بيت *
* نوكار ز عين را انكو ساخته * كه بر آسمان نيز پرداختى *
* زمين زاده بر آسمان ناخه * زمين و زمان را بس انداخته *
تنبیه از بين مقام جلال و عدم لياقت و ضعف عقيدت
ناقل ناكل بچند وجوه ظاهر شده اول آنكه مانند جاهلان بر فتوای
و بگران اعتماد کرده اعتقاد نمود و تنفیش نکرد كه عبارت
های مرقومه در واقع در كتاب مذکور هست بانه دوم آنكه مجمر و
نام شيخ تاج الدين در ريزه كاغذی دیده ایمان آورد و تحقیق
نکرد كه شيخ موصوف از كدام طبقه مجتهدین است و محمد قول
او قابل اعتماد و لایق سند هست بانه سوم آنكه شيخ
موصوف از مقله امام مالك است پس مجر و قول او
در حق مقله امام اعظم جحیت نمی تواند شد چهارم آنكه عبارت
مرقومه را در باره كاغذی دیده ایمان كرد و تنفیص نکرد كه در
كدام كتاب است و آن كتاب از كتب معتبره است اوله است
یا نه پنجم آنكه مجمر این مضمون كه شيخ فلان در ملفوظ خود

نوشته اند در ریزه کاغذی یافته جزم کرده و تصحیح بگرد که شیخ
 موصوف بجه عبارت نوشتند ایاب این مضمون از عبارت
 شیخ ظاهر می شود یا زت ششم آنکه بمحمد نحریر شخصی اهدا کرد
 و تجسس نکرد که فی الواقع در کتاب هست یا افتراء
 نه عنزو کرامت نه شرف و شهابست نه ترس قیامت * فوال چنین باید *
 نه پاس ندانست نه خوف ملامت نه طول و جسامت * نقال چنین باید
 * مناهای بالاسنال است و بند * نگار آیدت گرتوی کار بند *
 د لیل سوم * فی تحفة القضاة سهل القاضی عن مجلس
 الامور و الاشرف قال لا یعتقد لانه محدث و کل محدث
 ضلالة و کل ضلالة فی الدار النہی * تخفیف مباد که کتاب
 تحفة القضاة غیر نمند اول و غیر مشهور است تا آنکه
 درین شهر و اطراف آن تفحص کردم نشانی از آن
 نیافتم بلکه از آیندگان و روزندگان بلاد دور و نزدیک
 نیز استفسار کردم نام آن هم نشنفتم تا حال تصرف
 افتراء و ناقل ظاهر می گشت اما بنظر تصرفات و
 افتراءات او که در د لیل اول و دوم خود نمود ظن جای و
 قیاس قوی است که در عبارت سنحه مرقوم هم
 بر حسب عادت مسنمه و خصالت مقرر و خود البته تصرف
 و بهمان کرد و باشد که

* بسب *

* خوی بد ذرط یعنی که نشستن * نرود بخوبی وقت مرگ از دست *
 * زبد لوهران بد نیاید محجب * نشاید ستردن سیاهی ز شب *
 الغرض نقل شمس که بر چنان بزرگ صوفی صافی افترا کند
 و بر جناب ایشان حمد آرد و غرور کند هرگز قابل اعتناء نیست نه
 عقلاً و نه شمه عاده عر فایده لایق التفات نیست تا بحوال
 آن چهره

* برکنده بر آن چشم که بد بین باشد *

* بد بین همه جاد و خور نفرین باشد *

اما بملفوظ آنکه پیش جا همان لاف و روی نادانان
 گزاف خواهد زد که اهدی داد سخن من نداد لعلی الغرض
 و التقدیر عبارت منقوله او را بعینه و شینه نقل میکنم
 و دماغم آنرا بچند وجوه مواجهه توجیه مینمایم و حال جمالت و بطالت
 او را اظهار و آشکار میکنم عَمْرَؤُا لَمِنْ اَعْتَمَرَوْتُ لِكُرِّ لَمِنْ اَذْكُرُّ
 متوکلا علی فضل العلم و معتصما بتوفیق فی نظام الکلام و متوسلا
 بنبیه خیر الانام علیه الصلوة والسلام * وجه ادل آنکه کتاب
 تحفۃ القضاة از کتب مندا و له نیست و فتوی نوشتن از کتاب
 غیر مشهور و درست نیست لہذا فی الحموی حاشیۃ الاشباہ فی شرح
 الخلیفۃ لایجوز النقل من الکتاب الغریبۃ التي لم تشتهر و ایضا
 فیہ فی موضع آخر لایجوز الاقتناء من الکتاب الغیر المتداولہ

وفى العاطاوى ما يكون فى زماننا من الفتوى ليس بفتوة حقیقه
بل هو نقل كلام المفتى لیاخذ المستفتی و طریق نقله احد
الاصريين اما ان يكون له سند فيه او ياخذ من كتاب مرفوف
تداولته الايدى من كتب الامام محمد بن الحسن ونحوها من التصانيف
المشهوره لانه بمنزلة الخبر المتواتر او المشهور و ج دوم
آنكه لفظ القاضى مبهم است ضرر بود كه نام قاضى پس آن یا
بش از ان مبی نوشت تا عبارت صحیح میشود زیرا كه برای عهد
معهود ضرر است و برای آنكه استدلال بقول شخصی درست نیست
مگر و قتیكه حال علم و فضل و طبقه و درجه او در باب رد است
و در است مشهور باشد و رتبه اجتهاد او معروف بود صرف نام و نسب
كفايت نمیکند چه جای آنكه نام و نسب هم ظاهر نباشد چه لطف
است كه منكر مدعى استندال میکند بقول شخصی كه نام
و نشان و نسب و مكان و علم و عرفان او هم نمیداند پس
استندال منكر مدعى بقول قاضى مجهول الاسم و الذات غیر
معاوم الصفات درست نیست امامی رد الاحتار شرح الدر المنثور
لا بد للمعتنى ان يعلم حال من يفتي بقوله ولا يكفيه معرفته باسمه ونسبه
بل لابد من معرفته فى ال رأى والرواية ودرجه فى الدراية
و طبقه من طبقات الفقهاء ليكون على بصيرة فى التمييز بين
المثاليين المخالفين وفى التدرج بين القولين المتعاضدين

خلاصه اش آنکه ضرور است برای فتوا دهند که بدانند حال کسیکه بقول
 او فتوی می دهد و صرف نام و نسب او کفایت نمی کند
 بلکه ضرور است که حال معرفت او در دلائل عقلیه و نقلیه
 دریابد و نیز کیفیت درجه آنکس در باب استنباط
 احکام و درجه او در ماده استخراج فتاوی در یافت نماید تا
 فتوی دهند بر بصیرت باشد و میان مخالفان تمیز نماید و
 در میان مسائل مختلفه ترجیح فرماید * آری * بیت *

* سنی یاد دارم از یاری *

* کار هر مرد نیست هر کاری * چنانکه * ع *

کار بوزینه نیست نجاری * و فی قرة الا نظار حاشیه الدر
 المختار اجمع العلماء والفقهاء على ان المفتي يجب ان يكون من
 اهل الاجتهاد فانه لا يقدر ادا الم یکن من اهل الاجتهاد
 وان لم یکن من اهل الاجتهاد فلا یحل له ان یفتی الا
 بطریق الحکایة فیحکمى ما یحفظ من اقوال الفقهاء ولا یحل له ان
 یفتی قیما لا یحفظه من اقوال المتقلدین * خلاصه آنکه علماء
 و فقهاء اجماع کرده اند برین امر که شخص مفتی را ضرور
 است که مجتهد باشد بدون درجه اجتهاد در تیه افتاء
 حاصل نمی شود پس اگر آن شخص مجتهد نباشد حلال نیست
 وی را فتوی دادن مگر بصورت حمایت از قول مجتهدی

که منکر او باشد مانند آنکه بگوید که امام اعظم درین باب
 چنین حکم فرموده اند و اگر آن شخص قول مجتهد باندازد
 پس بقول غیر مجتهد یا بقول کسیکه حال اجتهاد او نداشته
 فتوی دادن بران شخص حرام است * بیست *

* تکیه بر جای بزرها نخوان زدیگراف *

* مگر اسباب بزهرگی همه آماده کنی *

وفي الخطا و عاصيه الد را المختار قال في فتح القدیر و قد اختلف
 رای الاصولیین علی ان المفتی هو المجتهد فاما غیر المجتهد
 ممن یحفظ اقوال المجتهد فلیس بعفت و الی واجب علیه ان
 ینکر قول المجتهد کالامام الاعظم علی وجه الحکایة
 حامل آنکه آرای علماء اصولیین قرار یافته است بر این معنی
 که مفتی نیست مگر مجتهد اما شخص غیر مجتهد که اقوال مجتهد
 بادمی دارد پس او در تحقیقت مفتی نیست و بر او واجب
 است که قول مجتهد را بصورت حکایت و ایت
 کند مانند آنکه امام اعظم درین حادثه این چنین حکم فرموده اند
 و گوید که درین حادثه این حکم است چه این خاص مجتهد
 است * اما این قدر دانستی است که این حکم
 در مسایل اجتهادیه خاص است اما در مسائل قطعیه ضرویه
 جایز است که لا یخفی * و چه چهارم آنکه جمله لا ینعقل درین

مقام محض غلط است چه درین محل سوال از حکم مجامع مولود شریف است پس در جوابش بگوید بالا بگوید یا مثل آن از هر چه در زعم او در آید می باید نه لفظ لا ینعقد زیرا که کلمه انعقاد باللفظ بحال بمعنی اجتماع می آید پس ترجمه آن بدین گونه می شود که مجامع مولود شریف مجتمع نمی شود یا مجتمع نخواهند شد و این غلط محض و دروغ بحت است زیرا که اجتماع مجامع امری است و قبیله موجود می شود و منعقد می شود و اگر موجود نشد منعقد نشد پس لفظ لا ینعقد در امور صیه موجود غلط است چنانکه اگر کسی از مجامع غنا و بار قص سوال کند در جواب آن بگرم باید نه لا ینعقد بلکه در امور اعتباریه شرعیه لفظ مذکور را استعمال میکنند چنانکه در عقود شرعیه مانند بیع و اجاره و هبه و نکاح و غیره که اگر در شرع شریف جایز باشد ینعقد گویند یعنی معتبر شرعا و اگر باطل باشد لا ینعقد می نویسند یعنی لا معتبر شرعا * بیت *

* ازان جوله کو خود را معلم پیش پند از د *

* سخن از آسمان بر سوز جواب از زمینان گوید *

پس درین مقام فضیلت منکر مدعی را باید شد که استدلال میکند بکتابیکه نمی داند حال صحت و سقم آن * و احتیاج میباشد بقول شخصی که مجهول است اسم او ذاتا و صفاتاً و نسباً

و در ایته و روایه * و تمسک میکند بعبار نیگه نمی فهمند مراد او و نمی

دانند محل استعمال او * بیت *

* خود غلط اما ، غلط انشاء غلط *

* مختصر گویم که سر تا پا غلط *

* چگونه شرح کند قبیح او زبان قلم *

* که عاجز است ز تحریر آن بیان قلم *

وجه پنجم که مرجع ضمیر لانه محدث لفظ مجلس المولود الشریف است چنانکه متبادر است بنظر لفظ سئل عن مجلس المولود الشریف و یا لفظ المولود الشریف چنانکه محتمل است بلاما حظه متصو و سائل محسب بحسب اظهار مرجع ضمیر عبارت چنین است که مجلس المولود الشریف او المولود الشریف محدث و کل محدث ضالمه و کل ضالمه فی النار پس نتیجه قیاس قبیح الاساس چه باشد از منکر باید پرسید و از زبان پر هذیان او باید شنید زیرا که نقال کفر اگر چه کفر نیست اما بجهت استنکراه بر زبان نمی آید

* ز فعال قبیحش خدا یا پناه *

* یکران گشت حال و مآلش تباه *

* کند دعوی سر فرازی ز پیش *

* فرو شد بکفر انگه ایمان خویش *

وجه ششم آنکه جمله کل محدث ضالمه از دو حال خالی نیست

که ابن کلبه آ یا مطاعه است یعنی بلا قید چیزی یا مقید است
 بقیدی خاص بر تقدیر اول یعنی هر چه بعد آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم حادث شده باشد چنانکه مرعوم منکران میباید
 و مفهوم و جالیان بد اعتقاد است چند قباحات لازم می آید
 اول آنکه سنت خلفای را شدن بین ضلالت باشد و حال آنکه
 حدیث متفق علیه است که علیکم بسنتی و منه الخلفاء
 الراشدین و مانند آن * دوم آنکه اجماع است آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم ضلالت باشد و حال آنکه حدیث مجمع علیه است که
 لا یجتمع امتی علی ضلالة و مثل آن * سوم آنکه مسائل
 اجماعیه باطل و ضلالت باشد و حال آنکه اجماع بر کنی است
 از ارکان اربعه شرعیه تا آنکه بر منکر مسئله اجماعیه قطعیه حکم بکفر
 جاری نموده می شود * چهارم آنکه قیاسات شرعیه با نکیه
 ضلالت و باطل باشد زیرا که جمیع قیاساتیکه بعد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم واقع شده همه حادث است و حال
 آنکه قیاس بر کنی عظیم است که یثرت مسائل فقهیه از آن
 قبیل است * پنجم آنکه کتب احادیث و فقه که بعد
 آنحضرت بلکه بعد قرون رفته جمع کرده شده نعوذ بالله که
 همه ضلالت باشد و حال آنکه همان کتب مرآتیه مداری
 دین است * و همچنین جمیع محدثین موافقین و کائنات

مجهدها بن بر ضلالت باشند چنانکه از افضیان میگویند
 و بر این تقدیر شریعت برهم نشود و بیحک از
 احکام شرعیه ثابت نشود و کما هو الظاهر * ششم
 آنکه جمیع بدعت حرام باشد و حال آنکه بعضی بدعت
 باجماع جمیع مسلمانان بلکه باقرار منکران میلاد و باعتراف
 و جالیان بداعتها و نیز از قسم واجبات بلکه از لایحیات
 و ضروریات بلکه از بدعیات ضروریات است
 مثل اعراب قرآن مجید و علامات آیت و نام سوره
 و غیر آن * هفتم آنکه بظاهر لطیفه ظریفه است اما
 در باطن موعظه موعظه است اعیان ذات منکر هر که
 باشد قدیم است یا حادث اما ظاهر آنست که وصف قدیم
 در شرع قویم منحصراست در ذات واجب قدیم
 پس بالظهور و محدث است لاستحالة ارتفاع
 التفیض پس بر حسب زعم منکر تکبر و بر طبق تخریر هر
 ترویر او و از زبان ترجمان او میگوئیم که منکر المولد
 محدث و کل محدث ضالاکه و کل ضالاکه فی النار پس
 نتیجه ما در تقدیر و رایه او البته ضروریه لایحیه است
 و در حقیقت در حق منکر در که هفتمین است نعوذ

* آنکس که زجر برون زند محکوم *

* این است سزای او سرانجامش *

* همه تخم ناز استی کاشتی *

* به بین لاجرم تا چه برداشتی *

بعض ظاهر شد که جمله کل محمّد ثماله که در قیاس مرقوم
نمذکور است کلیه مطابقت نیست پس کلیت کبری
که شرط صحت شکل اول است فوت شد * و اذا
فات الشرط فات المشرط و اگر کلیت قضیه مرقومه
مقتد بقیدی باشد یعنی سیه یا مالا امل که فی الشرع
یا مالا یدخل تحت حکم عام باشد آن دهمین تحقیق همامی
محققین و فقهاء محدثین است که سیه بعد از ان شاء
الله تعالی پس بر این تقدیر تکرار حد او شرط که شرط
صحت قیاس است مفقود شد زیرا که در مغیری مطابق
محدث آورده است پس بر هر تقدیر دلیل مرقوم غلط است
و دعوی مرقوم بطلیل *

پس اگر منکر مدعی قیاس زعم خود و تضام دلیل مدّعی
خود دیده و تحقیق ماثبت نموده و بشمار و ناچار گردیده و از زعم
باطل خود رجوع کند و بگوید که مراد من نیز از لفظ محمّد ثماله
مقتد بقیدی مذکور است باین طریقه که المولود الشریف محمّد

لا اضل له وكل محل لا اهل له خلافة الى آخر الدليل . پس
کابیت کبری و هم تکرار عداست متحقق گشت * جواب آن اولاً
آنکه دلیل مرقوم تو از افراد قیاس کثیره المقدمات است و
مقدمه اخیراً تو همین است که کل ضلالت فی النار پس نتیجه قول تو
همین شد که المودود الشریف فی النار و مولود شریف نیست مگر
کتابیکه در احوال مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم تألیف
شده است پس در حق تو همان باد که در حق مولود شریف گفتی
قوله تعالی جزاء سیئه سیئه مثلهای چنانکه سابقاً گذشت * بیت *
* سیئه باشد جزاء سیئه * زشت زشتی بیند اندر آئینه *
و یا نتیجه قیاس تو چنین باشد که مجلس المودود الشریف
فی النار و مجلس مولود شریف عبارت نیست مگر از اهل
مجلس مولود شریف و اهل مجلس موصوف بیشتر غلام و صماح
می باشند پس درین صورت نیز در باره تو همان باد که در باره
ایشان گفتی قوله تعالی اعتل و امثل ما اعتدی علیکم * بیت *
* از مگافست عمل غافل مشو * گندم از گندم بر وید جو ز جو *
و جواب آن ثانیاً آنکه مغری در دلیل تو اعنی المودود الشریف
محدث لا امان که غلط است بلکه اهل مولود شریف بوجه متعدد
ثابت است چنانکه مفصلان و مدللان مذکور خواهد شد بغضه تعالی
فانظروا و اعتبر

* تنبیہ * واضح ہو کہ مفکران در شان مولود بشر بعث و در حق
 مجاہدین مذہب و در بارہ اہل محفل نظیف آن سخن
 زشت و کلمہ درشت می گویند کہ زیبا و ہر آن متعور نیست
 بس در جزای آن ہرجہ ماورای آن گفہ آید کمتر از این
 خواہد بود یعنی لفظ فی النار نعوذ باللہ منہ و منہ و منہ ہم
 در ترحیمش کوفہ و ہلہاست عن جابر رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شر الامور معدناتها و کل بدعہ ضلالۃ
 بدانکہ ہرجہ پیدا شدہ است بعد بانی مہر خدا علی اللہ علیہ وسلم
 بدعت است و آن دو قسم است آنچه موافق اصول و
 قواعد کتاب و سنت است و قیاس کردہ شدہ است
 بران آنرا بدعت حسنہ گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت
 سیئہ و ضالالت خوانند و کلیت کل بدعہ ضلالہ کہ در حدیث
 شریف وارد است محمول بر این است * و بعض بدعت
 واجب است مثل تعلیم صرف و نحو کہ بدان معرفت
 آیات و احادیث تا مایل گردد و بعض بدعت مستحب
 است مثل بنای رباط و مدرسہ و مانند آن و بعض مکروہ مانند
 اسراف در نقش و نگار کردن مسجد و بعض مباح مانند
 فراخی در طعامهای لذیذہ و لباسهای فاخرہ و بعض حرام مانند
 مذہب اہل بدع و اہوائی کہ ثلاث سنت و جماعت است

انتهی و نیز در شریع مرقوم است من هلال ان الحارث قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتدع من ابدع اهل له لا یرضاها
الله و رسوله کان علیه من الاثم مثل اثم من عمل به لا ینقص
ذک من اذ ذرهم شیئا یعنی کبکمه پیدا کند بدعت ضلالت
را که راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخت بدعت
حسنة که در وی مصاحبت دین و تقویت آن و ترویج آن باشد
بص باشد بران کس از بزه باشد از بزه های کبر که عمل
کند بآن بدعت حال آنکه کم نمیکند آن از بزه های ایشان
بجزی را انتهی پس از تقسیم بدعت و هم از شریف
بدعت حسنة بدعت سئیه واضح و لایح شد که عمار بموله
شریف از افراد بدعت حسنة است چنانکه در مجموع اول
گذشت بفصل تعالیم و درین تحریر نیز مفصلا خواهد آمد
انشاء الله تعالی * اما درین روزگار که زمان قلت ابرار و
کثرت اشرار است باید درین اصهار خصوصاً درین
دیوار از قسم بدعات و اجبات باید شمر ذر برای
آنکه وسایع و اجبات و ذریعه مغفر و غفایت و واسطه
حسنات و خیرات و رابط مبرات و برکات امت مثل
معرفت حیات و معجزات آن حضرت صلی الله علیه و سلم
که موجب مزید ایمان و تقویت ابقان و تکمیل اذقان بآن حضرت

است و سبب محبت و ازدیاد مودت و مزیت غایت
 بآنجناب است و باعث انبعاث شوق باصحاب ذوق
 و واسطه حصول ذوق بارباب شوق و رابطۀ ملاقات
 صلحاء و ضابطه زیارات عالماء و تذکره شنیدن و خواندن درود
 و تضرع بآن امور که مشتمل باشد بر آنها صحیفه مولود * زیرا که
 بسا احکام است که بجهت اختلاف احوال مردمان و بسبب
 تغییر اوضاع زمان مختلف می گردد مانند غایب یاب مسجده
 که ممنوع بود مادرین از زمان بسبب کثرت اهل فساد شروع
 شد و چنانکه زنان بحضور جمعه و جماعات مازونه بودند اما درین
 از زمان بلکه از سابق زمان بجهت غلبه اهل فسق و ممنوعه شدند
 لحافی الکفایه و یکره ان یغلق باب المسجد قالوا یا بنی زماننا
 باغلاق باب المسجد ولا یفتح الا فی اوقات الصلوة والتدبیر فی
 ذلک الی اهل المسجد لان الغلبة لاهل الفساد و یخاف منهم علی
 متاع المسجد و علی منازل الحیران و جا زان یختلف الحکام
 باختلاف احوال الناس الا ترى ان النساء کمن یحضرن الجماعات
 ثم منعن عن ذلک و کان المنع صوابا فکذا کم الاغلاق باب المسجد فی
 زماننا انتهى و فی الطحطاوی قال تاج البشر بعه بل یجب ذلک
 هیاته لاعتقادیل و اصحاب * و تم بحقیق کزتن احریت بر اذنان و
 تعظیم قرآن و نماز و امثال آما ممنوع بود بستر بجهت تغییر

زمان و زمانیان جمیع طهارت و پاکیزگی و فضیلتی هر اوصاف هر جواز
 اخراجت بران امور اجماع کردند چنانکه در هدایه و در مختار و بحر الریق
 و غیره معرّح است. و از اینجا است که از زمان در از که زاید
 بر شصت سال می گذرد بسیار طهارتی و بندار و فضیلتی
 نیک کردار در فضایل مولد شریف رساله تصنیف
 نموده اند و می نمایند و در باب استخوان آن استغناء و
 قوامت و تربیت فرموده اند و می فرمایند در ماده تربیع آن
 کمال می و اهنام و نهایت انتظام کرده اند و می کنند
 و در رواق و بیل منکران و دفع شکوک و باطلین و مخالفان
 صحیفه اار شده اند و می نمایند جعل الله تعالی
 معیهم مشکور او عملهم میر و راواید هم بالایل الحاتین و خزل
 مخالفیهم فی الدنیا والدین آمین یا رب العالمین * بیت *

روز میلاد نبی عید و در خشان بادا

محاسن مولد او روشن و تابان بادا

حاملان شهر همه را از حمت رحمان بادا

منکرانش همه را از حمت شیطان بادا

تبره عبارت تحفة القضاة

وما یفعلون من الجهل علی رهن کل حول فی شهر ربیع الاول لیس بشی

انتهی بلفظها سنجافت و رکاکت عبارات سابقه و لاحقه
که بر سائر تحفه کدورت صحفه منسوب است بسیار
و بی شمار است که

* بیت *

گر بگویم قبح آن بی حد بود * و در شمارم عیب آن بی حد بود *
اما بطور نمونه از خوار و دانه از انبار و جزوی از طومار پیچند
ر جوه و جاهت و جوه آشکار میکنم بفضلہ تعالی و آیندہ ناز
حال رسالہ مر قو مد اظہار خواهم نمود بعونہ تعالی *

و حد اول آنکہ لفظ ما یفعلون مبہم و مجہول است اصلاً تعین و
تفصیل آنها نکرد چه ترجمہ آن چنین است کہ آنچه میکنند از گروه
جاہلان بر سر ہر سال در ماہ ربیع الاول بیج چیزندست
بس با اینہرہ جہالت و ابہام حکم بلاشی کردن از کمال
جہالت است

* بی ہج تکلف این سخن راست نکوست *

* کہ کو زہمان برون تراود کہ دزو است *

دوم آنکہ لفظ ما از الفاظ عام ست بس شامل است بر جمیع
افعال را کہ روز میاد بجامی آرند و حال آنکہ متبحران آن افعال است
کہ کسی از مسلمانان آنرا بد نمی تواند گفت مانند خواندن آیات
قران و احادیث حضرت سید پیغمبران و همچنین ذکر طاعت و
متبحرات سید انس و جان علیہ الصلوٰۃ و السلام من اللہ

الحی یان که از کتب معجزه و صحیف معتبره منقول است * بیت *

* محمد عربی کا بر دی هر دو منبر است *

* کیکه خاک درش نیست خاک بر سر او *

* هو که چون خاک نیست بر در او *

* اگر فرشته است خاک بر سر او *

و دیگر آنکه کارهای است که اهری از مومنان بلکه کسی از
کافران نیز آنرا عیب آنی تواند کرد چون خیرات صدقات و دعوات

و فیاضات و دیگر حسنات و مبرات * پس درین مقام مبرات و

بی موائی و بی باکی و بی پروائی اورا باید دید که اینمذ عبادات و طاعات

و ایس بشی میگوید و کلمه تحفیر و کلام نوهین می خواند پس در

حقیقت حکم بلاشی کردن خود را شی است که الایغنی * بیت *

* زبد گوهران بد نیاید عجب *

* نشاید ستار دن سیاهی ز شب *

* زبد اصل نیکی مدارش امید *

* کم زنگی نگردد بر شستن سپید *

نعوذ بالله من هذه الخرافات و نعتقد من هاتيك القرشات

و نستعين من تلك الهفوات و نجتنب من هولاء الخزعجلات

* ناکسان را عالم دین آموختن *

* دادن نابخی بدست رازن *

و چه سوم آنکه کلام من البجمال از جهالت او ست زیرا که
 شناخت اول این است که مرجع ضمیر یفعلون مجهول
 است و از قبیل افعال بدون ذکر مرجع است و شناخت
 دوم آنکه مدار ک آن جهالت را بقول خود من البجمال
 نمود چه همین قدر کفایت می کرد که ما یفعله البجمال
 الحج بس قول مرقوم تطوایل لا طائل است * و از اینجا
 حال ایضاقت مولف رساله مذکوره و نیز حال خود رساله
 مبطوره و هم احوال کسانی که بمولف آن اعتقاد و
 برسانه آن اعتماد و عبارت آن استناد دارند مکتشوف
 و عیان و منکشف و بیان شد * بیت *

* بایر فرد از طرح سخن رانی او * دانست که تا کجاست نادانی او *
 عالم و این که منجه عالمان مولد شمر یف عالمان
 را سخنان و مشایخان کائنات اند بس عالم عالمان مولد شمر یف
 را جمال گفتن طعن زدن است بر فاضلان دین و بزرگان شرع مبین
 و در حقیقت رخنه زدن است در دین متین * بیت *

* چون خدا خواهد که برده کسی در د * بهیل او در طعن ناپاکان برد *
 و خدا خواهد که پوشد عیب کس * کم نذر عیب مرقولان نفس *
 و چه چهارم آنکه لفظ علی را پس کل حول الحج ترجمه آن بدن و چاست
 که آنچه میکنند از گروه جامان بر سر هر سال در ماه ربیع الاول

همچو چیز نیست * پس درین عبارت هر خسارت نارسائی و
 خباوت و نادانی و غوغاست و در اباید و بد که کلمه طی درین مقام
 محض لغو و دیگر لفظ را بس صرف شد و است زیرا که سر
 هر سال نیست مگر آغاز هر سال و آن نیست مگر ماه محرم
 و یا مکتوب از لفظ را من کل حول آخر هر سال مراد داشته
 باشد و آن نیست مگر ماه ذی حجه و بعد از آن می نویسد که فی
 شهر الربیع الاول و این باطل محض و غلط صرف است بلکه از
 قبیل محالات است مناش منل مشهور است

* چه خوش گفت است سعدی در زبانش *

* الا یا ایها الساقی ادر کاسا دنا و لهما *

و چه به پنجم آنکه جمله لیس بشی را صرف بزهم فاسد
 و فهم کاس خود نوشته است بیج دلیلی بران نآورده تا باطل
 دلیل دلیل او نموده شود بلکه جاهلانه و بی باکانه این کلمه را یعنی
 و صرف بی معنی را بطور لاف زنی و گزاف رانی تکلم نمود
 پس در حقیقت لاشی گفتن او غوغا و لاشی است * شعر *

* اذ اساء فعل المرد ساعت ظنونه * و اعظم ما یجني عایه اجتهد *
 و چه ششم آنکه جمله لاشی درین مقام بی محال است و مطابق و هوی منکر
 مدعی نیست بلکه محال و است زیرا که لفظ شمی در لغت بمعنی
 چیز است هر چیز یک باشد موجود یا معدوم و در عرف شرع بمعنی موجود

و بر هر تقدیر قاطع و دروغ است که ما کما هو الظاهر اما در این مطالع
 فقهاء پس معنی لیس بشی این است که نیست چیزی که
 ثواب بآن متعلق باشد و غرض از آن نفی وجوب و سنیت
 و استحباب می باشد و این نفی نمی کند مباح را چنانکه
 در شرح و قایه است قوله لیس بشی ای ایس بشی يتعلق
 به الثواب و فی الکفاية قوله لیس بشی ای لا يتعلق به الثواب و فی
 الدر المختار لیس بشی هو نكرة فی موضع النفي فيعم انواع العبادۃ
 من فرض و واجب و سنة و مستحب فیغیر الا با حه و قیل یستحب
 و قال الباقلا نی لو اجتمعوا لشرف ذلك اليوم لطاعه او سماع الوعظ
 بلا وقوف و کشف راس جاز بلا کراهه اتفاقا انتهى * و فی رساله
 غایه الاحرام نقلا عن فتاوی الحجة نا قلا عن الاجماع الصغیر التعریف
 الذی یصنعه الناس لیس بشی و ذلک ان جماعه من الصلیا و
 العارفين یجتمعون فی یوم عرفه فی کل بلد یتهللون و یتکبرون شبه
 السحاح بعرفات فلک لیس بشی یعنی بشی من السنة و لا کن فی
 نفسه من جماعه الایانات و الخبرات و اشتیاق الی عرفات * و نقلا عن
 المضمرات قالوا لتعریف الذی یصنعه الناس لیس بشی لم یرد
 به و فی مشروءیه فی نفسه لا نهما و تسبیح و تضرع لی الله تعالی انه اراد

نفی وجوبه و سنته انتهى

حاشا که لفظ لیس بشی که در عبارت تحفه خالصت صحفه

واقع است و دلایل و دستاویز منکران است هرگز دلائل
می کند بر اینکه عمل مذکور در تشریف حرام است یا مکروه و تخریمی یا مکروه
تائیدی باید هست سید باید هست مکروه باید هست مذموم باید هست
قبیح چنانکه بغضات منکران میلاد و خرافات مدعیان فاساد
است بلکه المبین قد ر دلائل میکنند که واجب یا سنت
یا استحباب نیست پس از نفی وجوب و سنیت
و استحباب الهی مشروطیت و اباحت آن متبادر است
و مشروطیت و اباحت مخالف دعوی منکران بلکه مبطل
دعوی ایشان است * قنیه * پس درین مقام حنایت
و رحمت جناب ایزد منان و اعجاز حضرت سید پیغمبران
باید فهمید و تفحص و تفهیم کاتب حقیر ناتوان و الهام غیبی
و التقادیر ربی در باره این عاجز چنان باید دید که منکران
در عبارات دعوی خود با عمل مولد شریف را بدعت مذموم
و بدعت سید و بدعت مکروه گنهند و در دلائل دعوی مذکور
جماعه را از اسلامات خود انقاع کردند و بر حسب زعم خود آنرا
به نسبت دعوی مرقومه شمرند و ستراد تعالی بقام زبان و زبان
قلم بند ازندگان خود تفسیر جماعه مستند مرقوم را چنان آشکار
نمود که مبطل دعوی مذکور و مکذب اقوال آنها شد * ع *

چه غم ز طعنه دشمن چو دوست جانب ماست

والحمد لله على ما انعم وعلم من الاميان ما لم نعلم هكذا هي نظام الامرام
 * تنبيه * فائده هجده از عبارات کتب سابقه
 برآمد که اگر روزی از روزهای مشرف به لحاظ شرافت آن روز
 مانند روز عرفه و روز عاشورا و یوم میلاد آنحضرت و یا شب
 از شبهای معظّمه مانند شب برات و شب عرفه و شب عیدین
 و شب قدر و شب میلاد آنحضرت و شب معراج آنحضرت
 و رجائی مجتمع شده عبادتی کنند مانند آنکه نماز نافله بغیر جماعت و قرآن
 و اذکار مأثوره و اوراد مشهوره بخوانند و آنها را فرض یا واجب
 با سنت ندانند جایز است و اعمال مرقومه که بذات خود مستحب
 است به نسبت روزهای دیگر و شبهای آخر مستحب تر
 و مستحسن تر است کما لا یخفی

بقیه عبارت بر شرافت تحفه مرارت تحفه

ویقومون عند ذکر مولد النبی صلی الله علیه وسلم یدعون ان روحه
 علیه الصلوة والسلام یجیی و حاضر فرعونهم باطل بل هذا الاعتقاد
 شرک وقد منع الائمة الاربعه عن مثل هذا انتهم و اصح و لایج باد
 که در تحریر اول نوشته ام که الفطاش محض نامربوط و کلماتش یا
 رطب و یا بس مخلوط الح و در آخر آن وعده نموده ام که آینده مناسب
 و مکیده که در عبارت بر خوارت و لائل زایل - نکران واقع است
 مبین مبرهن خواهم کرد و لهذا در بیان دلیل اول و دوم و در جمله ای

و لیل مدام بعض از مفاسد و مکائد آنها بیان نمود و ام و
 در اینجا نیز بوجه متعدد ایضای و هدیه می نمایم و توفیق از او تعالی
 می جویم و می گویم: **اَوَّلُ** آنکه خیر آن روح و اجزای جمیع گفت بعد
 کلمه حاضر و هر دو لفظ محض بے ربط است زیرا که جمعی جمله است
 و حاضر کلمه با هم مناسبت ندارد و صحت آنکه لفظ جمعی فعلی مفارغ
 دلالت بر نهمه دو صورت میکند پس معنی او چنین است که زهم
 میکنند که روح آنحضرت مملی الله علیه و سلام دقت ذکر و ولادت
 آنحضرت شریف می آرد و لفظ حاضر اسم فاعل است دلالت
 بر دوام و استمرار میکند پس مضمون این است که زعم میکنند
 که روح آنحضرت وقت ذکر و ولادت همیشه حاضر است و فرق
 در میان هر دو برکنیکه علم بلاغت خوانده است ظاهر و باهر است
 * اگر فاضل، چشم غور سوی این و آن بایند *

* میان هر دو فرقی از زمین تا آسمان بایند *

و م آنکه او لایق است که ما یفعلون من الجهال الی قوله لیس بشی
 بستر نکاشت که ویقومون عن ذکر مولیه بعد هر قم کرده و یزعمون
 آن روح یحیی و حاضر پس حای غور است که جماعه ویقومون آن
 روحه الخ در میان دو جمله محض بے ربط و بی علامه است
 چرا که جماعه و ما یفعلون الی قوله لیس بشی جماعه است و
 حکم در آن لیس بشی گفت و همچنین جماعه و یزعمون الخ جماعه است

است و حکم آن بعد آن گفت که غرض همه باطل الحج و اما جماعه و یقومون
 عند ذکر الحج به با سابق تعاقب دارد و نه بالا حق و حکم آن هیچ نگفت
 زیرا که جماعه و یقومون الحج معطوف نمی تواند شد کما هو الظاهر علی من
 له ادنی مهاره فی کلام العرب و نه جماعه عالیه می تواند شد کما لا یخفی
 علی من له ادنی مهاره فی علوم النحو و الادب * سوم آنکه
 جماعه و یقومون ان روحه صلی الله علیه و سلم یجی و حاضر * حاضر * حاضر آنکه
 در بیان زعم جاهلان دو لفظ آورده است اول یجی دوم حاضر بعد
 از آن در بیان حکم زعم مرقوم نیز دو لفظ زعم نموده است اول فرمودیم
 باطل دوم و هذا الاعتقاد شرک پس میگویم که حال زعم مرقوم و حکم آن
 موقوف است بر بیان این که علمای محققین در باب حضور روح
 آن حضرت چه می فرمایند لهذا اول آنرا می نگارم بعد از آن حال زعم
 مرقوم بمنصه ظهور می آورم و علی الله التوکل و به الاعتصام و منه
 التوفیق فی ذیل الامرام * در نظام الکلام است بدانکه علمای
 شریعت و مشایخ طریقت که یحیوا از حضور آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در موضعی ماورای قبر شریف قائل اند مراد ایشان
 از حضور مذکور معنی عام است یعنی حصول قرب و نزدیکی و رفع
 غیوبت و دوری اجمالا این قدر اعتقاد میدارند و تفصیل و
 تعیین آنرا به شیئت ایزدی و بعلم الهی میگذارند * و آن چهار انواع
 منتهور است و هر قسم را از ضاع اربعه ممکن الوقوع است

اول بشهود روح مع الحسد و دلایل آن بوجود متعدد دایمی آید
 ان شاء الله تعالی لیکن نه جمده کبیهت عضری بلکه بحسب لطیف
 انوری که باور اگر هر بصرد ز نیاید بلکه در حق شخصی که عنایت
 فرماید با و بنماید و سعادت مشاهده مسعود نماید و اگر نخواهد
 کسی معاینه آن نور انور نتواند مانند اجسام ملایک چنانکه حضرت
 جبرائیل علیه السلام که بمجلس شریف شریف می آرد و در
 گاهی جمیع انبیاء بمجلس مشاهده می نمودند و دینی احدی معاینه نمی
 نمود و زمانی بعضی از حاضرین میدیدند و دیگر نمی دیدند چنانکه در مشکوٰه
 و غیره مرقوم است

* بیت *

* آنرا بحسبم پاک توان دید همچو ماه *

* هر دیده جای طاعت آن نور پاره نیست *

آیا نشنیده که جسم مبارک آنحضرت در حالت حیات دنیوی
 سایه مذمت و این دلیل ساطع است بر لطافت و بران
 قاطع است بر لطافت

* بیت *

* فناد سایه زان خورشید رخ دور * که با هم راست ناید ظلمت و نور *

* از ان مالا تر آمد پایه او * که افقد در تپه با سایه او *

پس بناو وجود آنکه این نشاءت محمان ظلمت و کدورت
 و محمل نجاست و کثافت است و نیز جسم عضری مرکب
 از اجزاء کثیفه است آن قدر لطافت و لطافت داشت

باشد پس فهمیدنی است که هرگاه این جسم حضری کثیف
 که در گذشته و این عالم هرگز دست و کثافت را بهشته بچشم لطیف
 بآن عالم نظیف، انتقال فرموده نباشد چه قدر اصفی و الطاف
 و چه متدرا اجمالی و انظف خواهد بود * جای آنست که گفته شود که آن جسم
 نوری از جسم الما که بلکه از شمس و قمر و نجوم افلاک
 نیز انور و ابراست * دوم، شهود روح مجرد چنانکه آنحضرت
 صلی الله علیه و آله را در خواب واقع میشد علی مایاتی ان شاء الله تعالی *
 اما دانستی است که شهود روح مجرد در خواب اگر چه
 در حق غیر نبیر تصور است اما فرق این است که در حق آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم متیقن است که خطا و غلطی در آن احتمال
 نیست و شک و شبهه را در آن مجال فی ذلک برای که رویای
 انبیاء عموما و رویای آنحضرت خصوصا و حق باطنی است لاف
 الحادرج و غیرها بخلاف اغیار که مورد اوهام و خیالات نفسانی
 و مقصد رتخیلات و سوالات شیطانی است نعوذ بالله منها
 * سوم، شهود در بمثال ذات آنجناب فیض آب علمی
 ماسیحی ان شاء الله تعالی چهارم، شهود بر رفع حجاب و
 بطنی ارض یعنی آنجناب علیه الصلوٰه و السلام بجای بود متمکن
 باشند و حجابات و غشاوات مرفوع گردند و آنحضرت نظر عنایت
 بر وضعی از مواضع اندازند و مشاهده فرمایند چنانکه در حالت حیات

آنجناب واقع میشد مانند واقعات حناک موند و غیره علی ما سبیل کرد
 ان شاء الله تعالی * پس اینهمه صورتهای چهارگانه افراد مطابق حضور
 است و هر یک از آنها ممکن الوجود بیکه متوقع الوجود است
 ملی ما هیچی دلائل کلا واحد من باب فیلد تعالی * اما تحقیق این امر که
 که ام قسم معین از اقسام اربعه مانند حضور جسمانی یا حضور
 روحانی یا توجیهی حتمانی در کدام و ائمه مخصوصه از واقعات فحاشه
 مثل فروت مولد حمید تا مدت قرآن مجید یا قرأت حدیث
 و در کدام موعظ مخصوص از مواضع منوعه مانند مسجد یا خانقاه
 یا محله می شود. پس او تعالی قادر و مختار است که
 هر قسم که بخواهد و هر واقعه که اراده فرماید و در هر مکان که بخواهد
 حکم کند و تعیین نماید کسی را در تعیین آن همه مورد قدرت و احیانا
 نیست و احدی را اجمالاً هم درون فی لقوله تعالی یفعل ما یشاء
 و یحکم ما یرید و کسی را بر این معنی اطلاع نیست مگر شخصی که
 او تعالی الهام فرموده و اعلام نموده باشد لقوله تعالی لا
 یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء * پس بیگویم که اعتقاد
 در باب حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم در موضعی و ای
 قبر شریف بر سه گونه متصور است * اول آنکه اعتقاد باین
 وجه که جایز است که آنحضرت در وقتی از اوقات که بخواهد و
 در مقامی از مقامات که بخواهد منتهی مجاز قرأت مولد شریفه

و با محفل نماز و قرآن و یا مجلس وعظ بحکم او تعالی حضور
 بمعنی مذکور فرمایند هرگز باطل نیست و اولاً شرک فی یحیی
 و جود (بیت)

* مبارک کن منزلهای کان خاند را ماهی چینی باشد *

* ماهیون کشوری کان عرصه و اشای چینی باشد *

وجه اول آنکه قادر مطابق فخر برحق آنحضرت را آن قدر قوت
 و قدرت بخشیده است که هر موضعی که نواز د و بهر وقت که
 پرواز د بحکم او تعالی آن موضع را مشرف سازد و اهل آن
 خود بروح مع جسد شریف یا بروح مجسمه الطیف یا بمثال
 منیف یا بنظم و نگار عقیقت زیرا که هر یک از صور بنای چهار
 گانه حضور مذکور از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت و با
 د نبوی صادر شده است * اما صورت اول یعنی شه و آنحضرت
 بروح مع الجسد پس در نسب معراج بود چنانکه در کتب
 احادیث و سیر مصرح است و چونکه اکثر آنها کم یا و بزبان
 عربی است که حاجت بترجمه می رسد و کتاب دراز میباش
 لکن کتاب مدارج النبوة که اکثر الوجود و تعبیرات فارسی
 سریع الفهم است اکثر دلائل را از آن کتاب نقل میکنم
 والله اسأل التوفیق و طالب التحقیق * مدینه که در مدارج النبوة
 مرقوم است که صحیح آن است که وجود اسرار و معراج

در بیداری و بیدار بود و جمیع رطایب و نافعین و انس و جن
 بعد از مسجد نبین و مجتهدین و متکلمین و ائمه دین متفق بر این
 هستند و احادیث صحیح و روایات صریحه بآن متوافق اند *
 القصه آنحضرت در بیداری بجهت او لا از کاه معظمه به بیت المقدس
 تشریف بردند و در درون مسجد اقصی داخل شده و رکعت نماز
 ادا نمودند و جماعت انبیاء از آدم تا عیسی علیهم السلام با آنحضرت
 افتخار نمودند (ظاهر است که ادای ارکان نماز بدون روح مع الجسد
 متصور نیست پس دلالت میکند بر آنکه حضور آنحضرت
 بروح مع الجسد بود چنانکه منقول خواهد شد) ستم همچنان بجهت
 مبارک با آسمان تشریف بردند و بعضی از انبیاء را که متمثل
 صافه شدند در آسمانها بعد از تمثیل در بیت المقدس
 ملاقات فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند بانبیاء و امامت کردند
 ایشان را چنانکه در بیت المقدس بود (پس ادای نماز دلالت
 میکند بر این معنی که در آسمان نیز جسد مشرب عروج فرمودند
 چنانکه در بیت المقدس بود)

• بیست •

• آنکه سرشت تبارش از جان بود •

• سیر عروجش بتن آسان بود •

پس چون باز آمد آنحضرت از اسماء و صبح کرد بخردا در دم را
 به آن پس بعضی از ضعیف الايمان مرتد شدند (و ظاهر است

که ارند او بعضی گمان دلالت میکنند بر این معنی که آنحضرت
عروج جمیع السجده فرموده بودند زیرا که عروج بمسجد روح هرگز
متبع نیست که باعث ارند آنها گردد (نحوه بالله منته) و بعضی
احوال و اوصاف بیت المقدس را بر سید مذکور جواب
داد و بیان کردند * و فرمود که از بعضی جزئیات خبر نشده مرا جواب آن
و اندوهایگین شد م پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه
از هر چه بر سید مذکور خبر دادیم * و گفته آمد که این دو احتمال دارد
یا مسجد اقصی را بر داشته نیز آنحضرت آوردند چنانکه تحت
بافیس را در طوفه العین نزد سلیمان علیه السلام آورده اند یا مثل
که مذکور آنرا بر آنحضرت چنانکه مثل ساخته شد بهشت و دوزخ
در حالت غار آنحضرت و احتمال دارد که برداشته باشند پرده
را و در آنجا که بیت المقدس است آنحضرت را نمودند و
در روایت دیگر آمده است که جبرائیل علیه السلام مسجد اقصی
را نزدیک خانه عقیل آورد و در نظر من بداشت پس آنرا میدیدم
و از هر چه می پرسیدند جواب آنهمه میگفتم (پس هرگاه برواشتن
بیت المقدس از جای او و درون آنرا در جای دیگر متحقق و واقع شده
چه جای سبح است که آنحضرت شهنشاه دینی را بر کمر
عزت و بر تخت عظمت نشاند بک معروضه منوره برداشته
جای که خواهد بباراند سبح میباید مگر کیبکه اعتقاد نمیکند در امر

بیت المقدس (و آوردند که چون جوع کرد آنحضرت از سفر اسراء
 گزشت در راه خود بر قافله قریبش بس سلام کرد و بر ایشان
 گفتند که این آواز محمد است بس آمد آنحضرت قنیا، صبح
 و خرداد قوم را بنجه دید و گفت نشاء اش این است که گزشتیم
 بشتران شما که در فلان جامی آمدند و گم کردند شتر بر اس
 گرد آورد آنرا فلان مرد و فلان روز بای بنجاسیر رسد بس قریب
 نصف النهار همان را قافله رسید و قصه شنیدن سلام
 آنحضرت و گم شدن شتر و غم و بر آن وجه که آنحضرت
 توصیف کرده بود بیان نمودند انهم من الهدارج مختصرا (بس
 قصه ملاقات آنحضرت با قافله قریبش در راه و سلام کردن
 آنحضرت و شنیدن ایشان آنرا و گزشتن آنحضرت بر شتر
 شتران و باقی قصه و لالت میکند بر این معنی که این سفر
 آنحضرت مع البسند بود که هو الظاهر علی الذهن السلیم
 و الطبع المستقیم و الحمد لله الرحیم العزیم *
 و در مدارج النبوة در ذکر خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مرقوم است که آنحضرت معمم زنده است بحیات جسمانی
 دنیوی و این اکمال است از حیات شهادت و روحانی
 اغوی است و حق تعالی قادر است که پیدا کند همای ارواح
 ایشان اوجساد مثالیه در این عالم یا بنهد در ابدانی که حکم ظرف

دارد و حق تعالی قادر است که نگاهدارد و احوال را بیابد آن
 ولیکن نقل دارد است بوجد آن در اندان چنانکه بود در موسم
 نماز گزارنده در قهر زیر که نماز گذاردن و ارکان آن انمودن نقایصی
 جسمه می کند و عفت مذکور در انبیاء در شب معراج همه
 صفات اجسام است از تهی من الداوح * اما صورت دوم
 یعنی شهود در روح مجروح پس قصه ای خواب آنحضرت علی اله
 علیه و سلم که گاهی بر عالم ملکوت تفرج می فرمودند و وقتی
 در بهشت و عقیقه تفرج می نمودند و زمانی بوضع دیگر سیر می کردند
 چنانکه در کتاب احادیث مصرح است دلیل است بر آن زیرا که
 این همه تفرج و تفرج حق و حقیقت بودند و داخل چنانکه
 در معراج است که اتفاق دارند بر آنکه روای انبیاء و هم است
 که را دانست در آن تک و شبهه را بس بالضرورت و بروج
 مجرب بود * اما صورت سوم یعنی شهود و بمنال آنحضرت
 بصح کسی را طاقت و قدرت آن نیست که تفصیل و توضیح آن
 نماید لاجرم همین قدر اجمالاً بگویم که سنای آنحضرت عکس ذات
 شریف و بر تو نور آنجناب است نه مثل عکس صورت چیزی
 که در آینه منعکس می گردد چه آن عکس صورت صوری
 و ظاهری است و نه مانند بر تو چراغ و یا شمس و قمر که بر
 دیوار و غیره می افتد که آن سایه صوری جسم نشود است

بخلاف مثال آنجناب فیض آب که عکس صورت معنوی و حقیقی است
و بر تو نور باطنی تحقیقی است پس چگونه نه عین توان گفت
و نه غیر آن

* عقل اینجاست که ندارد و هم نیز *

* چشم بکشال فروزندای عزیز *

چنانکه در کشف الفنون است که مثال در اعطالاح صوفیه
عینیت است و در اعطالاح شریع غیریت است و بعضی
از محققین گویند که عین است و غیره بعضی فرق کرده اند
یعنی در مثل بنوعی مشابهت ثابت می شود اما در مثال
مشابهت نام است و عالم مثال بالاتر است از عالم
شهادت و فراتر از عالم ارواح و عالم شهادت سایه
عالم مثال است و او سایه عالم ارواح و آنچه در بین عالم است
آنهمه در عالم مثال است و آنرا عالم نفوس نیز گویند انتهای
و در مشکوٰۃ است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
العبد اذا وضع في قبره و تولى عنه كتابه لا يسمع قرع
نعل لهم اقامه ملكان فيقعدانه فيقولان ما كنت تقول في
هذا الرجل بي الله صلی الله علیه و سلم الى آخر الحديث
در شرح باطن مرقوم است فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بدر سنی که نهاده چون نهاده شود در گورش و وی مگردانند

از وی بآردان او دارا لبیکه وی بتحقیق می شنود آواز نعال
ایشان را پس در قبرم آیند و فرشته بس می نشاند
او را بس بیگو بند چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد
صای الله علیه و سلم * و اشارت به هذا بابا حضرت یا از جهت شهرت
امرو حضور او ست در اذنان ما اگر چه غائب است از
چشمان ما (و این زعم علمای ظاهری است) بابا حضار
ذات شریف وی در عیان باین طریق که در قبر مثالی
از آن حضرت حاضریم بساخته باشند تا بمشاهده آن جمال
جان افزای او عقده اشکال که در کار افتاده باشد کشاید
شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد
(و این قول علمای عارفین است)

بیست
* در ظلمت فراق تو اگر جان دهم چه غم *
* غم نیست اگر ز ماه رخت پر توی فتنه *
* بیست * * شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد *
* تو بیا کز اول شب در صبح باز بگرد و *
* بیست * * کششیکه عشق دارد بکنار دت بدینسان *
* بیچاره گر نیائی بزار خواهی آمد *

اللهم ارزقنا مشاهدۃ جماله بعینه و بمقاله فی الدنیا و البرزخ
و العقبین * اما عورت چهارم یعنی شهو در رفع حجاب بس

قصهٔ حرب مونه بران شاهد است چنانکه در مدارج النبوة
مرقوم است که چون سپاه اهل اسلام با لشکر کفار
بمقابله ایستادند در آن وقت حضرت متدیس علیه الصلوٰة
والسلام در مسجد مدینه نشسته بودند و قدری استراحت و تعالی
حجابها را از نظر آن سرور برداشته حال مونه در نظر
انور داشته بود چنانکه جنگ گاه ایشانرا ممانینه میفرمودند
و با صحاب میگفتند که زید این حارت علم برداشت و شهید شد
و بعد از آن جعفر علم برداشت و شهید شد بعد از آن ابن
رواحه علم برداشت و شهید شد و این سخن میفرمود
و آب از جثمان مبارک روان می بود الی آخر القصة
انتهی من المدارج مختصرا و نیز در مدارج النبوة در باب سوم
از قسم پنجم مرقوم است که تواند بود که آنحضرت را صلی الله
علیه و سلم هم در قبر شریف از تصرف و نفوذ خالق
بود که از هموات و ارض و جنات حجاب مرتفع شد و باشد
بی تجاوز و انتقال زیرا که امور آخرت و احوال برزخ و عالم مثال
را بر احوال دنیا که مقید و مضیق بحدود و جهات است قیاس
توان کرد اتنی *

فهم کسی بکنه کلماتش نمی رسد
کاینجا که جای او نیست رسیدن بمجال نیست

و نیز در مدارج النبوۃ در ذکر خصایص آنحضرت مذکور است
 که از جمله خصایص آنحضرت آنست که مصابی خطاب نمیکند آنحضرت
 را بقول خود السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را *
 و وجه این میگویند که چون در اصل شیب معراج بصیغه خطاب
 بود که از جانب رب العزت سلام آمد بر حضرت رسول
 پس بعد از آن ممبرین گذاشتند * و در کلام بعضی از عرفاء
 واقع شده که خطاب از مصابی بملاحظه شهود روح مقدم آنحضرت
 است * و بالجماعه درین حالت از شهود وجود حضور آنحضرت
 غافل و ذاهل نباید بود و بامید و رؤیای فوج و ی
 صلی علیه و سلم امیدوار باید بود انتهی * بیت *

* اگر چه نتوان بدوست ره بردن *

* شرطیاری است در طلب مردن *

و لله در اقا ذل * بیت *

* اگر ذکر تبری دل کننمین سوگلی ره *

* بر شرط همی بهی که تگ و د سوگلی ره *

* مانع ز مانع کا تو و فحما را پ همی *

* پر بجهگو چاهیم که اف د و لکی ره *

واضح باد که بعضی منکران که بانگ مولوی مشهور است
 روایات معراج و غیره را تصدیق نمیکند و تاویل ظان ظاهر می نماید

بس این کس در حقیقت مسک است باذیان زند بقان و

و منشیث است باقوال معتزلیان نعوذ منهم بالله العنان * بیت *

* عقیق که ره سخن نماید غمالت است *

* علمیکه باب حق بکشاید جهالت است *

امذا مابا و نطاب نمی کنیم چنانکه حضرت شیخ سمری علیه الرحمته فرموده اند

* زانکس که ز قران و خبر ز و نر هی *

* این است جوابش که جوابش ندهی *

و بعضی از منکران اینهمه حکایات را باور میکنند اما میگویند که این

قدرت و قوت در حالت حیات آنحضرت بود اما بعد انتقال ازین عالم

صوری بس بر بقای آن دلیل نیست * بس میگویم مدار قدرت

موصوف بر شوت درجه رسالت و تحقیق رتبه قرب و شرافت است

و چونکه این مدارج علیه و معارج سنیة بعد انتقال نیز ثابت است

بس البتہ فی شبه ولی تردد قدرت موصوف نیز باقی و لازم است

* بیت * * دولت بیشتر همه سرسر *

* کرد ظهور و سر آمد دگر *

* نوبتی دولت توانا بد *

* نوبت پیدای نوبی *

امافی کتب الاصول لان بقاء العلم يستلزم بقاء المعلول ولان

بقاء المعلوم دلیل علی بقاء الالزام ولان الاصل بقاء الحوادث بعد

وجوده مالم یثیقن بعلمه واصل ان الاصل بقاء ماکان ملی ماکان

* اگر ترانیست شناسا و ریت *

* لب کشودم بشناسا گریت *

* از من این نکته فرا موش مکن *

* گفتگوی دیگران گوش مکن *

و کشف این مقام و ابصار این مرام آنست که در خوارق

عادات از اهل ایمان بر نبوت صفاتی از صفات نشأ است یعنی

رسالت و نبوت و ولایت و حیات و ممات درین امر مساوی

است زیرا که نعوذ بالله که آنهم مراتب علیه بعد وفات

مساوی نمی گردد پس چه اعتقاد میداری در امر آنجناب کم

در هر صفات نشأ موصوفه اکمل الاکملین و افضل الافضلیین و اجل

الاجملین اند * بیت *

* کرا مجال که وصف تو در تواند یافت *

* ولی که عایت علم آنکه بهتری ز هر *

* آن فضا ئل که انبیا را بود *

* و آن شما ئل که اصفیا را بود *

* گر شود جمله مجتمع با هم *

* جمله باشد ز فضل احمد کم *

و سخات تحقیقی و قدرت تحقیقی حتی و موجود اند و جمیع مراتب

طلبه موصوف و محمودانند * بیت *

- * شاه رسال شفیع اتم خواجہ د و کون *
- * نور ہدای حبیب خد اُسید انا م *
- * متصور ذات اوست دگر ما ہمہ طفیل *
- * منظور نور اوست دگر جملگی ظلام *
- * ہر ربہ کہ بود در امکان دروست جمع *
- * ہر نعمتی کہ داشت خدا شد برو تمام *
- * برداشت از طبیعت امکان قدم کہ آن *
- * اہری بعید ہ است من المسجد الحرام *
- * تا عرصہ وجود کہ اقصای عالم است *
- * کائنات جا است نہ جہت و نہ اشان نہ نام *
- * ہری است بس شگرت در بجا پیچ مان *
- * از آشنای عالم جان ہر من ازین مقام *
- * نزدیک او چہ تحفہ فرستیم مازدور *
- * در دست ما ہمین کہ صلوة است و السلام *

بس کہیکہ وقوع معجزات کہ در حالت حیات واقع
 شدہ است قصد بق نماید البتہ آنکس صدور معجزات را بعد
 نقال ازین عالم صوی نیز تسلیم خواہد نمود اگر توفیق الرفع و ہمراہ
 او خواہد بود والحمد للہ علی توفیقہ * بیت *

* سمیع توفیق آریفر و زود خدای *

* نیر . باشد کار ماستنی گدای *

* نصیحت که خالی بود از غرض *

* چوداروی تانج است دفع مرض *

و دانستی است که در بین مقام بعضی از ستمگران ناکام میگویی
که مشیت بر حالت ممات را بر حالت حیات قیاس میکنند و این قیاس
مع الغایق است * جواب میگویم اولاً که ما هرگز این حکم را از قیاس
خود ثابت نمی‌کنیم بلکه میگوئیم که آن قدرت که الله تعالی آنحضرت را
در حالت حیات عطا فرموده است بعد وفات نیز موجود و مستمر
و باقی و مستمر است . بجهت آنکه علت آن باقی است و رفع آن
عادت نشده . چنانکه از کتب اصول نقل کرده ام فتی کر
و تبصوه و اگر برین قدر تناقض نگزینی پس دلائل مستقلة نیز می
آید بخصایه تعالی فائز نظر و اعتبار * بلکه تو غائب را بر حاضر قیاس میکنی
و این قیاس تو غلط است چنانکه در کتب عقائد در مواضع
متعدد مرقوم است که لا یجوز قیاس الغائب علی الشاهد
* مصرع * کسی بمعنی ره برد هر کو بصورت باز ماند * بیت *
* و نیابد حال پنجه هیچ خام * پس سخن کوتاه باید و السلام
و بعضی از مدعیان حضور آنحضرت علیه الصلو و السلام را محال
می‌نهند و از عقل قاصر خود بدین گونه دلیل می‌آورد که آنحضرت

صلی الله علیه و سلم در قبر شریف با جسد لطیف زنده و موجود اند
و تا قیام قیامت در آنجا خواهند ماند. پس اگر خروج آن حضرت
با جسد شریف از قبر منیع واقع میشد البته قبر شریف
و درود یوار او شق می شد و هر کس از طاهرین مشاهد
می نمود و طال آنکه از آن زمان تا این آوان کسی حکایت
آن نکرده است * و اگر بحمد روح مجروح می بود پس
نزع روح از جسد لازم می آمد و طال آنکه نزع روح
یکبار شده بود بار * و نیز در نزع روح تکلیف است پس
بار بار آن حضرت را تکلیف دادن ضرورت ندارد انتهای
بر اصحاب آداب و ادب باب الباب فحقی نیست که لفظ نزع
روح را در حق آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام گفتن چه قدر
گستاخی و بی ادبی است. کی که در دلش عظمت و حرمت
آنحضرت صمیمی خواهد بود هرگز امثال این چنین کلمات بر زبان
نخواهد آورد * و از اینجا حال اعتقاد قائل آن توان دریافت
* حافظا علم و ادب و رز که در حضرت شاه

* هر که انبست ادب لایق خدمت نمود :

و بنای شبیه مرقوم بر غفالت از عظمت و حرمت آنحضرت
است لهذا بطور تنبیه فافان و ایقنا نمان بقدر فهم ایشان
طاعت شبیه مرقوم و هم علاج دفع آن را بطریق اختصار میگویم

که بنای شبهه اول تو بر این است که جسم لطیف نظیف
نوری آنحضرت را مثل جسم کثیف خاکی خود تصور
نمودی ای کاش تو آنرا مثل جسم لطیف خفیف نوری ملائک
تصدیق می کردی تا درین ورطه مهالکه نمی افتادی **تصریح:**
بنگر که تفاوت ز کجا تا کجا است *

اگر چه در حقیقت جسم مبارک آنحضرت الطیف و انظمت
از ان است چنانکه سابقا پان مذنبه نموده ام بمضمون آنکه
هرگاه جسم شریف آنحضرت در حالت حیات دنیوی و در
ترکیب عضری مانند ملائک لطیف و نظیف باشد پس بعد
انتقال ازین عالم مکرر کثیف البینه لطیف تر و نظیف تر خواهد بود
که از ادراک عقول قاصره بیرون است و هرگاه جسم ملائک
آن قدر لطیف و خفیف باشد که در هر جسم و در هر حریم نفوذ
و غرور گزین می تواند پس چه تعجب میبانی در ماده جسم شریف
مزین آن حضرت افضل المخلوقات اکمل المکونات عابه
افضل الصاوات و اکمل التجیات * بیست *

* قیل و قالت هیچ نارد هیچ روی * معرفت آموزای بسیار کوی *
و مدار شبهه دوم تو برین است که حضور روح مجمر آنحضرت
را مانند موت تصور نمودی ای کاش که تو آنرا مانند خواب
الذعان می کردی تا خود را درین قعر مظلم مهالک نمی انداختی

مصراع * به بین تفاوت روح از کجا است ناکجا *
 اگر چه در واقع حالت حضور روح آنحضرت اکمل و افضل
 است از حالت خواب چنانکه لا حقا بان تنبیه می آید بفضله تعالی
 بمفهوم آنکه خواب تعطیل حواس است از جهت غلبه رطوبت
 مزاجی بر دماغ بخلاف حالت حضور مذکور که از اطافه فهم ظاهر
 افزون است * پس هرگاه که روح ابرار در حالت نوم در یک
 لحظه از زمین تا آسمان صعود میکند با تعلق آن بدن و باز
 بیک لمحّه نزول می نماید زمین با اتصال بدن کما مرس به تعبیر
 میکنی در باره روح آنحضرت که بتجمع جمیع کمالات جمیع مخلوقات
 اند * پس اگر تو فایق جناب اکمل و عنایت حضرت رسالت
 پناه رفیق و همراه تو خواهد بود البته همان قدر تنبیه ترا از ان بحر
 ز خا و از ان غارتیره و تار خواهد بر آورد * بیت *

* سخنهای بالا مثال است و بند * بکار آید تگرشوی کار بند *

* ار آن حضرت بجویم فضل توفیق * که تو فقیه نماید ره تحقیق *

* اگر توفیق افتد افروزد هر اغم * ز هر اندیشه با مشر فراغم *

* تنبیه * دانستی است که شبیه مر قومه که بعض مدعیان
 می نمایند در آن مدلیل مستقل نپذیرد ا ختم بلکه صرف به تمثیل
 اقتضای ما ختم و جهش آنست که بنای بر این مدعیان مابرقران
 و قول و فعل آنحضرت علیه السلام و اقوال و افعال صحابه

کرام و اجماع جمهور علمای عظام و اتفاق اولیای عالم مقام و
قبایس مجتهدین مقبول الانام است. پس تحریر و تقریر
مادر باره آنها مفید نخواهد شد زیرا که مادلایان شرعیه
خواهیم آورد و آنها لغویات عقلیه پیش خواهند کرد * و در
حقیقت منکران مصران مقلد و مبتدی معتزلیان و رافضیان
اند که عقل و فهم خود را در احکام شرعیه دخل دادند تا آنکه
عقل را بر شرع حاکم ساختند پس آنچه عقلا آنها حکم کرد
بر حسب آن اعتقاد و عمل نمودند * و ندانستند که وجود عقل
برای آن است که تا عاقلان بواسطه عقل خود با حکم الهی
را دریافت کنند بعد بر حسب آن اعتقاد و عمل نمایند. بیست و
توفیق بود که رد نماید این راه بعقل که کشاید
ظالمه آنکه در واقع خدای تعالی حاکم و متبوع است و
در ظاهر شرع است و عقل محکوم و تابع او و ایشان برعکس
آن معامله نمودند * درین مقام یک مسئله برای
ایضاح این مرام می آید و آن عبارت از آنست که
حضرت پیغمبر صادق علیه الصلوٰۃ والسلام آن خبر
داده اند پس اهل سنت بواسطه عقل خود با مضمون
آزادریافته اعتقاد آورده و معتزلیان و رافضیان و امثال
آنها درین امر از عقل خود استفاده نمودند بعضی عقل آنها حکم

کرد که عذاب قبر باطل و محال است زیرا که عذاب مرده از
 دو حال خالی نیست یا با عاده روح در تن مرده یا بدون آن بر تقدیر
 اول مرده فریاد و شور و حرکت و زور می کرد و بر تقدیر
 دوم تعدیل بین بدن و روح لغو و بی فائده است
 پس ایشان بر حسب حکم عقل خود اعتقاد نمودند که عذاب
 قبر باطل و محال است و گفتند که هر بینکه در باب عذاب قبر
 مروی است برای مجروح است و علی هذا القیاس
 بسیار احکام شرعی است که آن قوم بر طبق فهم و عقل خود
 عمل کرده اند و نصوص شرعی را تاویل خلاف ظاهر و مخالف
 اجماع نمودند * و در تحقیق امام اولین و مجتهد نخستین
 آنها ابلیس پرندلیس بود که عقل و فهم خود را بمقابل حکم الهی
 که به سجده حضرت آدم علیه السلام صادر شده بود معارض
 نمود و گفت انا خیر منه خلقنی من نار و خلقته من طین و بر طبق
 عقل خود عمل نموده سجده نکرد * بدت *

* عالم صورت پشته آب و گل است *

• عالم معنی رهبر جان و دل است *

* عالم چون بر تن زنی ماری بود *

* عالم چون بر دل زنی ماری بود *

امام اهل سنت و مقتدا ای ایشان ملائک اند که بر عقل

خود را حکم الهی را در یافته عمل نمودند بنا و جو و آنکه خلقت ایشان از خلقت ابلیس اشرف است زیرا که ایشان از نور و مخلوق اند و ابلیس از نار و نور را شرف است از نار لیکن ملائک خود را در مقابل حکم الهی از خاک نیز پست و حقیر دانستند و بلا توقف و بغیر نامی بر حسب حکم الهی عمل نمودند و ابلیس که بر عقل و فهم خود نازان بود انگار نمود و بر حکم عقل خود اصرار و ناز را بر عار اختیار کرد و نعوذ بالله منه * همچنین گمانیکه عقل تابع شارع داشتند و دلائل شرعیه را که در باب حضور آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام وارد است دیده باشند یا از علما پرسیده اعتقاد نمودند و گمانیکه از نادانان و اقفی خود اندر داشتند توبه و استغفار کردند اما نکرانیکه متولد عقل ظاهر و فهم ظاهر خود بودند بر همین شرعیه مرقومه را التفات نکرده و از علما و استفسار نه نموده از دلیلی مرقوم معترضان که در باب رد عذاب قبر آورده اند استنباط نموده گفتند که حضور روح آنحضرت باطل و محال است زیرا که از دو حال خالی نیست یا با جسد شریف یا بمجرد روح بر تقدیر اول قبر شریف مشق می شود و محسوس می گشت و در صورت دوم نزع روح لازم می آید و هر دو مشق باطل است پس حضور حضرت باطل و محال است نعوذ بالله من زعمهم و من عقابهم شیدیت

* عقلی که ره بحق نماید ضالالت است *

* غلطی که عقد حق نکشاید جهالت است *

و حقیقت آنست که کسیکه توفیق اله رفیق همراه او خواهد بود

بر هدایت و درستکاری است و گرنه لغو و بالند بر ضالالت

و خواری است دریاعی

گوید رفقه لطف، نو نماید راه * از راه تو میسج کس نگردد آگاه *

و آنکه که برادر است باید در فتن * توفیق رفیق ار نشد و او یلاد *

بعد از آن مدعی مذکور می گوید که اگر حضور روح آنحضرت

در مجلس موکد مشربف جابز باشد پس فرض می کنم که اگر

در یک وقت در مواضع متعدد در مجالس مولود منعقد گردد و

لازم می آید که یک شخص در مواضع متعدد در یک زمان

یافته شود و این محال است * دفع آن میگوئیم اولاً که ما همین قدر

می گوئیم که حضور آنحضرت در مجلسی از مجالس مولود جائز

است و نمی گوئیم که واجب است چنانکه تو خود گفتی که اگر

حضور آنحضرت جابز باشد پس این اعتراض تو از کج فہمی

تست * و میگوئیم ثانیاً که ما میگوئیم که در مجلسی از مجالس مولود

مشربف و نمی گوئیم که در جمیع مجالس زیرا که هر مجلس لائق حضور

آنحضرت نمی باشد و بر تقدیریکه لائق حضور باشد اما قابل متبذولت

نباشد پس این اعتراض تو از نا فہمی تست * و می گوئیم ثالثاً که در

وقتی از اوقات مجلس مولود و غنی گویم که از ابتدا ای مجلس
 تا انقضای آن شاهد و حاضر باشی باشند پس مقور است
 که لحظه در مجلسی و محله در محفل دیگر عنایت فرمایند * پس واضح
 شد که این همه اعتراضات تو از راه مشرارات تست *
 و می گویم را بعا که در ابتدای کلام در امر حضور آن حضرت
 علیه الصلوة و السلام اینصاح نموده ام که حضور آنحضرت
 بر چهار قسم است یکی از آن شهود بر رفع حجاب است
 پس در صورتی که تو فرض کرده ممکن است که آنحضرت
 بجای خود متمکن باشند و در یک زمان بلکه در یک آن سوی
 جمیع مجالس مذروه توجه و عنایت فرمایند و بعمادت
 مشاهد مشرف نمایند هرگز بعید نیست * پس اعتراضات تو
 از راه غفلات است از کلام من * و می گویم خامساکه وجودشی
 و آخر در امکان متعده در یک زمان که تو آن را محال گفتی مظهر
 عقل قاصر با لحاظ فهم ظاهر تست اما در تحقیقت نسبت بکرامات
 اولیا ممکن است چنانکه حضرت ملا عبد الرحمن جامی در
 التفحات الانس در بیان اقسام کرامات اولیایان تصریح
 فرموده اند * مصرع *
 ... کے بمعنی رہ برد ہر کو بظاہر باز ماند *

و ہر گاہ کہ از غلامان آن در گاہ و از خادمان آن بار گاہ

بش آن کرامات و خرق عادات بلکه زاید بر آنها صادر
 شده باشد پس تو چگونه انکار میداری در امر آنحضرت
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیات که جامع
 ربات رسالت و نبوت و ولایت اند بلکه در هر یک از
 درجات ثبته مذکور و افضل و اکمل و اجمل اند * اگر تو کتاب
 شکات الانس و تذکره الاولیاء و سفینه الاولیاء و شواهد
 النبوه و مدارج النبوة و امثال آنها بحسن اعتقاد می خواندی
 هرگز درین انکار و اصرار نمی افتادی نعوذ باللہ من سوء عقیدتک
 و من قبح طبیعتک * بستر می گوید که دیدن آنحضرت را در خواب
 و یاد ریتقه بر تنه یرامکان آن کشف است لیکن حضور آنحضرت
 لازم نمی آید چنانکه میگویند که بعضی از اولیاء کعبه را دیده اند
 پس معنی آن نیست که کعبه از جای خود برکنده شده بجای
 پیته آمده انتهی کلامه پس میگویم که رفتن کعبه را و اعتقاد
 فاسد خود محال بالذات می بنداری این بندار تو غلط است
 چه از کرامات اولیاء ممکن است بلکه واقع است تا آنکه
 کعبه معظمه بذات خود بزیارت اولیاء رفته است * مستوی *
 * دان که کار خدا و خاص خدا * نیست. محصور در مدارک ما *
 * ای بسا کار که آید از ابدال * که بود پیش عقل خالق محال *
 * باشد از خالق قوی و قدر * کارشان خارق قوای بشر *

* هر چه فهم تو زان بود قاصر * مشو آنرا از ابلیس منکر *
 * تا نوری طریق اهل کمال * کنی شناسی حقیقت این حال *
 * عزالت و صمت و جوع دگر خوابی * بشم کن تا مقام آن یابی *
 عجب است از اعتقاد تو که رفتن بیت المقدس از جای خود
 و حضور او بحضور آن حضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه در قصه
 معراج گذشت تصدیق میکنی و رفتن کعبه را محال می پنداری ؟
 و اگر معجزه مذکوره را عقول تو باور نکنند و ول تو قبول نه نماید تا را
 معذور می داریم اما عند الله تعالی فهو اعلم باحوال العباد * بیست *
 * قابل کار نائی معذوری * یا خود از کوشش آن . پس دوری *
 * باشش کین راه گذار دگر است * هر کسی قابل کار دگر است *
 * لیکن اندر بی انگار مرو * از جهان منکر این کار مرو *
 و اما آن مکان رفتن کعبه بزیارت اولیای بلکه وقوع آن از
 کتب علمای معتدین و فضلاء دین متین نقل میکنم تا ترا آگاه نماید
 و بصیرت فرماید تا امری که بفهم تو نیاید از عقول خود استفتاء
 مان بلکه بعلمای بیکه مرجع فتوی باشند استفسار کن * ششوی *
 * تو قیاس از خویش میگیری ولیک * دور دور افتاده بنگر تو بیک *
 * همسری با اتقیابرداشتی * اولیا را همپس خود پنداشتی *
 * کار باکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند در نوشتن سیر و شیر *
 فی رد المحتار شرح الد والمختار عن عدة الفتاوی الکعبه اذا رفعت
 حسم خاک از عشق بر افلاک شد (۹) کوه در رقص آمد و چاک شد
 بهت افعه اطلب و در آید کوه در جوش آمد و ریاد شد

عن مكانها الزيارة اصحاب الكرامه ففي تلك الحال جازت الصلوة
 الى ارضها * وفي البحر الراثي بعين هذه العبارة * وفي الدر المختار
 وشرحه رد المختار وشرحه الطحطاوي في موضع آخر ذكر
 الامام النسفي حين سئل عما يحكى ان الكعبه كانت تزور واحدا
 من الاولياء هل يجوز القول به فقال نقض العادة على ميل
 الكرامه لاهل الاولايه جابري عند اهل السنة قال ابن الشحنة
 النسفي هذا هو الامام نجم الدين عمر مفتي الجبل والانس
 راس الاولياء في عصره انتهى وفي الطحطاوي القبله هي
 العرصه وما حاذها من الهوا حتي لو رفعت لزيارة اصحاب الكرامات
 جازت الصلوة نحوها * وفي فتاوي ابراهيم شاهي والمعتبر التوجه
 الى مكان البيت دون البناء حتي اذا رفعت عن مكانها لزيارة
 اصحاب الكرامه ففي تلك الحال جازت صلوة المتوجهين الى ارضها
 وجه دوم انه ايا نشيده كه الله تعالى شهد است آنحضرت
 را آن قدر حیات و قدرت بنحشیده است که روح مع الجسد او
 بصورت طيور در تمام مواضع بهشت هر جا که بخواهد برود و هر
 درختیکه بکند به نشیند و مبدء آن بحور و بالا جماع ثابت
 است که حیات حقیقی و درجات تحقیقی آنحضرت سید
 المرسلین خاتم النبیین بر حیات و قرب درجات شهداء بلکه
 سایر مرسلین و انبیاء افضل و اکمل است بلکه تحقیق

آنست که وفات آنحضرت در تحقیق وفات شهید او بوده
است زیرا که آن زهر که زن یهودیه بآنحضرت خورانید و بود
در بدن شریف و دینیت بود نام آنکه در وقت اجل مومود حیات و
شدت پذیرفت تا آنکه سبب وفات گشت * بیت *

* هر چه که بود در امکان درو است جمع *

* هر نعمتی که دانست خدا شد برو تمام *

چنانکه در مدارج النبوة در ذکر بیماری آنحضرت صلی الله علیه و
سلم مذکور است که آنحضرت فرمود که همیشه آگاه زهر
معاودت من کرد و الآن وقت انقطاع ابراست بدان
و ابرنام رگی است در قلب شو گفته اند که جمع کرد الله تعالی
برای آنحضرت شهادت را بانبیاء الهی شش هرگاه که
کرامت و قدرت شهادی است آنحضرت آنچنان باشد
بس چه گمان مبری در باره آنحضرت اشرف محالوفات
و باعث مکونات که صرف در قبر شریف بودن برعم مبداری
و سیر ماورای آن را غیبه مقدمند و مبداری * بیت *

شزو هم و گمانش خدایا پناه * کزو شد همه عقل و فهمش تباہ *

اللهم ارزقنا عنايته في الدين وشقايته في الكونين
و جرم سوم آنکه حضور رب روح مع الجسم در حق انبیای سابقین در واقع
معراج شنیدی باز در واقع دیگر بشنو که آنحضرت صلی الله علیه و

و سلام فرمود که حضرت هود و صالح را مجتمعاً و حضرت موسی را
باجماعت بنی اسرائیل معاینه نمودم که لباس احرام پوشیده
براست نه برنشسته تلبیه گویان . جمع می رفتند مکنه افی السمارج و غیره

* هنگامی فهم پیچکس از انبیا نرفت *

* آنجا که توبه باقی گرامت پریده *

* هر کس بقدر خویش بجای رسیده اند *

* آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده *

و افضالیت آنحضرت بر سایر انبیاء علیه و علیهم السلام باجماع
جمع امت اسلامی ثابت و متحقق است چنانکه در کتب

کلامه مبین و سراین است *

* بیت *

* حسن بوسفت دم عیسی ید موسی داری *

* آنجه خوبان همه دارند تو تنها داری *

* هر لطافت که نهان بود پند پرده غیب *

* جمله در صورت خوب تو عیان ساخته اند *

و نیز جامعیت آنحضرت مر جمیع معجزات جمیع انبیاء را با اتفاق کل

اهل اسلام مثبت و متحقق است چنانکه در کتب شمائل

و سیر مدلل و مقصّل است *

* بیت *

* معجزاتی که انبیا را بود * مثل آنهار رسول ما را بود *

* ای ما معجزه که او را هست * که نهاده است انبیا را دست *

* آنکه میگویند آن بهتر حسن * یار ما آندارد و این نیز هم *
 بسن ظاهر و باهر است که او تعالی اشرف مخلوقات
 و اکرم مکونات سید المرسلین افضل الذبیین را بطریق اولی
 و اعلی آن قدر قدرت بلکه زائد بران قوت عطا فرموده است
 * بدت * جان بجمال و هم کمال تو کسی مثل تو ندیده و نخواهد دید *
 پس می گویم که منکر مرقوم از د و حال بیرون نیست یا این همه
 اخبار حضرت نبی صادق علیه الصلوٰة والسلام کم در
 اوصاف انبیای مرقومین خرداده اند آن همه را باور نمی دارد
 بلکه دروغ می شمارد و بهتان می بندارد و یا آنحضرت را افضل
 الانبیاء و المرسلین نمی انگارد بلکه مثل ایشان نیز نمی بندارد
 بهر تقدیر آن منکر را همان نمی تواند گفت زیرا که اگر آن
 همه اخبار آن حضرت را تصدیق می نماید و ذات آنحضرت
 را افضل و اکمل از جمیع انبیاء و رسل اعتقاد می کند پس
 البتہ بالصودرت آن قدرت را یعنی حضور با جسد بهر
 موغی که نخواهد در حق آنحضرت نیز اعتقاد خواهد کرد * است *
 هر چه ثابت شده بقول ثقات * که محمد علیه الف صلوات *
 داد ما را خبر بموجب آن * واجب آید بآن زمان ایمان *
 و چه چهارم روایتی است صحیح و حکایتی است صریح که دلالت
 میکند بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد انتقال ازین

عالم حسی بهر جا که می خواهند بحکم الهی بذات شریعت مع
 جسد نظیف شریعت می آرند چنانکه در حالت حیات بودند
 * بیت * پیشتر آنا بگویم قصه بود که یابی از پیام قصه
 لها فی ما ثبت بالسنة فی جامع الاصول من حدیث الترمذی
 من سلمی امرأة من الانصار قالت دخلت علی ام سلمة رضي الله
 عنها وهي تبكي قلت ما يبكيك قالت رايت الاَن رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فی المنام وعلی راسه ولحيته التراب وهو
 يبكي فقلت مالک يا رسول الله قال شهدت قتل الحسين آنفا انتهى
 وفي تاريخ الخلفاء لجلال الدين المحدث السيوطي واخرج البيهقي
 فی دلائل النبوة عن ابن عباس رضي الله عنه قال رايت رسول
 الله صلی الله علیه وسلم نصف النهار اشعث اغبر وید قارورة فیها دم
 فقلت بابي انت وامی يا رسول الله ما هذا قل دم الحسين واصحابه
 لم ازل التقطه منذ اليوم فاحصى ذلك اليوم فوجد قتل يومئذ انتم
 خامسة کأبت مرقومه ابن امت که حضرت ام المومنین ام
 سلمه رضي الله عنها و حضرت ابن عباس رضي الله عنهما روز
 شهادت حضرت حسین رضي الله عنه آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم را بنحواب دیدند در طایکه چهره مبارک انور در ریش
 اذ فرآنحضرت بگرد و غبار آلوده بود و خود گریه می فرموده
 قطرات اشک از چشم حقائقین ریزش می نمود

بسی خواب بیننده برسد که با حضرت رسول الله این چه حال
و چه مال است فرمود حاضر شد من در مکان قتل حسین
بالفعل انتهى الترجمة ملخصا پس ازین روایت چند فائدہ
برآمدہ اول آنکہ حادثات دنیا و حالات اہل دنیا بر آنحضرت
منکشف می شود بہر وجہیکہ او تعالیٰ بخود اہد و میداند خواہ
بہ شریعت آوردن آن جناب در ان مقام یا باعلام الہی بلا
واسطہ احدی یا بواسطہ دیگرے یا بالہام یا برفع حجاب
چنانکہ در حالت حیات می شد * دوم آنکہ تعالیٰ آنحضرت
بر آنقدر قدرت بخشیدہ است کہ ہدایات شریف و بایسد
لطیف خود در ہر جا کہ خواہد و در ہر وقت کہ قصد نماید تشریف
شریف ازانی فرماید زیرا کہ غبار آلودہ شدن چہرہ مبارک
و گروافندن بر ریش و نارک و گریستن و ریختن اشک
دلایل واضحا است بر حضور و بایسد شریف کمالا یخفی
علی من لدنی . فہم * سوم آنکہ جائز است کہ آنحضرت
در وقت موت محبین خود نزول اجلال فرمائند چنانکہ در
حالت حیات بود و نیز در شرح الصدور و دیگر کتب معتبرہ
مرقوم است کہ ارواح موہمن در وقت احتضار اقرباے
خود حاضر می شوند * چہارم آنکہ آنحضرت بعد اطلاق برحدوث
حادثہ کہ بمحبین آن حضرت رسد غمگین و ملول می شوند

چنانکه در حالت حیات بود و آنجا که بر قلنان جگر که شد حضرت
بعضی شفیع شفیع و بر نزد کار آن آنها و بد حکم کنندگان آنها
که بگویند امید شفاعت آنجناب شفاعت بآب دارند و است
* از خصم توان بدست با امید شفیع *

* آنجا که شفیع خصم شود چون بر می
پاییم آنکه رد است که آنحضرت خبر مصیبتی که به شخصی از
مقامین آنحضرت رسید بگریه او فحاصل آن شخص بطریق
تغزیت از شهادت فرماندهان و از پنهان است که خبر شهادت حسین رضی
الله عنه حضرت ام المومنین ام سائر رضی الله عنهما و بحضرت
ابن عباس رضی الله عنهما که با حضرت حسین کمال الفت و
محبت داشتند و از شهادت ایشان ترسان و پریشان
بودند ایام نمودند و ششم آنکه آنحضرت هرگاه بر قضای
میفرمود اقامت می شود تا بایم و رضامی و رزق و وقت
و وقوع آن صبر و شکیبایی می گزینند چنانکه در حالت
حیات بود و پس از این حکایات و ازین امر و جوایز و انجیح
و انجیح شد که حیات و ممات در حق آن غیاب حایات و مرجع
مرادات و در امور مفات کمال است و در باب صد و در مجرات
و وقوع خرق حادث و در مادیات و در حیات و شفاعت بر
محبین و محبات متساوی الازجالت و حکایات البرکات است

گما لا يخفى على العاقل وان خفي على الجاهل فهو معذور

وانا له عاذر قابل

* شعر *

* واذا خفيت على الغوي فعاذر * * * ان لا تراك مقيلة عمياء *

کهگز خورشید بوم بی نبر و ست * از بی ضعف خود نه از بی اوست :

وجه پنجم آنکه در مدارج النبوة است بدائمه حیوة انبیاء علیهم السلام

منتفق علیه است و گاه متروک و قویتر از خود حیات شهادت و احادیث

در آن بسیار است الی قوله بدائمه در حیات انبیاء و ترتب

احکام و آثار بر آن هیچ کس را از علمای سنت اختلافی نیست

غیر آنکه در وجود ایشان در ذبونه بعضی خلاف کرده اند الی قوله

پوشیده مانند که بعد ثبوت حیات حقیقی حس دنیاوی برای

آنحضرت صلی الله علیه و هلم اگر گویند که حق تعالی جسد

شریف را طالعی و قدرتی بخشیده است که در هر مکانی که خواهد

تشریف بخشید خواهد بعینه یا بمناله خواهد بر آسمان یا بر زمین

خواهد در قبر شریف یا غیر وی صورتی دارد با وجود

ثبوت نسبت خاص بقبر در همه حال اندکین مختصراً

و علامه محدث حافظ جلال الدین سیوطی در شرح الصدور آورده است

اخرج البیهقی فی شعب الایمان من حدیث ابی هریره رضی

الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و هلم ان الله و کل

بقبری ملک اعطاه اسماء التخلیق فلا یضای علی احد الی یوم

القيامة الا يباغنى باممه واسم ابيه الي قوله هذا مع القطع بان روحه صلى الله عليه وسلم في اولى العالين مع ارواح النبوة والاشهاد وهو مع الرفيق الا على * فثبت بهذا الحديث انه لا منافاة بين كون روحه عليه الصلوة والسلام في عليين والجنة والسموات والارض وان لروحه بالبدن اتصال بحيث يدرك ويسمع ويصلي ويتراءى * وانما يستغرب هذا الكون الشاهد الذي ليس فيه ما يشابه هذا او امورا للبرزخ والآخرته على كغير هذا المألوف في الدنيا وللروح سرعة حركة والانتقال الذي كلف البصر ما يقتضي عروجها من القبر الى السماء في اذني لحظة * وقال الحكميم الترمذي الارواح تجول في البرزخ فتبصر احوال الدنيا الي قوله ولا يعلم كنه ذلك وكيفية على الحقيقة الا الله عز وجل * ويشهد لذلك الاحاديث المروية في ان النائم يخرج روحه الى العرش وهذا مع تعلقه ببدنه و سرعة عودها اليه عند احتياظه فارواح الموتى المجردة من ابدانهم اولى بعروجها الى السماء وعودها الى القبر في عين تلك الساعة * وفي آخر الكتاب انك كورالروح عند اهل السنة والجماعة ذات قائمة بنفسها تصعد وتنزل وتتصل وتنفصل وتذهب وتجي وتترك وتسكن وعلى هذا اكثر من مائة دليل مقررة انتهى مختصرا

علامه آنکه حضرت ابو هریره رضی الله عنه گفت که فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدرستی که خدا ستمنازی را
 فرشته را بقبر من مقرر فرموده است و او را نامهای
 خلائق تعلیم نموده است پس کسی بر من درود بخواند
 فرستاد تا روز قیامت گمراشته آن فرشته خبر درود بنام او
 و نام پدر او را نزد من خواهد رسانید * پس مولف می گوید که آنحضرت
 در قبر زنده اند با وجود آنکه یقین است که روح آنحضرت
 با ارواح انبیاء علیهم السلام در بهشت بطبقه اعلی
 علیین اند (بجهت آنکه ادعای فرموده است در قرآن)
 و معبد ابار فیق اعلی اند (زیرا که آنحضرت در حالت اقتضای خود
 فرموده اند) پس ثابت شد باین حدیث که در میان
 بودن روح آنحضرت در اعلی علیین در جنت و در آسمان
 و در زمین و در میان اتصال روح ببدن شریف در قبر بهیچیکه
 ادراک می فرماید هر چه واقع شود نزد قبر شریف و می شنود آنرا و نماز
 می خواند و فرست می فرماید منافقه ندارد * و بجز این نیست
 که این امر غریب و عجیب مهم نماید بجهت آنکه در چیزهای
 ظاهری و نبوی این همه صفات یافت نمی شود * لیکن
 حقیقت آنست که امور عالم برزخ و عالم آخرت
 بر ادعای امور دنیاوی نیست یعنی امور عالم برزخ

و هم امور عالم آخرت را بر امور دنیا و می قیاس نباید کرد
و جسم اخروی و روح باطنی را مثل جسم دنیوی ظاهری
نبايد فهميد بچ روح را آنقدر قدرت حرکت و قوت
انتقال است که دو یک طرفه التین از قبر تا آسمان عروج
میتواند کرد * و حکیم ترمذی فرموده است که ارواح سیر میکنند
در عالم برزخ . پس می بیند احوال دنیا را * و گنه و حقیقت
آفرینی داند مگر غایب است * و شاهد است بر آن احادیث
مرویه درین امر که روح نایم تا به عرض عروج میکند با وجود
تعلق او بدن و باز رجوع مینماید وقت بیدار شدن
در اندک زمان * پس ارواح موتی که از ابدان عنصری
مجرد شده اولی است که از قبر تا آسمان عروج نماید و باز
موی قبر خود رجوع کند در عین آن ساعت * و نیز در کتاب
شرح الصدور مرقوم است که ارواح نزد اهل سنت
و جماعت ذات است قائم بذاته که معود میکنند و نزول می نماید
و متصل می شود و منفصل میگردد و می رود و می آید
و حرکت میکند و سکون مینماید * و بیشتر از صد دلیل
بر این مضمون وارد است انتهى الترتیب جمعه ملخصا * پس
هرگاه ثابت است که الله تعالی ارواح صالحان را آن قدر قدرت
بخشیده است که هر جا که بخواهد خواهد بر آسمان یا بر زمین و باد بگر

و بگرمایان برود با وجود تعلق او بقبر خود شدن و نیز آن مقدم از
 قوت عطا نموده است که در یک لمح از قبر خود با آسمان عروج
 و در یک لمح از آسمان بقبر خود رجوع نماید پس توجه اعتقاد
 می داری درباره روح آنحضرت که حیات اخروی جناب ایشان
 قوی تر است از حیات ارواح مالمکان بلکه از شهیدان
 و قدرت و قوت حضرت ایشان اکمل و افضل است از قدرت
 و قوت سایر انبیاء و مرسلین در طالت حیات و هم در طالت ممات
 * بیت * ناگهان را در حریم عزت او بار نیست *
 جز دل با کان درین ده محرم اسرار نیست *
 و فی شرح البرزخ فی باب مقر الارواح اخرج الحکیم
 الترمذی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال ان ارواح المومنین
 تدب فی برزخ من الارض حیث شاءت بین السماء والارض
 حتی یردها الله الی جسد ها قال رضی الله عنه دل الحدیث
 علی ان ارواح المومنین تنزل و تقبض * قال الحافظ بن حجر فی
 فتاواه ارواح المومنین فی عالمین و لکل روح جسد ها اتصال
 معنوی لا یشبه بالاتصال فی حیوة الدنیا بل اشیه شیخ به
 ل حال النایم وان کان اشک من حال النایم اتصالا و بهی اجمع
 بین ما ورد من ان مقر ها تحت العرش اونی عالمین او فی برزخ
 من الارض او عند اذنیة القبور و مع ذلک فهی ما ذون لها فی

التصوف و السیرانتهی * حاصلش آنکه حکیم محدث نرمدی روایت کرده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت ارواح مومنان در عالم برزخ میروند هر جا که بخوابند میان آسمان و زمین تا آنکه خدای تعالی رد میکند آن ارواح را سوی ابدان آنها * مؤلف میگوید که حدیث مذکور دلالت می کند بر این معنی که ارواح مومنین گذاشته می شود ناهر جا که خواهند بود و باز رد کرده می شود بجایهای خود * گفت حافظ ابن حجر در فتاوی خود که ارواح مومنین صاحبین در طبین هستند و معین آنها را اوصافی است معنوی با اجساد آنها چنان اتصال که در حالت حیات بود بلکه فی الجمله مشابهت به حال نائم دارند اما در حقیقت آن اتصال قوی تر است و کامل تر است از حال نائم چنانکه مولانای رومی می فرماید

* بیت *

* اتصالی که گنجند و در کلام *

* گفتنش تکلیف باشد و السلام *

و همچنین تقریر یعنی اتصال معنوی اختلاف روایات که در باب استقرار روح مردی است مرنفع می شود چنانکه در بعضی از روایات آمده که مترا روح زیر عرش است و در دیگر آنکه در طبقه طبین است و در دیگر آنکه در میان آسمان و زمین است و در دیگر آنکه در قمر است یا در جوارح قبر است و با وجود آن

ماذون احث در تصرفات و تنبیه مقامات انتہی القرحۃ لخصما .
 • و چشمش • آنکہ حدیث متفق علیہ است کہ ہر کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ
 علیہ وسلم را در خواب دیدہ حقیقہً آن حضرت را دید بود چونکہ
 بیسبب و جماعی شاک و شبہ را در آن راہ نیست و ظاہر
 است کہ معنی حقیقہً آن حضرت را دیدن بجز ازین نیست کہ عین
 ذات شریف آن حضرت را دیدن و ذات آن حضرت را
 در خواب دیدن بسہ صورت تصور است * اول آنکہ خود روح
 صاحب خواب بمحض و در گاہ آن حضرت حاضر شود * دوم آنکہ آن
 حضرت بذات شریف خود تشریف شریف از آسمان فرماید
 * سوم کشف و رفع حجاب و طی ارض یعنی آن حضرت بجای خود
 تشریف دارند و بپیشند نیز در جای خود چنانکہ بود متمکن ماند و مسافت
 و دوری مرقوع و حجابات صوری مرفوع گردد و قرب حقیقہ و مشاہدہ
 تحقیقی متحقق گردد و این ہر سہ صورت راست و درست است
 در صورت مثبت مدعی ما است و الحمد للہ علی ذلک * اما در صورت
 اولی بسہ ہر گاہ کہ روح بینندہ را آن قدرت حاصل باشد
 کہ در زمان سیر بموضع بعید برسد با وجود اتصال آن بدن
 پس تراہض شاست افتادہ کہ گمان می بری کہ آن حضرت
 را آن قدر قدرت حاصل نیست و روح ملی زعمک و ویل ملی
 فوہک و نعوذ باللہ منک و من زعمک • بلکہ جزم کن کہ بطریق

اولی و اعلی روح آن حضرت را آن قدر قدرت و کمالت و آن
 متدیر قوت و درجت حاصل است که بیک چشم زدن
 تا بفلک افلاک فرج فرماید و در آن معارج بهر جا که خواهد
 تفرج نماید و هم در آن لحظه بطرفه العین بهر زحی بهر منزل که
 بپسند و نزول اجلال نماید با وجود تعین خاص بیدار شدیف
 چنانکه مفصلاً گذشت فتدکر تبصره * اما صورت ثانیه پس قصه
 حضرت سید جیلانی قدس سره بروقوع آن دلالت می کند
 چنانکه مفصلاً مرقوم خواهد شد بفضله تعالی * و فی المشکوہ فی باب
 الروایا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من رانی فقد رای الحق
 متفق علیه * و ابضا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من رانی
 فی المنام فسیرانی فی الیقظة و لایتمثل الشیطان بی متفق علیه و در
 شرح دهلوی مرقوم است گسیکه دیدم را در خواب پس
 به تحقیق دیدم است دیدن حق و ثابت و ایادیه امری ثابت
 و محقق راه و نیز فرموده است کسی که دیدم را در خواب پس
 قریب است که خواهد دیدم را در یوازیه و متمثل نمی تواند شد
 شیطان بصورت من * بد آنکه احادیث درین باب با تعدد طرق
 و اختلاف الفاظ دلالت میکند بر آنکه هر کسی که آن حضرت را در
 خواب دید حق دید و بتحقیق ذات شریف آن حضرت را دید و کذب
 و یطمان را در آن راه نیست و شیطان که تبیس و تمثل بصورت

مختلفه نموده بر آملان چه در خواب و چه در بیداری کار اداست نمی توانند
 که بصورت آن حضرت بر آید و خود را در صورتی بنمایند و دروغ را
 بر آن حضرت بر بخند و آنرا در خیال بینند در آرد چه صفت الهی
 بر این طریق جاری است * و گفته اند که دین آن حضرت را در خواب
 کلیه مخصوص و صفات معلومه دیدن آن حضرت است
 بحقیقت و ادراک ذات کریمه است فی الواقع و دیدن
 آن حضرت را بر غیر آن صفت معهوده ادراک مثال آن
 حضرت است و هر دو رو یاق و صادق است از افغانیات اعلام نیست
 و تمثیل شیطان را در آن راه نرفته و بحال او نرفته لیکن اول
 حق است و حقیقت و تحقیق و ثانی نیز حق است اما تمثیل بمثال * بیت *
 ترا چنانکه نوئی هر نظر کجا بایند * بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک *
 بهر رنگی که خواهی جامه میبوش * که من آن قدموزون می شناسم *
 اما دیدن آن حضرت را در نقطه بعد از قرن ازین عالم
 بس بعض محمد بنیمن گفته اند که نقاش این امر از بیستم یک از
 مکه به نرسیده نعم از بعض صالحین حکایات درین باب
 آمده و بصحت رسیده است و حکایات و روایات مشایخ بسیار
 است نزدیک بحد توان رسید * * بیت *

* دیده که ترانه دیده باشد * آن دیده بگو چه دید باشد *
 و نیز این طایفه ایان صدیق بگرامات اولیاء دارد و با

نہ ادا کرے اور مناقض شر بحث باو ہی زیر ادا کہ وہی
منکر است چیزی را کہ اثبات کرده اند آنرا از کتاب

وسنت و اجماع است * بیت *

* ز انکس کہ از قرآن و خبر زور ہم *

* این است جوابش کہ جوابش نہ ہی *

و اگر داور دلس این نیز از جملہ کلمات است باعث
الیکار نیست * و امام حجت الاسلام غزالی در کتاب
المفتد من الضلال گفته کہ ارباب قلوب مشاہدہ می کنند
در تنظیم ملایکہ را و انبیاء و اولیاء را و می شنوند از ایشان
اصوات و کلمات را و اقربا بس می کنند فوائد را
* مصراع * در حریم حرمتش جرم سحرمان را راہ نیست * و در
بہجت الاسرار با سنادی کہ در وی جزاف دو واسطہ پیش
نیست روایت است کہ روزی حضرت غوث الثقلین شیخ
سید عبد القادر محیی الدین جبلی رضی اللہ عنہ بر کرسی
نشست و عظمی فرمودند و قریب دہ ہزار کس در وعظ
حاضر بودند و شیخ علی بن ہیبتی در زیر پای کرسی نشسته بود
ناگاہ شیخ علی موصوف را خواہی عارض شد پس حضرت جبلی
قوم را فرمودند کہ اسکتوا یعنی خاموش باشید پس ضاکت شدند
بس فرد آمد حضرت شیخ از کرسی خود ببالستاد با و بپیش

شیخ علی و می نگریست و روی بس بیدار شد شیخ علی
 بس گفت حضرت شیخ باوی که دیدی تو آنحضرت صلی الله علیه و آله
 را در خواب گفت نعم بس حضرت شیخ فرمود ازین
 جهت ادب و رزبیم و ایستادم در پیش تو بس
 فرمود بجهت وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلام
 گفت بملازمت من مجلس ترا بس شیخ علی گفت که
 آنچه من در خواب دیدم حضرت شیخ در بیداری دید انچه ای
 من الشرح المذکور * بیت *

ای که از کشمکش قال و مقال * نیست حالت ارباب کمال *
 * هیچ نایافته در خود اثری * ناشنیده ز کان جز خری *
 * قابل کار نبی معذوری * یا خود از کوشش آن بس دوری *
 * باش کین راه گذارد گراست * هر کسی قابل کار دگر است *
 * لیکن اندر بی انکار مرد * از جهان منکر این کار مرو *
 بس مبادیم که قصه حضرت شیخ جبیلانی قدس سره رحمات و لالت
 می کند بر این معنی که خود آن حضرت علیه الصلوة و السلام در خواب بیدار
 تشریف آورده بودند ایامی بینی تو ای نابینای عقل و نور
 قلوب که این قدر ادب برای کیست و این قیام برای چیست
 * بیت * ناکان را در حریم عز نبوی باریست *
 جز دل باکان درین راه محرم اسرار نیست * اللهم ادنا الحق

حقا و الباطل باطلا ببرکت نبینا شفیعنا محمل علیه افضل الصلوات

واکمل التحیات واجمل التسلیمات * شعر *

* ان لیلا تجود الی وصل لیل *
 * لنها رید ری بحل نهار *

* ان یوما جامعاً شملی بهم *

* ذاک عبد ایس لی عید هواه *

بلکه بسیاری از اصحاب تقوی و صلاح و ارباب سادو ک
 و فلاح آن حضرت را علی الله علیه و سلم به چشم سر خود در
 دیداری مشاهده فرموده و استفاده علوم و استفاده
 فویش نموده اند چنانکه در مدراج در بحث خصائص
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرقوم است بدانکه صاحب مواهب
 بعد از نقل اقوال مشایخ در روایت شریف آن حضرت
 در بقیع گفته که وقوع روایت شریف در بقیع متواتر شد
 بدان اخبار و حامل است بآن علم قوی که منتفی است از ان
 شک و شبهه و لیکن واقع هر شود مرایشان را غیبت حس
 و غموض طرف از جهت ورود حال که ضیق نمی تواند کرد آن را
 عبارت * و مراتب ایشان دران روایت متفاوت است به گفت بنده
 مکین که دوام مراقبه و استیلائی شوق و غلبه محبت و دیدن
 چشم خیال و تصور مثال مرتبه است که ارباب طریقت و

اصحاب تصاویر که بدان مستمع و محظوظ اند * ع * هر دیده لاجلایق آن
 دیده بود * و این مستنزم نبیست که آنحضرت علیه الصلوٰۃ و السلام از قبر
 شریف برآمده باشد * بایستگاه دیدن آنحضرت را بعد از انتقال بمنال است چنانکه
 در نوم مری می شود در نقطه نیز می نماید پس آن شخص که در مدینه در قبر شریف
 زنده و آخوده است همان متمثل می گردد و ربک آن بطور متعدده
 عوام را در مقام و خواص را در نقطه * و بسیاری از محدثین تصدیق
 احادیث که مروی است از آن حضرت نموده و عرض کرده که یا
 رسول الله فلان کس این حدیث را از حضرت تو روایت
 کرده است پس فرمود آن حضرت لا با نعم * و در روایت کرده
 بقطعه است بعضی مشایخ نیز همچنین استناد داده و موم و استقامه
 حالات نموده اند و الله تعالی اعلم انتهى من احمد راج * بیت *

* دیدن روی تر ا چشم منور باید *

* وین لجا مرتبه چشم مکدر باشد *

* رو دیده بدست آرد که بی دیده کسی *

* انوار جمال دوست تواند دید *

بلکه بعضی عرفاء در مجالس قدسی مانس مولد مشربیت

آن حضرت صلی الله علیه و سلم را رویته العین مشاهده نموده اند

بیت * جمال شاید نوی نقاب انگاه بکشايد *

که دارالملک ایمان را بسایه خالی از غوغا

* خاطرات کنی رقم فیض پدیر ذہبیہات *

تکرار از نقش ہرا گندہ ورق سادہ کنی :

چنانکہ مولوی محمد سعید ولد قاضی القضاۃ مدراس محمد بیغۃ اللہ
اشافعی سلمہما اللہ تعالیٰ در رسالہ کہ در اثبات عمل مولد
شریف در اقوال منکران مبلا و عمومًا و در ابطال آسان
مولوی الہداد خصوصًا تالیف نمودہ اند و آن رسالہ در شہر
مدراس در مطبع رحمانی صبح صادق در سنہ ۱۲۷۶
تجری مطبوع شد و در بین شہر کلکتہ نیز در مطابع اخبار
و غیرہ موجوہ است در ان مرقوم است کہ سید جلیل یوسف
بن محمد المطاح اولہدل نے جو مکہ معظمہ کے فحول علماء متاخرین
میں سے ہیں کما ہی لامانع من حضور روحہ الشریف از مثال ذاتہ
فقد صحیح ائمتہ من العلماء وجود الصالح و قد ذکر العلامة
السیوطی فی کتابہ شرح المصل و ان ذلک صحیح الی
قولہ و اما مشاہدۃ حضورہ صلی اللہ علیہ وسلم فقد اخبرنی
البقاۃ من اہل الاعلاح انہم شاہد وہ صلی اللہ علیہ وسلم مرا را
عند قرئۃ المولد الشریف وعند ختم القرآن و بعض الاحادیث
وقد اشتهر حضور روحہ صلی اللہ علیہ وسلم عند انشاء القصیدۃ
المشہورۃ بقصیدۃ سید ابی جعفر وہی مشہورۃ بالفضل والبرکۃ
قد انتہی عبارۃ الرسالۃ مختصرا

- * گرنه ام مردان ره را بیچاکس *
- * ذکر ایشان کرده ام این هم نه بس *
- * گرنه ام ذایشان اندایشان گفته ام *
- * خوش دلم کین قصه از جان گفته ام *
- * گرنه ارم از شکر جز نام بهر * ای بسی بهتر که اندر کام زهر *
- * ای خدازان گلشنم دادی نشان * دستگیر و صوی آن گلشن کشان *
- * پس میگویم که اعتقاد ساسی باین وجه که امید است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بذات شریف خود خواه با جسد
لطیف یا بروح نظیف یا بمثال بمنبت در مجلسی از مجالس
موله شریف بر تقدیر قابلیت آن و در وقتی از اوقات
قرت موله شریف در صورت مقبولیت آن شریف
شریفانه از زانی فرمایند و مجلس را رونق افزایند
و اهل مجلس را سرافراز نمایند بی مشک و شاد دست
در است است که امر بفضله تعالی * بیت *
- * ای که عالم بخضوری تو شد سرافراز *
- * رونق محفل میلادش از خلوت ناز *
- * قدمی رنج کن و یک نظر لطف انداز *
- * بدر فیض تو استاده بعد عجب و نیاز *
- * هندی و فارسی و هم عجمی هم عربی *

و همچنین اذعان مومنی باین طریق که رجاست که او تعالی
 بغضال خود کشف حجاب نماید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 را سودی محفلی از محافل مولد مبارک متوجه سازد پس
 آنحضرت نظر مرحمت و شفقت و نگاه عنایت و رافت
 خود بران بمخلص اندازد و طافران آن مجمع را بکفایت
 ملاحظه و اشراف ملاحظه خود بنواز و بی شبه حق است

* شعر *

- * ای که عالم بعنایات تو شد سرافراز *
- * به نگاه شفقت محفل میلاد نواز *
- * چشم رحمت بگشاد نگه لطف انداز *
- * بامید نظرت دید کشاده به نیاز *
- * هند ی و فارسی دهم معجمی هم عربی *
- * فکر مصیان نه کیا هیچگاه میرا حال تباه *
- * جو که گزیده می میرد دل به خدای آگاه *
- * لطف منی آنگه امیخته ای یک چشم نگاه *
- * حامیا نیم ز مانیکی اعمال محو او *
- * سوی ماری شفاعت بکن از بی سببی *

و کشف حجاب باطنی ارض ممکن است و بی طنی ارض نیز
 متصور است و برین تقدیر بعد و قرب اعتبار ندارد چنانکه حضرت

خواجہ حافظ علیہ الرحمہ تمی فرمایند

- * امی غائب از نظر کہ شدی ہم نشین دل *
- * میکویمت درود و نوا میفرستمت *
- * در راه عشق مرحلہ قرب و بعد نیست *
- * می بینمت عیان و دھا میفرستمت *
- * ہر صبح و شام قافلہ از دغای خبر *
- * در صحبت شمال و صبا میفرستمت *
- * تا مظر بان ز شوق منت آگہی دہند *
- * شمر و نعل بساز و نوا میفرستمت *

پس قول منکر مبہلا دید اعتقاد کہ فزعہم باطل محض باطل
و کمال باطل است و ہرگز احدی از مجتہدین و کبار از علما
معتمدین اعتقاد مرقوم را باطل نگنہ است و ہمچنین قول
اولیٰ علی الاعتقاد شرک و قد منع الایمۃ الاربعۃ النخ افتراء و بہتان
و بیہودہ و ہذیان است علی ما غی و قضی

• اذ اساء فعل الامر • ہا • ت ظنونہ • و اعظم ما یجنی علیہ اجتہادہ •
• اذ الم یکن عون من اللہ للفتی • فاكثر ما یلقى علیہ اعتقادہ •
پس اگر منکر ان با اینہمہ و لا لیل قطعیہ و براہین یقینہ
از تعصب و انکار و تکوّل و اصرار خود باز نیایند و باین عقدہ
سدرہ اعتقاد نہایند و باین متو لم مقبول لب کہشایند

و باینده نوجیهات و جیهات نظرو توجیه نماید و بسمع اجابت
نگرانند بلکه انکار و امر را فرایند پس در حق آنها چه گفته
آید بحر از بنکه در باره آنها همین مثل شاید یعنی قیاس
حَدِیثُ بَعْدَ هَیْوَئِهِمْ * یا همین مثال باید که صم بکم عمی فهم
لَا یَرْجِعُونَ

بیت

* فهم سخن چون نماند مستمع * قنات طبع از متکلم مجدی *
* فسحت میدان ارادت بیارند تا بزند مرد سخن گوی گوی *
* نماند پاک دل عیب ناک * بهره نیابد ز سخنهای پاک *

و دوم اعتقاد کسی باین وجه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در هر محاسن مولد شریعت تشریف می آرند چنانکه بعضی مفتی
بر بعض مجوزین انفراد می نماید پس این اعتقاد بلا
دلیل است هرگز قابل اعتماد و لائق اعتبار نیست بلکه
آن عقیده را خطا و غلط میدانند و می گویند آنرا بی ادب
می شماریم زیرا که هر محاسن را برای خود قابل نمیدارد
پس چگونه برای آنحضرت لائق می بندارد * اما آن زعم را
شک نمی انکاریم و زاعم را مشرک نمیدانیم زیرا که شرک
شبهی عبارت است از شریک گردانیدن دیگری را در
ذات واجب الوجود چنانکه گبران میگویند که خالق اشیا
دو شخص واجب الوجود است اول خالق بخرد آنرا یزدان

بسخو اند د ذم خالق شمر د او را اهر بن مینا مند با
 مشربک گردانیدن اهری را در صفات فحشه او تعالی
 چنانکه همو دان میگویند و یکی ازین دو صوت درز هم مرقوم
 یافته نمیشود اما اعتقاد آنکه او تعالی اهری را آن قدر
 قوت رفتن بخشید که در زمان اندک مسافت دراز را
 طی کند چنانکه بعض قسم جن که عفریت است آن قدر قوت دارد و با آن
 مقدار قوت با صره بخشاید که از فرسنگها به پیدنه مانند کرگس
 و مثل آن و با آن مرتبه قوت سامعه عطا کند که از مرطها آواز
 بشنود چون مار و مانند آن و با آن انداز قوت شامه بخشید
 کند که از کروه با بشم چون مور و شبیه آن پس اینچنین
 اعتقاد داشتن در حق نبی یاد در باره ولی هرگز شرک نیست
 کما لا یخفی * پس کیسه مثل این اعتقاد را شرک مینامد معنی
 شرک را نمیداند * قسم سوم اعتقاد آنکه روح آنحضرت
 علی اله علیه و سلم در هر مکان از زمین و آسمان و در هر زمان
 همیشه موجود و حاضر است پس البته باطل است و اگر
 شرک هم گفته شود در مست است لیکن هرگز گاهی دیده
 و شنیده نشد که اهری از مسلمانان این چنین اعتقاد
 فاسد در باره آنحضرت داشته باشد * و لو فرضنا که اگر جاهلی
 چنین از عم باطل داشته باشد پس عامی دیندار و فضیلتی

نیست کردار را واجب است که اگر کسی را با این گمان باطن
 یابند او را و عظم و نصیحت کنند و قبح این عقیده را بمرض بیان
 آید نه آنکه اصل عمل مولد شریعت را منع کنند و این همان
 شریعت را قبیح و مکروه گویند چه در حقیقت این فعل و قول او
 بدتر است از زعم فاسد جاهل مرفوم و قائل این قول
 جاهل است از جاهل مذکور مذموم چنانکه در مجموع اول
 نوشته ام که اگر جاهل بلام حظه آنکه کعبه معظمه را بیت الله
 میگوید زعم کند که کعبه جای بودن خدا یا تعالی است و ذات
 خدا عز شانه در کعبه متمکن است پس میبهرسم که منکر
 مرفوم آن جاهل را از این گمان منع خواهد کرد یا نعوذ بالله
 جاهلان را ادهم کعبه احکما الله تعالی خواهد نمود

هكذا فی رسالة نظام الکمل ام تالیف المراسل اول مدرسه ککانه
 عن الله فی وجهها کاسمه فی الدنيا والآخرة ووجهها
 الی وجهه تعالی بالوجه المذمور * دلیل چهارم متکبران
 قال الشیخ العلامة محمد بن فضل الله جرنقوری فی بهجة العشاق
 ما یفعله العوام عند ذکر وضع خیر الا نام علیه التحية والسلام ایس
 بشی بل مکروه و انتهی و قبح اول دلیل مذکور این است که
 کتاب بهجة العشاق مثل تحفة القضاة از کتب متداوله معتبره
 نبیست و فتوانوشتن از کتاب غیر مشهور جائز

نیست چنانکه در بیان حال کتاب تحفه القضاة مرقوم شد
 فتذکر تبصره قبح و دوم آنکه حال طاهر و فضل و درجه و طبقه محمد بن فضل الله
 مذکور مشهور و معروف نیست و از اینجا است که در اصل بد اصل
 با رد ناکاره فتوای اهل اهل که دلیل ذلیل منکران است
 شینج محمد بن فضل الله مطبوع است اما ناقلین ناگلان لفظ طاهر بر آن
 افزوده تا نزد عوام معتبر گردد چنانکه در دلیل اول
 که در اصل او قال الشینج تاج الدین بود و ناقل ناهاقل لفظ
 طاهر زیاده کرده و حال آنکه قول شینجی هرگز قابل استلال
 نیست تا و قییکه رتبه مقبولیت نداشته باشد چنانکه در بیان
 حال مولف تحفه القضاة مفصلا مذکور شد فتبصره مذکره قبح سوم
 آنکه هر چه در بیان دلیل سوم منکران در تفسیر جمله مایفعلون من البهائم
 و در تفسیر کلام مرقوم شد برین عبارت بر خوارت
 اعی مایفعله العوام هم مطابق است نعل بر نعل و موافق
 است نعل بر نعل فادکر اعتبار بیست * هر کس که
 خدا نصیب خواریش دهد * ابلیس نکار و بار باریش دهد *
 قبح چهارم آنکه آنچه در لفظ جهال گذشت در اینجا نیز وارد
 است فرق بحر و لفظی است که در اینجا لفظ جهال آورده و در
 اینجا کلمه عوام پس کافه عالمان اعمال مولد شریف را
 عوام گفته اند کلامه تحقیر بی ادبانه و سخن امانت کما خانه

و ترقی بزبان و بی و طالعان شعر ع منین را ندان است

* مثنوی *

* بایست اول ادب اند و ختن *

* پس و کمر آرا ادب آموختن *

* هر چه بز تو آید از ظلمات ختم *

* آن ز بیه باکی و گستاخی است هم *

* بے ادب قهقهه خود را داشت بد *

* بلکه آتش در همه آفاق زد *

* از خدا خواهیم تو فیق ادب *

* بنی ادب محمود کشت از فضل رب *

فبیح بنعم آنکه هر چه در بیان جمله لیس بشی گذشت در اینها هم
صادق و راست بے کم و کاست است * فبیح ششم آ ۰ جمله
لیس بشی و کلمه مکرر و ضرورت برعم فاسد و فهم کاسد خود
خوانده و جاهلانه و بے با گانه بر زبان را ندان زیرا که از دو حال خالی
نیست اگر مقلد است پس واجب است بر او که حکم مذکور را
بامام خود نسبت کند و از کتاب معتبر و مشهور که در مذہب
امام او تالیف شده باشد نقل نماید چنانکه ادب مقلدان
است و بر این تقدیر کسیکه مقلد امام او خواهد بود قبول خواهد
کرد و گرنه بر او ویش خواهد زد و اگر مجتهد است پس بر او

واجب است کہ دلیلی از دلائل اربعہ شرعیہ یعنی قرآن و حدیث و اجماع و قیاس بر آن آرد و بر این تقدیر اگر اجتہاد از نزد علمای زمان او مقبول و تصدیق و پیش گاہ نامناسب مشہور و برگزیدہ باشد پس حکم او در حق منقلد او معتبر خواهد شد و اگر نہ باد طالب خواهد شد چہ کالای بد پریشاوند * پس قائل مذکور نہ منقلد نہ گفت و نہ مجتہد از باب جاہلانہ بطور قصہ و افسانہ گفت و ناقل ناماقل آن و سند آرنہ بآن مانند دیوانہ و در رسالہ غایتہ المرام مرقوم است کہ شیخ محمد بن فضل الدجونی نہ علمای متقدمین سے نہ متأخرین مشہورین سے ہی اور نہ کتاب اسکی مشہور و معروف ہی اور نہ در میان انام کے متداول اور نہ نزدیک علمائے متداول ہی تو ایسا شخص نہ مسند ہی اور نہ ایسی کتاب معتبر ہی * قال فی خزانۃ الروایات لو کان الکتاب غیر مشہور فیما بین العلماء فلا وثوق بہ * و لو فرضنا کہ اگر قابل ہوتا تو بھی تحریر ایسی شخص کی بمقابلہ تحریرای علمای معتدین و فضلاء محدثین کے اور کتب متداولہ مشہورہ کے ہرگز بایق اعتماد اور قابل اعتبار کے نہیں ہی * اور جس حالت میں نزدیک منکر کے اقوال و افعال علمای حرمین شریفین کہ مخدوم ہر زمان و معتبر ہر مکان کے

ہیتن معتبر نہیں، بس قول ایک شخص امام ہندی کے مرتبہ
 انکے خاد مہ کا بھی نہیں رکھتا ہو کیونکہ لایق اعما و کے اور
 ک طرح قابل استناد کے ہوا خصوصاً مابا سند اور بے دلیل
 کے ہرگز قابل اعتبار کے نہیں * اور ظاہر ہی کہ اس نے ان فعل
 کو طرف عوام کے نسبت کی ہی * اور اگر اس کو معلوم
 ہوتا کہ اخلاص الخواص یعنی قدوہ متقدمین و متاخرین
 مثلاً امام برزنجی کہ مولد شریف مولف انگلہ نام
 علما کے نزدیک مقبول ہی اور مکہ و مدینہ و حجاز و
 ممالک عرب اور اسلامیات عجم میں پڑھنا اسکا
 معمول ہی اور علامہ مدانقی کہ مقتداۃ اپنے زمانے
 کے تھے قیام کے استخبار میں تحریر کیا ہی اور اپنے
 مولد شریف میں لکھا ہی کہ جمہور علماۃ معتبرین نے اس
 قیام کو تجویز کیا ہی اور مستحسن رکھا تو وہ شیخ
 جو پوری ہرگز ایسا ذکر نہیں کرنا انتہی

* بیت *

* درینا بد حال و ختہ ہیج خام *

* بس سخن کو تاہ باید واسلام *

دلیل پنجم متکبران

قال الفاضل نصیر الدین الکجراتی ثم البرها نفوری فی کتاب
طریقه السلف قد احدث بعض جهال المشائخ امورا کثیرة لا نجد
لها اثر ولا اسما فی کتاب ولا حنفه وضمینها القیام عند ذکر
ولادته علیه السلام انتهى * خلاصه عبارت مرقومه این است
که فاضل نصیر الدین که تحسین گجراتی بود، ستر بران پوری
گشت در کتاب خود سی بطریقه السلف گفت که بعضی
از جاهلان مشائخ امور بسیار را احدث کرده اند که ما
نمی یابیم برای آنها اثری و نه نشانی نه در کتابی و نه در سنتی
و بعضی از ان امور محدثه قیام است وقت ذکر ولادت آنحضرت
علیه السلام انتهى * قیام و فضائلی عبارت مرقومه بخند و جوه اضاح و اقصاح
میکنیم * قبح اول آنکه میگوید که بعضی جهال مشائخ امور کثیره را
احداث کرده اند * هویدایا که در اصطلاح عام اهل هند زنگان صوفیان و
پیشوایان سالکان را تعظیما و تکریمات و مشائخ می گویند پس میگویم
که افعال و اقوال اصحاب صاوک و طریقت و در حق علمای شریعت
ملزم نمی تواند شد پس اگر ایشان علمای را احدث کرده
باشند یا اصطلاحی را اختراع نموده باشند توجیه آنها بر ذمه
ایشان است نه بر علما و فضلا * سیما جاهلان صوفیان و عوام
ایشان اگر امری محدث را اختیار نموده باشند پس

بر خواص صوفیان و مشائخان اعتراض بآن وارد نمی تواند
شد تا بر عالمان و فاضلان چه رسد * پس عبارت بر شراست
مرفوعه و لیل بر دعوی منکر مدعی نمی تواند شد * بیعت *

پس نبحر به کردیم درین دیر خرابات *

* با اهل خدا هر که در افتاد بر افتاد *

دوم آنکه تفصیل و تعیین آنها امور محمدیه مذکور نکرد
تا اگر علمای شریعت نیز آنها را جازمی دارند پس
البته وجه جواز آنها را بیان خواهند فرمود * مرتب یک امر را
ظاهر ساخت یعنی قیام وقت ذکر و لاوت بخیر الانام
علیه الصلوة والسلام و مایه رای آن را مهمل و مبهم
گذاشت * و پیش آنست که دلیل استحسان قیام دقیق
و خفی است که عقول منجمه و اذنان مستقیمه بآن میزسد
و بفهم و درک ناقصان و قاصران پیروی در نمی آید چنانکه
مفصلا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * پس این ابهام
در حقیقت فریب و خزع است با عالمان و اعلاط است
و ر حق جاهلان بیجهت آنکه با عالمان سخا و عت می تواند کرد
که من مرتب قیام را امر محمدی گفتند و در باره امور
و بگو و جاهلان را مغایه می تواند داد که جمیع امور متعلقه مولد شریعت
مثل قیام بدعت است * الغرض دعوی منکر مدعی که جمیع امور

و احرام میگوید از عبادت بر خمار است مرقومه اصلا ثابت
نمی گردد * سوم آنکه بی ادبانه و بی باکانه نسبت به مشائخ
کردن بر آنکه بعضی مشائخ هم مشائخ اند پس مشائخ اهل
طریقت را به حال گفتن کمال بی مادی و کثافتی است

* بی ادب گفتن سخن با خاص حق *

* دل به میر اندسیه سازد ورق *

* آن کرد و هرگز ادب بگریختند *

* آبروی خویش را را ریختند *

و بجهت آنکه رتبه مستیخت بدون علم حاصل نمی تواند شد

* چو شمع از بی علم باید که انخت *

* که بی علم نتوان خدا را شناخت *

پس ایشانرا مشائخ هم می نهند و در جهل هم می شمارند

* جواند و تبارش بزرگی نبود *

* نیارست نام بزرگان شنود *

چهارم آنکه امور کبیره را بجهول داشت بغضایل آنها بر او

واجب بود زیرا که بعضی صوفیان سرودن زمان و غنا بمنزله میر

والحان موسیقیان در قص با شور و فغان و اخلاط ذکران

با سوان و اجتماع با اهل فسق و طغیان و فجور و عداوت و امثال

آن اعدا است کرده اند و بعضی فقیران طواف قبور بزرگان

الاختراع نموده اند و بعضی جاهلان سجده بران را
 بداع کرده اند و بعضی آزادان طایف ریش و بروت
 و ابروان را اختیار نموده اند و مانند مردان و سودان
 شده اند و اینها امور الهیه حرام است * و بعضی از امور
 مرقومه مسح است مانند خیرات و هدایات و اذکار مأثور
 و اوراد مشهوره و ارسال آن * و بعضی از آن مستحسن است
 مانند ریاضات معینه و مجاهدات مقررده که مودی شوی تصفیه
 باطنی است و مخالف شرع نیست * و بعضی از آنها مباح است
 مانند لباسن بوضع خاص که بعضی فقیران اختیار کرده اند
 و مناقض شریعت نیست * بیت *

* سیاهی پاک بازان هر بی هنر نه بیند *

* اسرار عشق در زان هر بی خبر نه فهم *

بکس بر جمیع امور مرقومه طعنه زدن و رخنه انداختن از غایت
 ضلالت و نهایت بطلالت است * نظم *

* در همه جاه نیست ادب شرط راه *

* چه در درویش چه ایوان شاه *

* آنکه ادب نیست بر او خاک باد *

* نام وی از لوح بقا پاک باد *

بشردانستی است که بسیار افعال صوفیان و اعمال

مشائخ آن چنان است که حسن و لطف آنها در ظاهر متبادر
نیست اما در باطن در آن اسرار است که به چشم ظاهر
بنیان در نمی آید و فهم دوم کور در دنان با نهانی رفته * نظم *

* کار ایشان همه بود اسرار * با تونه توان نمودنش اظهار *

* تو طریق ادب نگه میدار *

* مان مزین دم بکارشان زهار *

* هم چه فهم تو زان بود قاهر *

* یکن آن راز ابلیس انکار *

بجسم آنکه می گوید که مانی یا بیم برای آن همه امور محدثه اثری
و نشانی نه در کتاب و نه در سنت پس میگویم که از مدیدن
او دلائل آن را و نیافتن او اصول آن را ثابت نمی شود
که در واقع نیز موجود نباشد چه در ظاهر است که قائل مذکور
جمیع کتب شرعیه را برگزیده باشد * و لو فرضنا که اگر دیده
باشد پس چه ضرور است که جمیع مضامین جمیع کتب را
فهمیده و سنجیده باشد * و لو سلمنا که مطالب عبارات آنها
را دریافته باشد اما احکام قیاسیه که از نصوص قرآن و
حدیث و اجماع مستنبط است هرگز درک نکرده باشد
زیرا که فهم و استنباط آن کار مجتهد است * و لو قدرنا که
او در مرتبه اجتهاد حاصل شده باشد پس صرف قول

بنام دلیل اذن در حق غیر مقلد او اصلاً اعتبار ندارد * بیت *

* ناز بر آن کن که خریدار تست *

* عشوّه مان کن که طالب گار تست *

ششم آنکه هرگاه بجهل خود اقرار میکند و بعدم معرفت احکام

آنها اعتراف مینماید و میگوید که لاخیر لها اثر و لا اسما
بس بر چگونگی حکم بشیخ و رد آن همه امور میکند چنانکه سیاق و

سیاق کلام ناسر انجام او بران ناطق و شاهد صادق است

زیر آنکه از محمد دنیا فتنه لازم نمی آید که در واقع نیز

موجود نباشد * و لوفرضنا که در نفس الامر نیز موجود نباشد

بلکه از امور مستحده باشد لیکن ضرر در نیست که هر چه از

امور محدثه باشد حرام یا مکروه باشد زیرا که بسا امور

محدثه است که از اقسام واجبات و مستحبات است چنانکه

سابقاً مفصلاً مذکور شد بفضله تعالی و لا حقاً نیز مسطور خواهد شد

بنوعی تعالی * بلکه اعمای را سخنین و فضیلتی کاملین در

روز میلاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجای آورند اصل

هر یک را از دلایل شرعی و برایین قطعیه استخراج د

استنباط فرموده اند کما سبحی انشاء الله تعالی * بیت *

* در تو قصوری است که آن کوش نیست *

* در نه وی از زبانه خاموش نیست *

فنا و در این فرض کردم که دلائل استعجاب عثمان مولد
 شریف بنو نرسیده باشد و اگر رسیده باشد اما
 در فهم و درک تو در نمانده باشد لیکن تو این قدر میدانی که علمای
 را تسخیر و فضیلتی محذرتین آن همه اعمال را عین صواب
 و وسیله ثواب و نسبت از مدت دراز و زمان دیر یاز
 ترویج فرموده اند و در هر از من و در هر دیار و هر ارض
 الهی بوسه با اتفاق خود را در اشاعت آن سعی بلیغ نموده اند
 و می نمایند پس در حق تو همین قدر دلیل کافی و شافی است * بدت *

* اگر فهم ندانی که این میوه چیست *

* خود این می شناسی که از باغ کیست *

چنانکه آن همه دلائل و براین در رساله غایت المرام تالیف
 مولوی سید عبدالکروف مطبوع شهر کانپور مصرح است
 و نیز در رساله اشباع الکلام تصنیف مولوی سلامت الله
 مطبوع شهر کلکته موضح است و هم در رساله نظام الکلام ندوین من
 شیخ محمد و جیه مدرسه کلکته موضح بوده است
 و درین تخریر تو بر نیز بحدس تقریر تفسیر خواهد شد بموده
 تعالی فانتظر و لا تضطر *

* منتش با اتفاق ملاحت جهان گرفت *

* آری با اتفاق جهان را توان گرفت *

هستم آنکه هرگاه علامات و آثار آن هر اوست نیافت و در آن
جواز آنها را ندربافت بس و واجب بود بر او که از
علماء دیار خود سوال می کرد *

* بیت *

• فردمند باشد طالب کار علم •

* که گرم است پوسته بازار علم *

و اگر در دیار خود علمای دیندار نیافت بس و واجب بود که برای
استفسار آنها از فضلاء دیگر امصار می شناخت *

* بیت *

* طالب کردن علم شد بر تو فرض •

• و گرو واجب آمد پیش قطع ارض •

لقوله تعالى فاسئلوا اهل اللک کران کنتم لاتعلمون یعنی بپرس
به پرسید اهل علم را که یاد دارند و اند اگر شما نمی دانید •
وللحدیث المشهور و اطبر العلم ولو بالضمین یعنی طالب کنید و تلاش
نمایید علم دین را اگر چه در ملک چین باشد یعنی اگر چه در ديار عرب بود

• علم خواهی جد و جهندی باید است •

* بی تعب مقصود روح نماید است *

و مرض جهل و نادانی و عادت ضلالت و گمراهی را بمعالجه
سوال و استفسار در می کرد له فی المشکوة قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم الاسالوا الذالم یعلموا فانها شفا العی لسوال
یعنی چرا سوال نکردند علماء را و فتیکه مذاستند حکم شرع را

بس نیندست شنای و دور شدن مرض عجیب و نادانی و نه
 فهمیدن حکم وینی مکر سوال کردن و هر سیدن از علما کذا فی
 الشرح الدہلوی * بیت * بیاموز علمی که کردی غریز *
 که بنی دانش انسان نیرزد و شیر * و اگر از سوال از علما ی
 دیار و فضلا ی قرب و جوار خود ننگ و عار می داشت و لاف
 انا و لا غیری می افراشت بس واجب بود براو که از عالمان
 عربین شریفین و مفتیان مکاتین عظیمین که منبع افتای احکام
 شرعی و مرجع استفتای بلاد اسلامیہ اند استفسار میکرد * بیت *
 * باش ببوسه گرسامانی * * بنده عالمان ربانی *
 * کرده روشن ز فیض لطیف ازل * * خانه عالم را بنور عمل *
 * خوانده در درس گاه الکرمان * * سبق علم عالم القرآن *
 * عالم ایشان ز فیض رحمانی است * * نه ز تو برو مکر شیطان است *
 لعافی المشکوۃ قال البی صلی الله علیه وسلم ان الدین لیأذر
 الی الحجاز و فی روایه اخره الی الی الی یتة کما تا ذرا الحیة
 الی جعرها * یعنی بدرستی که دین هر آئینه گرد می آید و باز می
 گردد بسوی حجاز که شامل مکه و مدینه است چنانکه باز می
 گردد و می رود و بار بسوی سوراخ خود و این اشعار است
 باحوال آخر زمان که دین مسلمانی و اهل اسلام جر عظیم کتر
 باشند و فتنه و فساد شایع گردد و بکنند افی الشرح الدہلوی

والبزات خود در آن مکان عظمت نشان حاضر شدن نمی
توانست پس مردمان معتمدان را از جماعت خود
انتخاب نموده در آن اعظم مکان مکرمت توانان فرستاده
از مفتیان و فاضلان آن مقام و الا نظام استغنا می کرد و
رحسب آن اعتقاد و عمل می نمود * لَقَوْلِهِمْ ذُلُّوا لِنَفْسِهِمْ
كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ
اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ الْاَيَةُ * یعنی پس چرا بیرون
روند از هر جمعی کثیر از ایشان گروهی اند که تا طلب علم
کنند در دین و تفقه در شریع حاصل نمایند تا بیم کنند آن
فقهها کرده خود را و تعلیم نمایند ایشان را و قیله باز گردند
سوی ایشان تا باشد که ایشان حد نمایند از آنچه که بیم
کرده می شوند بآن انتهی من التفسیر السحیحی * و اگر او را
شوق تحقیق علوم دینی حاصل نبود و هم توفیق استغنائی احکام
شرعی با و حاصل نبود پس واجب بود بر او که بهای دین حواله
می نمود و دیگران را بایشان راه می نمود * لَمَّا فِي الْمَشْكُوتِ هَمًّا
لَهُمْ مِنْهُ فَقَوْلُوا وَ مَا جِئْتُمْ فَاكُلُوا اِلَى عَالَمِهِ * یعنی پس آنچه
را بعد از حکم خدا و برسد علم شما بدان پس بگویید و بیان
نمید و آنچه ندانید و نرسد عقل و فهم شما بدان پس
سپارید آن را بدانند * آن کذا فی الشرح الدہلوی

نه آنکه زعم فاسد و فهم کاسد خود را در امور شرعی براند *
 و رای ضالمت انطاوی خود را در میدان احکام دینیه و انده و خود را
 بر مرکب افتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا نشاند * و مورد لعن
 بشرع و مصدر طعن اهل ورع گرداند * چنانکه ساکنان بیشتر
 بلاد و دیار و قاطنان هم مها لک و امصار از علمای دیار خود
 در باب عمان مولد شریعت استغنا نمودند و ایشان
 جواب با صواب در باب اثبات عمان مولد شریعت
 و در ماده نفی اقوال منکران و دفع فتنه و فساد ایشان
 عطا فرمودند و مستفتیان بر طریقه قدیمه تویسه خود قائم و دائم
 ماندند * و همچنین مروان حاجیان که شرف ادا ای حجت مکّه معظمه
 مشرف و مسعود شدند و سعادت زیارت مدینه منوره
 مکرم و محمود شدند از مفتیان آن هر دو مکان فتوا گرفتند و بر
 جاده مستقیم خود استقیم و سندیم گردیدند و فتوای
 منکران میلاد و مدعیان دجالیان بی اساس را مطرود و منکران
 مفسد را از محافل میلاد مردود نمودند * بیعت *

* همه شیران جهان بسته این سلسله اند *

و به از حیاه حسان بگسلند این سلسله را *

چنانکه استفتای علما و بلاد مشهوره و هم فتوای مفتیان
 مفر بین شمر بغبین با نقل مهرای طاهر کرام و فضایل عظام

مع رد اقوال منکران و ابطال دلائل مدعیان در رساله فایده
المرام مطبوع طبع عام و مطبوع طبائع خواص و عوام شده است

* روز میلاد نبی عید و مبارک باد *

* عالم مولد اودادی و مالک باد *

* بحال من مولد اوقاظم و دائم باشد *

* منکرانش همه را خاک بنادرک باد *

اما افسوس صد افسوس بر حال کاینکه آنهمه فتوای عالمان را ستمخان
بلاد مختلفه و فاضلان کلمان بناد اسلامیه که رد لایلی قطعی و برایین
یقینیه و رد فتوای بد نحوای منکران لاند هسان و ابطال دلائل
و ایه مدعیان دجالیان مشتمل است دیدند و شنبیدند اما آن همه
فتوای هدایت انطوای اعتقادند نمودند و صرف بر یک فتوای
ضالالت اکتوا اعتماد کردند و بر ضالالت و بطالت خود با قاسم
ماندند و از غوایت خود باز نماندند * آری صدق الله
عزوجل ما صرف عن آیات الذی یستکبرون فی الارض بقیر الحق
وان یروا کل آیه لا یؤمنون بها وان یروا سبیل الهدی لا یتخفوه
هیبلا وان یروا سبیل الغی یتخفوه هیبلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا
وکانوا عنها غافلین الا یتعز زود باشد که بگردانم از قبول
آیتهای من که قرآن است یا از طاعت های و دلائل قدرت من
که در آفاق و انفس و ذبعت نهاده ام آنان را که تکبر می کنند

در زمین بغیر اسحقاق یعنی مهمربدلهای ایشان نهم تا فهم سخن
من نکنند * چنانکه از ذالنون مصری رحمة الله علیه منقول است که
خدای تعالی نمی خواهد که کرامی سازد دلهای مدعیان باطل را به فهم مکنون
حکمت های قرآنی و بد رک مخمزون اسرار پنهانی لاجرم ارددلهای
ایشان قابلیت قبول آنها مذکور است * بیت *

بیعت است چنین گنج دران ویرانه * حکمت نکند فهم یقین دیوانه *

و اگر به بینند این مدعیان سرکشان هر آیتی که ما به نمایم بر صدق
نبوت پیغمبر یا هر بیغامی و حکمی که فرستیم نمی گروند بآن از
جهت استکبار و شدت اضرار و اگر به بینند این سرکشان
متکبران راه راست و طریق حق را نگیرند آن را و متابعت آن
نکنند و اگر به بینند راه گمراهی و طریق باطل را گیرند آن را و پیروی
آن راه کنند و این کرده اند دلهای ایشان را از فهم آیات و
درک احکامات به سبب آن است که ایشان دروغ شمرند آیات
و احکامات ما را و بودند از نظر دوران و اعتبار بران خافلان
و بی خیران هکذا فی المحمینی * پس میگویم که

- * بر خاک ریختن زر و گوهر دریغ نیست *
- * باناکان دریغ بودند و موعظت * چرا که *
- * نگین خالصه دار دای نیک بخت *
- * که در بوم گیرند در سنگ سخت *

* اگر باغ را از اغ ظلمت سرشت *

* نهی زیر طاوس باغ بهشت *

* به هنگام آن بجه پرورش *

* ز انجیر جنت دبی از زرش *

* شود عاقبت بجه ز اغ ز اغ *

* بر درنج یاهو ده طاوس باغ *

دیگر آنکه بعد عبارت مرقوم این حدیث را از کتاب طریقه السلف

نقل کرده ^۹ یعنی من تمسک بسمتی عند فساد امتی فله اجر
 مائة شهید * میگویم که حدیث مذکور در این مقام محض بی علاقه است
 اما در اثبات دعوی مدعیان دخل ندارد زیرا که مراد از فساد است
 بیرون شدن ایشان است از اتباع سنت و تقصیر کردن در
 ادای آنست همگذاشتن الشرح الیهاموی * پس خلاصه مضمون
 حدیث مرقوم این است که وقتیکه امت من سنتی از سنتهای
 مرا ترک کنند و در اجرای آن تعاون و سهیل و زور و در ادای
 آن خلل اندازند و فساد انگیزند و عالمان آنرا طعن زنی مانند
 نکاح ثانی در حق زنان بیوگان و امثال آن پس درین
 صورت یکبارگی بآن سنت متروک تمسک کند و از طعن
 و ملامت مفسدان مبرا پس برای آن کس اجر صد شهید
 است * و ظاهر و باهر است که در عمل مواعد شریف هرگز سنی

از سنتها متر و کب نمی شود تا مورد خصاذاست نتواند شد
 بلکه سنتهای متعدده در صورت همان مولد شریف بجا
 آورده می شود مانند تلاوت آیات بنات و قرأت
 احادیث مبینات و ذکر احوال آنحضرت سید کائنات
 و معجزات باهرات و خواندن صلوات طیبات و دادن خیرات
 و صدقات و دیگر اعمال حسنات * پس در واقع حدیث موصوف
 دلیلی ما است زیرا که هرگاه عمل مولد شریف مشتمل
 است بر سنتهای متعدده هر قوم و مملکت و سرایان آن
 سنت را ترک میکنند و نیز دیگران را منع می نمایند و با
 مشیتان بجدال و نزاع می پردازند و میان مسلمانان مخالفت
 و نهما صحت می اندازند و در ادای آن فتنه و فساد برپا می سازند
 پس کسیکه باین عمل مولد شریف که متضمن سنتهای سنیه است
 تمسک کند و در ادای آن اهتمام نماید و در ترویج آن سعی
 افزاید و منکران و مقصدان را براند و فتنه و فساد آنها را دفع
 و رفع گرداند پس بمقتضای بشارت اقتضای حدیث
 شریف موصوف بفضل او تعالی امید قوی در جای کلی است
 که برای او اجر صد شهید باشد * * نظم *

* یاد دارم نکته از دوستی *

* که سخن را هست مغز و پوستی *

* هر که کرد اندیشه در مغز سخن *

* یافت آگاهی ز سرمن لدن *

* و آنکه از بی فهمی اندر پوست ماند *

* کی تواند مرکب تحقیق را اند *

و ننز می توان گفت که هرگاه عین مولد شریف به تمییز
جمهور علمای راشدین و به ترویج کافه فضایل زاسخن که در
حقیقت خلفاء و در شأن آن حضرت صلی الله علیه و آله هستند رواج یافته
بس البتة از امور مستحسنه و در حکم سنت سنیه است
چه عادات السادات سادات العادات و او را در
الامجاد و الامجاد الاوراد * زیرا که اخبار و آثار بسیار
بر این مضمون ابرار و اصدا ر یافته و کمال اشتها را
پذیرفته است * متنبه آن حدیث مشهور است فی المشکوه
فی باب الاعتصام قال رسول الله صلی الله علیه و آله فانه من یعش منکم بعدی
فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين
الاهل یمن * ترجمه بدینیکه کیگه می زید از شما بعد از
من بس سرانجام است که به بیند اختلاف بسیار را
در مردم بس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت
خلفای مرا که اهل رشد و ارشاد و راه یافتگان اند و مراد
بخلفای راشدین خلفاء اربعه اند و هر که بر سیرت ایشان رود

نه هرگز بهوای نفس خود بدعتی برآورد کند * و بحقیقت سنت خلفای راشدین
 همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه وعلیههم وسلم که در زمان
 آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان
 رواج یافته و بر جهت ترویج ایشان مضامین باب ایشان گشته * پس
 هر چه خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگرچه با جهاد و قیام
 ایشان بود در حکم سنت نبوی است و اطلاق بدعت بر آن
 نتوان کرد چنانکه فرقه زائغه کنند انتهی من اشترح الدیناوی *
 پس ظاهر شد که مراد از خلفای راشدین خلفاء اربعه رضی الله عنهم و
 هم علما بیکه مثل ایشان باشند و همه علیههم هستند * یعنی کسانی که بدین
 مستقیم هدایت یافته اند و دیگران از شادی فرمایند و دین تویم را
 ترویج و اشاعت می نمایند در خلفاء راشدین داخل اند و هر زمان
 که باشند پس چنانکه اتباع سنتهای خلفاء اربعه واجب است
 اتباع سنتهای علما را تسخیم و فضلاء عالمین نیز از واجبات
 است * و بحقیقت آنکه علمای است و رتبه آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم است و رتبه هر کس خلفاء آن کس میباشد زیرا که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده انذ ان العلماء و رتبه الانبیاء
 و ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لادرها و انما اورثوا العلم
 فمن اخذ به و افرهکنا فی المشکوة * عاصم آنکه بدینستیکه
 علما و ارباب پیغمبرانند که علم دین بوارثت از ایشان یافته اند

و خود را بنیاد را جز عالم ارش نبود زیرا که پیغمبران گننداشته اند بعد
 خود بطریق ارش دینار را و نه در هم را و گننداشته اند بارش مگر
 علم را بس کسب که گرفت علم را و آموخت آنرا گرفت نصیب
 کامل را از دین و سعادت بکنند افی الشرح الدہاموی *
 و دیگر حدیث شریف است در مشکوٰۃ قال رسول الله ﷺ
 من من فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها
 من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء و من من فی
 الاسلام سنة سیئة کان علیه وزرها و وزر من عمل بها
 من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء انتهى *
 حاصلش آنکه فرمود پیغمبر خدا ﷺ کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین
 اسلام راه و روش نیک را بس مراد است ثواب
 آن صفت که خود کرده و ثواب کسیکه کار کرد بآن سنت بعد
 از وی بآنکه کم کرده شود از ثواب ایشان چیزی و کسیکه
 بنهاد و پیدا کرد راه و روش بد را باشد بروی بار گناه آن
 روش که خود کرده و بار کسیکه کار کند بآن روش بعد
 از وی بآنکه کم کرده شود از بارهای ایشان
 چیزی بکنند افی الشرح الدہاموی * و نیز خبر ما ثور و اثر مشهور
 که بوجوه متعدد در مروی است باین معنی ناطق و باین مدعی
 صادق است یعنی ما را آه المسلمون حسنا فیه عند الله

حسن یعنی چیزی را که جمهور مسلمانان نیک دارند بشن آن
 چیزی نزد خدای تعالی نیز نیک است و درین مقام بعضی نادان
 میگویند که این اثر در شان صحابه وارد است * پس میگوئیم اولاً که اثر
 مذکور بوجه مختلفه مروی است در بعضی روایات ذکر صحابه است و در
 بعضی دیگر نیست بلکه مطابق است چنانکه در موطا امام محمد است پس
 مطابق را بر متقدم حمل کردن بدون ضرورت هرگز جایز نیست گما هو
 مصرح فی کتب الاصول * و میگوئیم ثانیاً که لفظ مسلمون عام
 است در هر زمان که باشند لهذا فی کتب الاصول العبرة للعموم
 اللفظ لا لخصوص السبب * یعنی در باب اثبات
 احکام شریعیه عموم لفظ نصوص معتبر است و خصوص مورد
 آنها اعتبار ندارد یعنی خصوص محال ورود نصوص لفظ نصوص را
 خاص نمی کند * و میگوئیم ثالثاً که فقهاء در باب استحسان امور کثیره
 همان حدیث مذکور را دلیل آورده اند چنانکه در هدایه و در مختار
 و کتاب الاجاره در باب جواز اجرت حمام خمر قوم را دلیل
 آورده فرمود و یجوز اخذ اجرة الحمام لتعارف الناس و لم یعتبر
 الجهالة لا جماع المسلمين و قال علیه الصلوة و السلام ما رآه
 المسلمون حسناً فهو عند الله حسن انتهى * و تأمل همچنین در اثره و نظایر
 او لا قاعده فقهیه ذکر کرده است هر حدیث مذکور را دلیل بر آن
 قاعده آورده و دلیل را ضروری است که مطابق دعوی باشد یعنی

و خود را نبیاء را جز علم ارثی نبود زیرا که پیغمبران گنדה شده اند بعد
خود از طریق ارث دینار را و نه در هم را و گنדה شده اند بارش مگر
علم را بس کسب که گرفت علم را و آموخت آنرا گرفت نصیب
کامل را از دین و سعادت بکنده افی الشرح الدہلوی *

و دیگر حدیث شریف است در مشکوٰۃ قال رسول الله ﷺ
من من فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها
من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء من من فی
الاسلام سنة سيئة كان عليه وزرها و وزر من عمل بها
من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء انتهى *
حاصلش آنکه فرمود پیغمبر خدا ﷺ کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین

اسلام راه و روش نیک را بس مراد راست نواب
آن منعت که خود کرده و ثواب کسیکه کار کرد بآن سنت بعد
از وی بآنکه کم کرده شود از ثواب ایشان چیزی و کسیکه
بنهاد و پیدا کرد راه و روش بد را باشد بروی بار گناه آن
روش که خود کرده و بار کسیکه کار کند بآن روش بعد
از وی بآنکه کم کرده شود از بارهای ایشان
جزی بکنده افی الشرح الدہلوی * و نیز خبر ماثور و اثر مشهور
که بوجوه متعدد در مروی است باین معنی ناطق و برایین مدعی
صادق است یعنی ما را آه المسلمون حسنا فیه و عن الله

حسن یعنی جزئی را که جمهور مستأمنان نیک داشته باشند آن
 جز نزد خدای تعالی نیز نیک است * درین مقام بعضی نادان
 میگویند که این اثر در شان صحابه وارد است * پس میگوئیم اولاً که اثر
 مذکور بوجه مختلفه مروی است در بعضی روایات ذکر صحابه است و در
 بعضی دیگر نیست بلکه مطلق است چنانکه در موطا امام محمد است پس
 مطلق را بر متبده حمل کردن بدون ضرورت هرگز جایز نیست کما هو
 مصرح فی کتب الاصول * و میگوئیم ثانیاً که لفظ مسلمون عام
 است در زمان که باشند لهما فی کتب الاصول العبرة للعموم
 و للفظ لا لخصوص السبب * یعنی در باب اثبات
 احکام مشرعیه عموم لفظ نصوص معتبر است و خصوص مورد
 آنها اعتبار ندارد یعنی خصوص محال ورود نصوص لفظ نصوص را
 خاص نمی کند * و میگوئیم ثالثاً که فقهاء در باب استحسان امور کثیره
 همان حدیث مذکور را دلیل آورده اند چنانکه در هدایه و در مختار
 و کتاب الاجاره در باب جواز اجرت حمام خمر قوم را دلیل
 آورده و فرمود و يجوز اخذ اجرة الحمام لتعارف الناس و أم يعتبر
 الجهالة لا اجتماع المسلمين و قال عليه الصلوة والسلام ما رآه
 المسلمون حسناً فهو عند الله حسن انتهى * و آنچه چنانچه در اشباه و نظایر
 و اولا قاعده فقهیه ذکر کرده است هر حدیث مذکور را دلیل بر آن
 قاعده آورده و دلیل را ضروری است که مطابق دعوی باشد یعنی

اگر دعوی عام باشد پس ضرور است که دلیلی آن هم عام بود
 حیث قال القاعدة اساسا و سدا لعادة محكمة و اصلها قوله عليه
 الصلوة والسلام ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسنا * و نیز
 در کتب اصول حدیث مرقوم را بر جمیع اجتماع و لیکن آوردند
 پس اگر حدیث مرقوم بصلابه مخصوص باشد هرگز بر جمیع
 اجتماع دلیل نمی تواند شد زیرا که اجتماع عام است باین معنی که
 مجتهدان هم عصر در هر عصری و زمانی که باشند بر امری شرعی اتفاق
 ورزند خواه صکبه باشند یا بعد ایشان در هر طبقه که باشند کما لا یخفی *
 و نیز احادیث نوییه متفق علیه که با اتفاق علماء عام است قرینه قویه
 است بر عموم مثل علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين
 السمیه بین الحج و حدیث من سن فی الاسلام سنة اح و امثال آنها *
 و بعضی از منکران میگویند که مراد از مسلمون که در خبر مرقوم مذکور
 است جمیع مسلمانان است زیرا که الف و لام بر اوی
 استمراق است پس امری که جمیع مسلمانان آنرا
 یک پندارند البته عند الله نیز حسن است اما علمان مولد
 شریعت پس هرگز اتفاق جمیع مسلمانان بر آن متحقق
 شده است پس از امور حسنه نمی تواند شد * دفع آن
 میکنم باین وجه که کرده مسلمانان دو فریق اند جاہلان
 و عالمان اما جاہلان اعتبار ندارند چه اتفاق آنها مفید نیست

چنانکه اختلاف آنها مضر نیست بحسب بالضرور عالمان دین
 مرا دانستند و اتفاق عالمان و لایه است از دلائل اربعه
 بشهرتیه بر نبوت حکمی از احکام بدینیه پس اگر حکمی
 از احکام اعتقادی باشد در آن صورت اتفاق جمیع
 عالمان یک عصر بشرط است مآ آنکه اگر احدى از عالمان
 آن عصر اختلاف کند اجماع منعقد نمی شود و وجوب اعتقاد بآن
 ثابت نمی گردد چنانکه در کتب کلامیه مصرح است * و اگر حکمی
 از احکام عبادیه باشد بحسب برای ثبوت عمل بآن
 اتفاق جمیع عالمان بشرط نیست بلکه اتفاق جمهور عالمان
 یعنی اکثر ایشان شرط است و خلاف بعضی از
 عالمان مضر نیست چنانکه در کتب فقهیه نمین است
 و در بن نحریر دوم در مجموع اول مذکور شد * و الحمد لله که
 جمهور عالمان معتمدان و کافه فاضلان معتبران بر استحسان عمل
 مولد بشرط اتفاق فرموده اند تا آنکه از اقرار
 منکران و اعتراف مدعیان نیز ثابت شده است چنانکه
 در مجموع اول مفصلا مدللان ذکر کرده ام فتنه گران تبصره *
 و تحقیقت حال بر این منوال است که بعد تحقیق و تنقیح احوال
 منکران مباد و تفیش و تفحص احوال مدعیان بی
 اسناد ظاهر و باهر شد که ایشان از جماعت اهل

سنت و جماعت خارج اند و در باب تحقیق اجماع اتفاق
اهل سنت و جماعت شرط است و خروج غیر ایشان
مضر نیست لما فی التلویح المراد اتفاق علماء اهل السنة والجماعة
والا فقد خالف کثیر من اهل الالهواء و لابد انتهی
زیر که بعضی از ایشان لایق بهب اند و بعضی از متقدمان
معتزلیان و بعضی از کروه و جالیان اند که بیشتر مردمان
آنها را و بیان میگویند و اکثر اعتقادات آنها ضحالف
معتقدات اهل سنت و جماعت است چنانکه در رساله
نظام الاسلام و رساله هدایة الضالین و قوۃ الایمان
مصرح است و نیز از رساله تقویۃ الایمان که بسوی
مولوی اسماعیل شهید منسوب کرده اند و هم از
رساله که بنام ترجمه صراط المستقیم مشهور کرده
اند احوال آنها بخوبی کمال واضح و لائح می شود * و دلیل
قوی بر این مدعا فعال ظاهر خودشان است که نماز و جماعت
طبیعه می پردازند و مسجدی جبرائیل می سازند و از محافل
برکت شاملی مولد شریف کمر می کنند و از مجالس
قیض مانسرها ای اهل سنت و جماعت پر میز می نمایند *
و بجهت آنکه جمیع فرق منکران مرقومان متعصب اند که
باد جود و ضوح دلائل قطعیه بر امر حق هرگز آنرا قبول نمی

کنند و برانکار خود اصرار نمی نمایند و اهل قنصل از اهلیت
اجماع خارج اند و اتفاق آنها شرط نیست بلکه اتفاق آنها
با اهل حق منصوص نیست زیرا که مخالفت با جمهور ظاهر و شمار
و دنا خود ساختن اند لمافی التو ضمیم و سقطت العداله
بالتعصب و فی التلویح قوله بالانصب و هو عدم قبول الحق
عند ظهور دلیل بناء علی میله الی جانب آخر انتهى * پس
واضح و واضح شد که فی زماننا جمیع عالمان اهل صنعت و
جماعت از ساکنان هراسناغ و بلاد و قاهنان هر قری
و امصار بزرگ استخوان عمان مولد شریف اتفاق دارند
و هم بر استحباب قیام وقت ذکر میلاد حضرت خیر الانام اجماع
* روشن از پر نور و بت نظری نیست که نیست *
* منت خاک و رت بر بصری نیست که نیست *
* ناظر روی تو صاحب نظر اند و لی *
* شوق دیدار تو در هیچ حری نیست که نیست *
* نه من دل شده از شوق تو خوین جگر م *
* از غم عشق تو پر خون جگری نیست که نیست *
و آنچه بر زبان مرمان جاری است که عمان مولد شریف
از قسم بدعت است پس وجهش آنست که عمان معروف
بوضعیکه درین ازمان رواج و شهرت یافته است در زمان

این حضرت ^{علیه السلام} در قرون ثلث شایع نبود بلکه بعد از مروج بود
 که عالمی دقتیکه خود می خواست و یا مردمان از او استفهام می کردند
 احوالی میپاژد و ادائیگی داد و اخرا آن را می شنوایند و یا در اعظمی
 وقت و عظم خود در ضمن تقریرات اجمالا یا تفصیلا بر حسب
 مناسبت وقت بیان می کرد و یا در بعضی وقتها در بعضی خود
 به تقریر بمقامی و یا به جهت مناسبت کلامی ارشاد می نمود
 و سامعان آنرا می شنیدند و بعضی برای یادداشت آن بر کاغذ
 می نوشتند تا آنکه احوال مذکوره در کتاب های مختلفه درج
 نمودند و تقریر دقتیکه احوال موصوفه در کتاب های هدیث
 و تواریخ اندراج یافت مردمان از سمع و اسامع آنها در
 غفلت افتادند و بیشتر عالمان در اشاعت مسائل فقهیه و در
 ترویج فنون مختلفه اشتغال نمودند و عوام از آنها با کلیه
 محروم ماندند * لکن اهل ادب و فضایل شرح متین هرگاه دیدند که
 بسبب بعد زمان نبوت و قلت مذاکره احوال آن حضرت
 در اعتقاد بیشتر مردمان قوت را یافته و شوق و ذوق ایشان
 نقصان پذیرفته چه مدار اعتقاد بآن حضرت بزیادت احوال
 فضیلت اشغال آن حضرت است خصوصاً در یافت
 احوال خرق عادات که در وقت ولادت آن جناب و
 در هنگام طفلی آن حضرت صادر شده اند موجب

زیادت اعتقاد بآن حضرت است زیرا که آن همه حالات
اعلامیه تصنیع و تکلف و نظایر محال گمان ریاضیه
و با سحر و با طسم و یا شمع و یا مثال آنها نیست * لکن
آن همه احوال موصوفه که در مقامات مختلفه مستقر بود و در
کتاب های متعدده متفرق بود آن همه را استخراج و
استنباط نموده در یک جافراهم آورده در محله مختصر ترتیب
داده تا لیف نموده مشهور گردد و در اغاغت آن کوشیدند
و در تعمیل آن اهتمام و اندظام بکار بردند تا مسلمانان بر حالات
فضیلت سمات و خوارق عادات عظمت آیات آن
حضرت افضل البریات علیه الصاوات و التعلیمات واقف
شوند و اعتقاد ایشان بآن حضرت که مدار ایمان است
بپذیرد و محبت آن جناب که اصل اسلام است عامل
آید * پس چونکه عمل بولک شریف بوضع مخصوص که در بین
ازمان رواج یافته است در زمان آن حضرت و صحابه مروج
نبود لکن اهل آنرا بدعت نامیدند * مثال آن نماز تراجم
است که اصل آن در وقت آن حضرت ثابت است اما
چونکه بکمال اهتمام و به حسن النظام و باستقامت و التزام
در تمام ماه میام بعد جناب نجر الانام علیه الصلوٰه و السلام
رواج داشت بخاتم یافت لکن حضرت فاروقی آنرا بدعت

نامیده اند و بجهت حسن آن معمت الهی فرمودند * بس میگویم
 که عمان مولد شریف که بچندین وجه موجه مذکوره طریق
 حسد و حسد است بعضی مفسدان دین و منکران
 این شرع متین آنرا ترک میکنند و در آن خلل می اندازند
 و فتنه و فساد می انگیزند بس درین زمان فتنه توان کسب که با آن
 تمسک جوید و استمساک کند و تثبیت نماید و در ترویج و
 اشاعت آن سعی و کوشش کند و در تحسین و استحسان
 آن جد و جهد نماید و مفسدان را از آن محافل براند و سخنان
 آنها را رد کند و لائى آنها را ابطال فرماید بس امیدوارم و در جای
 صادق است که برای آن کس مزد شهید باشد ان شاء الله تعالی
 * آن بریده باد آن خالق و دوان * کو کند نف موی ماه آسمان *
 * نف برویش باز کرددیشکی * نف سوی گردون بنار دستملکی *
 و الحمد لله و الله که بعضی عالمان دیندار و فاضلان
 بنیک کردار عمان مولد شریف دو بیشتر بلاد و اکثر اصناف
 کمال رواج و افزایش یافت و مجالس فیض مآلین نهایت
 رونق و زیباش پذیرفت

* و فی کل دار دعوة و ضیافه *

* و فی کل بیت زینه او مشاعل *

* لمیلاد نبر الانبیاء شریعه *

- * فصلت طایفه صالحان صالحان *
- * بهر خانه دعوت است و نذر در *
- * همه جمع بازار در ذوق و سوز *
- * بمیلاد غیرالمرسان مصطفی *
- * علیک السلام ای نبی الوری *
- * شبک چراغ است درین خانه که از پر تو آن *
- * هر کجایم نگر ای انجمنی ساخته اند *
- * چراغی روشن از نور الهی *
- * جهان را داده از ظلمت رای *

دستگران بد اعتقاد و بد هیان بنی اسناد از سعادت محافل
فیض شامان مولد شریف مطرود و محروم و از شرافت
مجامع انوار لوا مع آن مردود و مجزوم گذشته است *

* چراغی را که ابنزیر فروز و بر آن کوفت زندوش بسوزد *

* هر که بر شمع خد آرد تنفوس شمع کی میرد بسوزد و او *

* دیگر آنکه بعد حدیث موصوف این حدیث مذکور
است یعنی من احسن فی الامر نا هذا مالیش
منه فهورد * در شرح دهلوی مر قوم است کسیکه
نوبه اکر دور دین ماکه این دین روشن و هویدا
است چیزی را که نیست از ان دین * یعنی احداث

بگرد چیزهای را که نیست در کتاب و سنت هرچنانکه
 مستبط از وی پس شامل شد اجماع و قیاس را
 و مراد از آن چیزی است که مخالف و مغیر آن باشد
 بحسب آن چیز یا آن کس باطل و مردود است انتهای*
 و در مدارج النوبة در باب نهم مرقوم است منکر
 است که مذموم و مردود بدعت مغیر سنت است
 و آنکه نه چنین باشد بلکه مقوی و مروج سنت بود آنرا
 بدعت حسنه گویند و آن جائز است از جهت رعایت
 مصاحت و حکمت* و آراینا است که گفته اند که بدعتی
 است که واجب است فعل آن مانند تعلم صرف و نحو و
 علوم آلهی که نبود در زمان نبوت و مسخبر منال بنای
 رباط و مدارس و امثال آن و مباح مانند ترغذ در ماکل
 و مشرب و مایه و مانند آن انتهای* پس در مصحون این حدیث
 باید اندیشید و در مفهوم آن باید کوشید تا ظاهر گردد
 که رساله مولد مشرب که مشکل است بر حمد و نعت و ذکر
 نهید ابش نور آن حضرت تا وقت ظهور آن نور و ذکر
 احوال و ولادت و نشو و نما تا وقت بعثت و رسالت
 و بعد آن و ذکر معجزات و دیگر خوارق عادات که در کتب
 احادیث معتبره و توارخ معتبره مرقوم است همین

فوقین است هرگز غیر دین نیست و اصلا محمد است و مختصر
 فی * و همچنین خواندن دشنبیدن را صالحه موصوفه با جماعت
 مسلمانان مانع خواندن و شنیدن رسائیل اطاعت
 و مثل گفتن مواعظ با جماع مردمان عین دین است
 هرگز خارج از دین نیست * و همچنین خیرات و صدقات
 که روز ولادت و یاروز دیگر به تبعیت مولد شریف
 بجای آرند از جمله اعمال دین و افعال شمرع منین است
 هرگز خارج از دین نیست و اصلا مختصر و محمد ثنی * پس
 بی شک مقبول و محمود است و منکران محروم و مردود
 مخالفان مجزوم و مطرود اند * بیست *

* باری از نیست ترا و جهانی * * معتقد مانش و بیار اجمالی *
 * تنبیه ۱۸ از تقریرات سابقه و تحریرات رالقه واضح
 و هوید اولی و بید اکشت که منکران فساد خیران
 و فتنه انگیزان باقوال علمای افضیاء اعتقاد نمی آرند و بر اعمال
 فضیله ای اصفیاء اعتقاد نمی دارند و صرف قول بعض را
 که نه از علمای معتبرین و نه از فضیله ای معتبرین بودند و جمعی
 منزل می انگارند و صرف کلام بی دلیل او را مثل قول نبی
 قرسان می نه آرند * بیست *

* ای توانا بینا بجمود بینای راه * تا نیفتی از سر عمیا بجاه *

* که رگوره جوید اندک و دیگر * در هر گمراهی افتد زود تر *
 و بعضی را ظاهر و بعضی را قافلی و بعضی را قاضی
 می شمارند و ایشان را امام و بیست و ادیب و متنفذ می
 خوانند و می گویند و سخنان آنها را بر دعوی خود و دلیل
 می آرند و دیگر حجت نمی دارند و با مسلمانان بخا می و مجادله
 می بردارند و ذر دل ضعیفان شک و شبهه می اندازند *
 و حال آنکه حکمی در دین بغیر دلیل شرعی باطل است
 و دلیل شرعی چهار است قرآن و حدیث و اجماع و قیاس
 اما قیاس وقتی معتبر است که ثابت شود از اجزاء و مجتهدی
 که اجتهادش پیش جمهور علمای معتدین ثابت باشد * پس از
 اقوال و اعمال و از خصایل و افعال آنها ظاهر و باهر شد که مقصود
 و مطلوب ایشان اثبات چیزی یا نفی آن اصلا نیست
 بلکه مامول ایشان صرف اظهار نام در زمره عالمان
 و مفسران و آزدن با قاضیان است و بگمراهی و پیروی
 دلیل ششم منکران

شیخ محمد شامی در کتاب سمیل الہلی والارشاد گفته است قد جرت
 عادة کثیر من المحبین اذا سمعوا بذکر وضعه صلی اللہ علیہ و سلم
 ان یقولوا تعظیما له صلی اللہ علیہ و سلم و هذا القیام بدفع
 لا اصل له انتہی * غامه عبارت مرقومہ این است کہ شیخ محمد شامی

در کتاب صبیح الهدی و المرشاد گفته که جافری شده است
 حادث بسیار از مجبان حضرت پیغمبر خدا ﷺ که وقتیکه
 می شنوند ذکر و لادت آن حضرت بغیر توقف بر می خیزند
 و برای تعظیم آن جناب می ایستند و این قیام بدعت است و برای
 این قیام اصل نیست انتهی الفحشاء القدره تعدوا لعظمته و لا حول و
 قوة الا بالله و الحمد لله و المنة لله تعالی شانه و تقاضای سلطانة قدرت
 جناب الهی را باید دید و معجزه حضرت رسالت پناهی را باید
 فهمید و الهام غیبی و اطلاق لاریبی در باره را فهم حقیر معجزه
 قصور و معتدلت بنقص و قوت خود باید گزید که منکران مبادی داد
 به بنیاد اعتقاد و مدعیان بر عناد و فساد بی اسناد بی اعتماد مضطربانه
 در آخر دلائل خود با عبارتی نقل کردند و بر حسب زعم فاسد و فهم گاه
 خود با دلائل بر دعوی خود با آوردند که ناگاه بفضل بار نگاه
 جناب الهی و بطغیل درگاه حضرت رسالت پناه شفاعت دستگاه
 استخوان عیان مولد شریعت عمود ما و استخباب قیام
 در آن خصوصاً و مدح عالمان این مطلقاً از عبارت
 مرقوم عیان و پیدا و بیان و هوید اگر دید آری * مصراع *

* و شود سبب خبر کر خا خواهد *

زیرا که جمله جرت عاده کثیر من المسجین انی قوله تعظیماً
 دلالت بر استخوان قیام میکند چه جریان عادت قیام

و کثرت آن از بیشتر محبان پیغمبر سید الس و جان
 دلالت میکند بر این معنی که این قیام ایشان با قنضای
 محبت ایشان است نه از راه تکلف و تمنع الهامی
 کتب الاصول ان تعالیک الحکم بالمشق یدل علی علیة الهام
 * تو ذوق شراب عشق نشافتم * مغذوری اگر به نقل برداخته *
 و عاقل عبارت مرقوم آنکه محبین مشاقین جمال
 یا کمال آن جناب و قتیله ذکر وجود با وجود آن حضرت
 می شنوند محبت مکنون ایشان بحوش و طبیعت مشفق
 ایشان مخروش می آید و بکمال شوق و تمام ذوق بر می
 خیزند و بجهت تعظیم خبر مشارک اثر و دلالت حضرت
 بشیر علیة الصلوٰة من الله القدر بر بر بامی ایستند و مآواست
 و نسایمات می فرستند

* بیت *

- ای نور دیده اگر چه جمالت ندیده ام *
- از گلشن صفات تو بوی شنیده ام *
- من غایبان عاشق آنر ذی مهوشم *
- بی منت نظر بخیا لی از و خوشم *
- تا نظرو ی تو صاحب نظرانند و بی *
- شوق دیدار نور مبین مری نیست که نیست *

و هرگاه محبت حضرت محبوب رب العالمین که احسن

* دوستی دیگران بر بوی دوست *
 * دوستی با اصل باید کرد و بس *
 * فرع را . هر چه دارد دوست کس *
 * یار کو دوست شود جمله جهان دشمن باش *
 * سخت گوشت مده روی زمین گانج باش *
 * شادم قالی و حال عشق و زیدین حواله شد *
 * خوشم کین قرعه دولت بنام من برون آمد *
 قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فا تبعونی
 یعیبکم الله ویغفر لکم ذنوبکم * یعنی بگو ای پیغمبر که اگر شما
 خدا را دوست میدارید . بس پیروی من کنید تا
 خدای تعالی شما را محبوب خود خواهد نمود و گناهان
 شما را آمرزش خواهد فرمود * است *
 * عجب آن بیست که محبوب خدائی تو با طفت *
 * عجب آنست محبان تو محبو با نند *
 * حقا که بی مایهت سید رسل *
 * هرگز کسی بمنزالتصو دره نیافت *
 * از هیچ روی و هیچ دره نی بر د *
 * آنکس که ز آستانه ادر روی دل نیافت *
 * آنکس که شد متابع رای تو نه بجا *

و آنکو خلافت امرتودر زید کند هو *

رای تعالی ما را از محبین محبوب رب العالمین
گرداناد و در زمره موصوفین محبوب و متخشو را
و با کرده ممدوحین مرحوم و مغفور کند آبن یا رب العالمین
هكذا فی نظام المرام من المولد والقیام رحم الله
مولفه يوم القیام والحق بالمحبین الکرام والتابعین العظام
واضح ولا یحید کما رساله غایه المرام که بزبان اردو
تالیف شده است حال کتاب سبیل الہدی
والرشاد را بیان کرده و مضمون عبارت مرقوم
که منکران ازان کتاب نقل کرده اند یعنی جوت عاده
کثیر من المحبین اذا هموا بذکر وضعه علیه السلام ان یقوموا
تعلیماً له و هذا القیام من عده لا اصل له الخ * و سابق
و سابق آن را بحوالی ذکر نموده است و من آنهم
مضامین را از مقامات متعدد و مواضع منتشره فراهم
آورده می نویسم تا کیفیت مفہوم عبارت مرقوم
و حال قریب و خدایت و مکرو خیانت ناقان و جهالت
و ضلالت تابعان بر عامه مومنین و کافه مسلمین ظاهر
و باہر گردد و در حدیث مشہور است کہ اذکر و ا
العاسق بما فیہ لیکثر زہ الناس یعنی عمل و کردار

لام

بد کلاثر ایمان کنید نامردمان از و با هر میزند * پس بدانکه در رساله که ظایر المرام می نویسد که کتاب تبیل الهدی والرشاد المشهور بسیره الشامی تالیف شیخ محمد شامی نزد من موجود است در آن کتاب فضیلت مولد شریف و ترغیب بعلم آن ذکر کرده بعد کلام تاج الدین عثمان علی بانجی مشهور بغنا کهانی مالکی که منکر علم مولد شریف است لقمه کرده ابطال آن بوجه متعدد ده نو ده استحسان و استحباب علم مولد شریف را از اقوال علمای محدثین و فضلاء معتبرین و فقهائے راسخین ثابت کرده و اصل آن را بوجه متنوع بیان نموده است * بستر قیام وقت ذکر میلاد خیر الانام که فی نفسه امر مستحسن است اما چونکه در زمان سابق معتاد و مروج نبود لهذا آنرا اولاً بطور تمهید بحسن تحریر تعبیر نموده گفت که حوت عادۃ کثیر من المحبین اذا سمعوا بل کر و ضعه ^{صلی الله علیه و آله} ان یقوموا تعظیماله * و تفسیر این جمله سابقه گذشته است * پس در آخر آن این قدر نوشت که هذا النیام بدیع لا اصل له یعنی این قیام که محبین بدیع مبرخدا ^{صلی الله علیه و آله} از راه تعظیم ذکر مولد شریف بجای آورده اند مرادش

است که در زمان آن حضرت نبوذواصل آن قیام دار
 زمان سابق یافته نشد * پس میگویم که این سخن راست
 است اما بر حرمت یا کراهت آن احوال دلال
 نمی کند نه مراعات نه کراهت و نه قصه آن نه ضمیمه زیرا که از نبودن
 آن در زمان آن حضرت و صوابه لازم نمی آید که حرام
 باشد با کمر و نه چنانکه مراراً و تکراراً گفته شد * بلکه
 می گویم که سیاق و سباق عبارت مرقوم بر استحسان
 و تحسین قیام مرقوم و دلال و اضمح می کند زیرا که بعد
 عبارت مرقوم اشعار می که بمضمون قیام وقت مدح
 آن حضرت طایه الصاوی و هو السلام مشتمل است نقل
 کرده * پس حکایت کمر و قصه قیام حافظ محمد تقی الدین
 سبکی در مجازات قضاة و فضلاء قریبکه شخصی اشعار
 نعتیه می خواند که در آن مضمون قیام اشعار و وقت
 شنبه نعت آن حضرت بوده و آن قصه و اشعار
 را باین عبارت نقل کرد که قال ذو المحبة الصادقة
 احسان زمانه ابو ذکریا یحیی بن یوسف المصری رحمة الله
 علیه فی قصیدة من دیوانه * شعر *

* قلیل المرح المصطفی العظ بالذهب *

* علی نضه من خط احسن من کتب *

* و ان ينهض الاشراف عند معاه *

* قبا ما صفوفا و جثيا ملي الركب *

* اما الله تعظيما له كتب الله *

* ملي عرشه يار تبة همت الونب *

و اتفاق ان منشد آتش هذ القصيد عند ختم درس
 شيخ الاسلام تقى الدين السبكي والقضاة والاعيان
 بين يديه فلما وصل الي قوله وان ينهض الاشراف
 عند معاه الح قام الشيخ في الحال قائما ملي قد ميه امثالا
 لما ذكره الصرصري وحصل للناس ساعة طيبة انتهى *

بش در بن مقام غور و فكر كرمي و تامل و نظر نمودني
 است كه جمله قال ذوالمحمبة الصا و قحسان زمانه
 الي آفره را بعد جمله مر قومه يعني هذا القيام بدعته
 اهل راج آور دن قرينه واضحه است بر مراد
 مصنف موصوف يعني حسين شخديكه قيام وقت
 سماعت نعت آن حضرت را تجويز فرموده است اشعار است
 بر تخديين اشكاصيكه قيام وقت ذكر ولايت آن حضرت را تجويز فرموده اند
 و احداث نمودند و اندزيرا كه قيام اول نيز بدعته
 لا اهل كه ست و بعد از ان نقل شعر مرقوم كه در
 مضمون قيام مردمان اشراف و نيت سماعت مدح

آنحضرت بجهت تعظیم ذکر نعت آنحضرت وارد است
 و لیل صریح است بر آنکه قیام و وقت ذکر مدح آنحضرت
 نزد مولف موصوف مستحسن است * پس بنی شهر
 قیام و وقت ذکر ولادت آنحضرت نیز مستحسن است
 کما لا یخفی علی المحب الصادق و ان خفی علی الشفی
 المنافق * بستر نقار حکایت قیام شبنج موصوف
 وقت شنیدن شعر مرقوم با وجود حضور قضاة و اعیان
 در آن مجلس و انگار نکردن احدی از حاضرین و لیل
 واضح است بر اینکه قیام مذکور نزد مصنف افضال
 است کما لا یخفی علی الذکر و ان خفی علی الغبی *
 بعد از آن جمله و حاصل للناس ساعة طيبة و لیل
 قوی است بر مراد مصنف * و نیز و لیل جلی است
 بر مسئولیت قیام شبنج موصوف و دلیل سنی است بر منظوریت
 محفل برکت منزل که مشتمل بود بر خواندن اشعار
 فعییه و استماع الهالی مجلس و تعظیم و اہتمام صدر
 مجلس و تکریم آن بقیام مرقوم زیرا که ظاهر و متبادر همین است که
 حصول حالت سرور و بهجت و نزول حالت طبیعت
 و مسرت برای جمیع الهالی مجلس بعد قیام و اہتمام
 مذکور از بر تو نظر منظوریست و اثر نگاه مقبولیت بود

* بستر آوردن مصنف موصوف اینهمه مضامین
 مستحسنه را بعد قول خود که هدایا القیام بدعته الاما
 که قراین او واضح است بر مراد او یعنی تجویز و
 تحسین قیام عند ذکر وضع علیه السلام زیرا که هرگاه
 نزد مصنف مدوح قیام وقت ذکر فضائل آنحضرت
 امر مستحسن است پس البته قیام وقت ذکر ولادت
 آنحضرت که منبئی جمیع فضائل و اعلی تمام مکارم
 شمائل است بطریق اولی و ابین و بر سیل اعلی
 و انقن و بر وجه اسنی و احسن مستحب و مستحسن
 خواهد بود کما هو الظاهر علی من له عقل سلیم و طبع قویم
 و ذهن مستقیم و ان نفی علی ذی عقل عقیم و ذی طبع
 مستقیم و ذی ذهن ذمیم * بیت *

* ترا که فهم نداری نظاره سود کند *

* بصیرتی چون نداری بشماره سود کند *

* علاید و جماین علامه طیبی در شرح قول مولف بر قوم که
 مطلق است بدین گونه تفسیر نمود که بدعته ای بدعته
 حسنه و همچنین شایع الاسلام ابو نصر عبد الوهاب سر
 مولف موصوف تفسیر قول پدر خود باین وجه نمود که
 بدعته حسنه انتهی خلاصه مافی رساله غایتها الامام منبر جماع

* ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست *
 * احباب حاضرند با عدا چه حاجت است *
 * حافظ تو ختم کن که حق آخر ظهور زبانت *
 * با منکران نزاع و مدارا چه حاجت است *
 پس از اینجا حال قریب و خداعت و مکر و خیانت و
 خلاف امانت و دیانت فتوی نویسنده بدید لیکن (اباید
 دریافت که فضائل مولد شریف و دلائل عمال میلاد منیف
 که در کتاب سیل الهدی والرشاد مرقوم است
 قریب گذاشت و همچنین رد و ابطال کلام شیخ تاج الدین
 فاکهانی که در آن مقام مکتوب است محض داشت
 و صرف عبارت مردود و شیخ موصوف را که موافق
 عقیده فاسد خود بنده داشت از بیان عبارت مرقوم
 برداشت و بردعوائی خود دلیلی بر کماشت و گفت
 قال الشیخ العلامة تاج الدین عمر بن البانحی المشهور
 بالفاکهانی من متأخری المالکیه ان عمال الموکود بدعت
 مدعیه انتهی * اما بقصد اخفای خدع و قریب خود
 باین کتاب نسبت نکرد یعنی اگر بکتاب مرقوم نسبت
 می کرد تا البته مرزمان آن مقام را مطالعه کرده برود
 و بطلان آن اطلاع می یافتند و هم بر خدع و قریب

صفات مسامحه است مفضی سوی قیام مرقوم است
 بس البته قیام مذکور نیز از افضال او خارج مؤمنین
 است لان الاصل ان الخیر لا یفرض الا الی الخیر ولان الاصل ان ما
 یترتب علی الخیر خیر و نیز قوله تعظیماً که ناطق است باین
 مضمون که باعث بر قیام ایشان در نفس الامر
 تعظیم آن حضرت است * و نیز مصرح است باین
 مفهوم که مقصود ایشان ازین قیام تکریم آن حضرت
 است لمانفی کتب النحو لان المفعول له ما فعل الفعل
 لاجله یعنی یكون باعثاً علی الفعل و مقصود است و معلوم
 بالضم و رتبه ان الفعل الذی قصد منه الخیر یكون خیراً لامکانه
 و بجهت آنکه اگر نیز مؤلف موصوف فعل قیام مذکور
 مذموم می بود بس بجای لفظ جرت عاده اجماع لفظ احث
 یا ابدع یا اخترع می نوشت چنانکه منکران در دلیل
 خود با نقل کرده اند * الغرض ظاهر عبارت مرقومه را
 دیده بر دعوی خود دلیل آورد و مقصود آن عبارت نفهمید
 * ترا که فهم نداری نظر چه سود کند *

* بصیرتی جو نداری بصیر چه سود کند *

دیگر آنکه بمقام کلمه کثیر من المسحوبین اجماع کلمه بعض البهائم یا بعض
 البعوض یا بعض الناس یا امثال آن می نوشت

۳ مثل آنکه منکران از اسلاف اجلات خود با نقل
کرده اند و نیز بموضع تعظیماً که می گفت که اظهار تعظیبه
یا انداز تعظیبه و مانند آن چنانکه منکران در دلائل
مجموعه مستحیره خود با که بران نازان بودند و آنها را بمنزله

حواس خمس خود می بنداشتند الفاظ بی ادبانه و کلمات
کتابخانه نقل کرده اند مثل ما یفعلون من الجهال ایضاً بشی
و لفظ بزمعرون و لفظ فزعمهم باطل و لفظ ما یفعله العوام
و لفظ قد احدث بعض جهال المشایخ و لفظ لا یخجلها ثرا
و لا اسما و امثال آنها که از پیشوایان خود با نقل کرده اند

* چشم بد اندیش که بر کند ه باد *

* حیب نماید هنر شاد در نظر *

* بد نفس و شقی همیشه بد بین باشد *

* بد بین همه جا در خود نفس بد بین باشد *

اما لفظ لا اصل له پس صفت قیام است یعنی این
قیام در وقت آن حضرت رواج نداشت
و این راست است ما نیز می گوئیم لیکن بسا
بخیر است که در زمان آنحضرت امر و ج نبود و
بعد آن از ضروریات دین شد تا جمع قرآن
و غیر آن بلکه بسیار جزا است که در زمان صحابه

نیز رواج نبوده و بعد از آن از ضرورات دین شد
 مانند اعراب قرآن و نشان آیات و غیره که امر
 مراداً و ذکر تکراراً * و قوله لا امل له صفت بدعت
 نیست و گرنه لا امل لها می گفت پس لفظ بدعت
 مرقوم مطلق است و بدعت بمطابقه بلا قید سئیه و مثل
 آن در استعمال مصنفین یعنی مطابق محدث بعد
 آن حضرت شایع است و آن شامل است
 حنه را چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه در باره جماعت
 نماز تراویح لفظ نعمت البدعه فرمودند و اگر هر بدعت حرام
 می بود نعمت البدعه گفتن صحیح نمی شد و از اینجا است که فقهاء می
 نویسند البدعه نوعان بدعه حسنه و بدعه سئیه و اطلاق بدعت
 بر قیام مرقوم درست است مانند قائل آن هستیم
 زیرا که در زمان آنحضرت مرؤج و معناد نبوده اما از
 اطلاق بدعت لازم نمی آید که حرام یا مکروه باشد زیرا که
 بعض بدعت از اقسام واجبات و از انواع
 ضروریات است کما مضی یغمره * زیرا که بدعت
 سئیه آن بدعت است که معیتر سنت باشد
 اما آنکه مقوی و موبد سنت باشد آن بدعت حسنه
 است چنانکه در مدارج النبوه در باب نهم است مقرر است

که مذموم و مرذوق آن بدعت است که مطهر است
 باشد و آنکه نجسین باشد بلکه مقوی و مردوح صحت
 بود آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جایز است از
 جهت رعایت مصاحبت و کرامت الهی آخره * وجهت
 آنکه برای ثبوت کرامت نحریمی نیز منع از جانب
 شرع ضرور است لہافی الطحطاوی و غیرہ الکراہۃ
 النحریمۃ لابد لہامن نہی ادا ففی معناه و ایشافی باب
 العیدین لابد لثبوت لکراہۃ من دلیل خاصۃ * پس از سیاق
 عبارت مرقومہ و از سباق آن ظاہر و باہر شدہ کہ مراد
 مولف کتاب مرقوم از لفظ بدعت مذکور بدعت
 سیئہ یا مذمومہ یا مکروہہ یا محرمہ ہرگز نیست و گرنہ
 بدعت سیئہ یا مثالی آن می نوشت * چنانکہ منکران در
 اقاویل و اباطیل خود را نقل کرده اند * نظم *

* یاد دارم نکته از دوستی *

* کہ سخن را هست مغز و پوستی *

* ہر کہ کرد اندیشہ در مغز سخن *

* یافت آگاہی ز سر من لدن *

* و آنکہ از بیہ فہمی اندر پوست ماند *

* مکی تواند مرکب تحقیق را ند *

جس ناقار ناقار شمال عطی است که هر چه آید یا
 شنید بسرایید و معنی آن مفهیمید و بعضی آن نرسید
 * صورتی شنید کشته ترجمان * باینجه از گفت خود چون طویان *
 * گفت را آموخت زان مرد مهر * لیکن از معنی سرش بی خبر *
 * بانگ هر هر گریا موزد قضا * را از هر هر کو و پیغام سبا *
 * مانده بوزنه است که آنچه مردمان را دید برای خود هم برگزید اما بنده کار نرسید *
 * آنچه مردم میکنند بوزنه هم * آن کند کمز مرد بیند دم دم *
 * او که مان برده که من کردم چو او * فرق را کی داند آن پر زشت رو *
 سبحان الله والحمد لله که منکران بخیاال محال و بکمان
 پریشان خود داد لیلی بر سخنان پرهیزبان خود را آوردند
 و یزدان مهر بان منان از راه کرم دامستان
 و از روی فضل و احسان خود و بتوسل حضرت
 رسول آخر الزمان و بواسطت ارواح
 عالمان تابعان علیه وعلیهم التحية والرضوان و بعبج
 و نیاز کاتب نا توان آن دلیل را معکوس
 و سهل را منکوس کرد ایند * آری * مصراع *
 * دشمن چه کند چون مهر بان باشد دو ست *
 البته چون نباشد * مصراع * چه غم ز طعنه دشمن چو دو ست
 جانب ما است * و منکران را آگاهانید که اینهم اعمال

مولانا شریف از با عت محبت حضرت رسالت
 و غرض ازین تعظیم جناب بعدت است چنانکه مقصدا گذشت
 * کسی که محب محمد بود * * انبیر در بنحی موی بود *
 * هر آن که بود طالب راه دین * * بزودی بیابد راه دین یقین *
 و در اینجا بشارت است در حق محبان آن حضرت که
 قنای سعادت ملازمت و سیادت و صاحب دارند
 لها فی المشکوة قال رسول الله ﷺ من احبني كان
 معي فی الجنة یعنی کسی که دوست دارد مرا باشد با من در بهشت
 دوستان در دو عالم زنده اند * دشمنان در حقیقت مرده اند *
 * و نیز فرموده اند که اگر ع مع من یحب
 یعنی هر مرد با کسی است که دوست دارد و آنرا کذا فی المعارج
 * اگر از روی خدمت شد معارم *
 * همیشه اسکه او را دوست دارم *
 * آنرا که می محبتش نوشا نند *
 * فی الحال لباس عزتش پوشا نند *
 * و آنرا که درین میکند عزت ندهند *
 * از جام مذلتش همه نوشا نند *

و تأیید فیه کرد این که در باب احتیاجان این همه اعمال
 و احتیاج این همه اعمال حاجت به تخم استلال و تکلیف به

تعلیل و احوال نیست زیرا که حالت باعث بران قیام
محببت انضمام محبت جناب محبوب رب العالمین است
و محبت آنجناب از افضل صفات است * رباعی *

* دم بدم دم از هوای مصطفی باید زدن *

* دست دل در دامن خیرالودی باید زدن *

* هر دزدختی کو ندارد دیو حب نبی *

* اصل او را سر سر از نیش ما باید زدن *

و جهت آنکه حالت غایبه از آن قیام مودت الیام
تعظیم و اکرام سید الانام علیه النجیه و السلام است
و محبت و تعظیم آنحضرت فرض عین بلاشک و یقین
است و از ضروریات دین و ضروریات
شرع مبین است * رباعی *

* عمر همه مرت در وقایت با دای *

* جان و دل و دین من فدایت با دای *

* محبوب من از جان و دل و عمر نوی *

* هر چیز من خسته برایت با دای *

لما فی المشکوة لا یومن احد کم حتی اكون احب
الیه من والی و ولده و الناس اجمعین یعنی ایمان
نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مسلمان گمان تا و قتیله

باشم من درو ست داشتند شده نرسوی دی اند
 پدرش و قرزندش و مردم همه کز افی الشرح الکره لوی * بیت *

* ددستی مصطفی در دل نشان * نابود بر صدق ایمانست نشان *

* ز باعی * هم حسن و جمال بی نهایت داری *

* هم جو دو کرم بحد غایت داری *

* هم حسن ترا مسلم و هم احسان *

* محبوب توئی که هر دو آیت داری *

بش شکر و سپاس قدسی اسما خالق پدقیاس

است که در ایشان عالمان موکد مشرب لقیب

محبین رسول خدا از زبان دشمنان کویانند و مدح

ایشان از دهن ننگران بدگویان شنوایند

* یار کدومت شود جمله جهان دشمن باش *

* نخت کوبشت مده روی زمین کلانچن باش *

و الحمد لله * الحمد لله *

* گتادم فال و حال عشق و ز بدن حوالت شد *

* خوشم کین قرعم دولت بنام من بر و ن آمد *

و در حقیقت مفت محبین از احسن مفات مومنین

و افضل القاب ساهین است * بیت *

* ایمان را در دو عالم ادست دوست *

او واقف می شد نه لهذا آیتان کتاب نسبت نکرد *
 و چونکه اصل کتاب خود فاکهانی مزید بود بلکه اغلب که
 نام آن هم بشنیده باشد لهذا بکتاب او نیز نسبت کردن
 نتوانست پس ما بار بلا اسناد گفت قال الشیخ
 تاج الدین اجم * و اینهمه فریبهای نخستین او است
 که در نقل قولی شیخ تاج الدین نموده است چنانکه
 در شرح دلیل اول آنها ذکر شده و مثل محمد ش
 محمد شامی رحمه الله تعالی محدث بطالی الدین مسبوطن
 نیز در کتاب خود عبارت تاج الدین فاکهانی را نقل کرده بدلائل
 قطعی رد و ابطال او نموده اند که هو مشمول فی رحمة غایه المرام
 و فریب دیگر این است که دلائل قضائی مولد مشربعت
 و استصحابات عمل آن را که در آن کتاب در آن
 مقام مصرعاً و مشرحاً ذکر است از آنجا که خلافت عقیده
 خود را داشت هم در آنجا که داشت و صرف آن قدر
 عبارت کرد در باره قیام مرقوم است و بظاهر
 مطابق است پس آنرا بر مطلوب خود محمول داشت
 و برده و ای فتنه افشای خود و دلیل برگماشت و در فتوای
 فسادا و غوای خود بر نگماشت و علم فخر و کبر بر افراشت
 و تخم خلافت و نزاع در میان مسلمانان افراشت * آری

* مصراع * مثل الذباب بر اعی موفع اه لعلل *
 یعنی مانند گس است که محل جراحت را تا لاشن میکند
 و ریم و خون آنرا بر می آرد و مواضع صحیح را می کشد *
 و عبارت را بنکه بعد عبارت مستر و قد او در آنجا مکتوب
 بود و با استحسان قیام محبیر و بر استخباب آن مشتم
 بود و پوشیده داشت و هم در آنجا گذاشت * و تا آنست
 که شامت کرد و خامت فریب آخر خود خواهد برداشت
 قوله تعالی لا یحیی المکر السعیی الا باهله یعنی باز نگردد
 مکر مگر باهلهای وی یعنی مکر هر ماکری بوی احاطه میکند و اطراف
 و جوانب او را فرا می گیرد و هر چه در باب قصد دیگری
 اندیشیده باشد در باره خود و ذریاید * قطعه

• و در باب من زادی حسد چند مکر باز •

• و در مهاز دند و کور و تیر و بر بافتد •

• و از اعمال زشت شان همه نیکی بمن رشتید •

• و ایشان جزای فعلی بد خویش بافتند •

بستر حالت جهالت و صفت غلالت و وصف بطالت
 تا قلان تابعان او را باید دانست که حرف این قدر
 عبارت را در باره ناکاره فتوای اهل اهوای دید •
 ایمان آوردند و مثل جاهلان و نادانان بر آن اندیشه های •

بدنخواهی اعتماد نمودند و آنرا مثل وحی منزل با قول
بی مرهل پنداشتند اعتقاد آوردند و اعتماد نمودند
نه عز و کرامت نه شرف و مشاهرت نه ترس قیامت قوال چنین باید
نه پاهندامت نه خوف ملامت نه طول و جسامت نه قال چنین باید
باجمل و حماقت باکمر و لغافت باکزیب و طلاقت محال چنین باید
باکمر و خداعت باز و روشناجت با شمر و خلاعت ذلاح چنین باید
بی عقل و لیاقت بی شرم و صداقت بی فهم و خدافت بطال چنین باید
مماور شناعیت مردود جماعت محروم شفاعت و جان چنین باید
* تسکند استی است که منکران بد نهاد و بد عیان
بد اعتقاد قابل آن نیستند که فضائل عیان مولی شریف
و اولایل استخوان آن بآنها گفته آید: بجهت آنکه * نظم *

- * از کجایان قوم و این راز از کجا *
- * از جمادی جان کجا باشد و جا *
- * فهمهای منکر کوی نظم *
- * مد خیال بد در آرد و در نظر *
- * راز جز بار از دان انباز نیست *
- * راز اندر کوشش منکر و از نیست *
- * کوشش خرد و فروشش و دیگر کوشش خرد *
- * کین سخن را در نیاید کوشش خرد *

س نور حق ایشان میبخش فائده نداشتند زیرا که

* تا نشود پاک دل عیب ناک *

* بهره نیاید ز سخنهای پاک *

لهذا * بر مراد ناکس نیزم علوم *

* که ضائع کنم تخم در شوره بوم *

* چو در وی نگیرد عذر داند *

* بر نجد بجان و بر نجانم *

چنانکه سابقا شرح بر اول مآدا دیده از راه گمراهی

و از روی سیاهی گفته اند که مشیتان آمارا

دشنام دشوار داده اند و بوزن قرائد داده اند اما دلائل مآرا

و دیگر دند و قال آنکه در شرح بر اول در ضمن تقریر است

مختلفه اقوال آنها را بوجه متعدد به مضامین لطیفه ابطال

نموده ام و در ذیل شرح بر است متوجه و لایم آنها را

بطریق مدیده باعتبار است ظریفه رد کرده ام و هرگز جایی

و دشنامی نگفته ام صرف در یک موضع همین اند

نوشته ام که منکرش در دو جهان صورت بیون باد *

و این جمله در دافع دشنام نیست زیرا که دشنام

جمله بربر میباشد و این جمله دعایه است از قسم انشایی *

بکس منکران آهسته و قاطع و مطابق را نظر نکردند

و بابت لطیفه ظریفه را یا تو داشتند * مقدم * *

* حفظت سبیا و غایت مکتب انشیا * آری *

* مثل الذی باب یراعی موقع العمل *

بش عجب نیست که بجهت شقاوت ازلی و عداوت
دلخ خود ما این تحریر مارا قید و لالت زنده و از را
شود عناد و اردوی قتل و خصاد بگویند که متنبان اگر چه
دلایل مارا مردود و باطل کردند اما بر این جو از همان
سوالد شریف را بیان نفرمودند با وجود آنکه در ذیل
ابطال اقاویل رد ابا طیل آنها بود مستعد و در قسم
نموده ام * و نیز در ذیل ششم آنها مدعی ما پزینان را
بخوبی و لطافت و بخت و ظرافت ثابت کرده ام
والحمد لله ادا فرمود و آخر * اما صرف بملاحظه دفع
لالت زنی و کزالت را بی بطور زنده زبان و گام دهان آنها
دلیلی سنسافی و صحتی کافی و برائی و افرو و کلامی صافی
بکمال اینجا زواختصار می گویم و توفیق از کردگار
غفار و اعانت از پروردگار ستا می جویم

* ازین صخره رجوع به فضل و بوفیق *

* که توفیق نماید را در تحقیق *

* اگر توفیقش از فردا در دهر افرو *

* زیرا مذی باشد با شدا فخر ا فخر *

و با قیاس اس انوار از جناب احوال مختار مسیده ا بذا

قلیة صلوٰة الله الغفار ما دارا لیل و النهار می بویسم
* من از فعل خود کر بظلمت و رم *

* چرا غم جو او شد چرا غم خورم *

کس بد آنکه عثمان مولد شریف مذکور از اینجا که مشتمل

است بر امور یکه هر یک از آنها از افعال حسن و افعال

مستحسنة است بلکه از ضروریات و نییة و ضروریات

شرعیه است چنانکه در تحریر اول مفصلا تطبیق شد

و درین تحریر بر تنویر نیز بحسن تقصیر بر تکرار و تکرار

بفضل جناب علام قد برو بطریق حضرت مذکور بشیر

در موافق کثیر تحقیق و تقصیر بگشت حاجت اثبات

استحسان و ضرورت تحقیق استحباب آن نیست

و نمائند و الحمد لله علی ما الهم و علم ما لم نعلم * اما از اینجا که

بعضی از منکران سرکشان کج و دانا را نزدی

باین وجه خطور میکنند که هر یک از امور مرقومه اگر چه

مشرع است اما اجتماع آنها استیاء یعنی هیات

مجموعی و ضرورت اجتماع آنها در شرع وارد نیست

لہذا برای فهمیدن آنها یک نکته می گویم و هر کس

شک و شبهه آنرا بآب تقطیر می شود بم * بیت *

* ازین به دلیلگی گویت گت *

* کرا بان داری همین یک بست *

یعنی عمل مومنان شریف که فلان محققین و فضلاء مدققین
تجدید آن فرموده اند عبارت از مجموع همه مرکب از امور
متعدد و ترقیه نیست بلکه اعلیٰ امیل آن یک چیز
است یعنی خواندن احوال آن حضرت علیه الصلوات
والتهلیلات از ابتدای احوال ولادت سر مایه
سمادیت و حالات بعثت و وفات تا انبیا
رسالت و اقامت و دیگر واقعات خوارق عادات
فادایات و معجزات که در آن اوقات واقع
شده اند باین وجه که یک کس بخواند و دیگران بآداب
و سکوت بشنوند * و باقی امور از جنس فروعات
و تابعیات و از قسم ملایمات و مغایرات است *
و در حقیقت از قبیل رسومات مجالین خبرات و از
قسم عادات محافل حسات است مانند صورائیدن
بخوارات و پاشیدن کباب و طبیات و مالیدن عطریات *
و همچنین بعد انقضای آن نوشانیدن شربت یا چای *
یا قهوه و یا دیگر چیزی از جنس مشروبات * و هم چنین

تقدمیم شیرینی و با طعام دیگر چیزی از نوع مطعومات
چنانکه تو جهه آنها بود و مو جهه مذکور شد بقضای تعالی *
و اصل عمل مولد شریف که مرقوم شد از فعل آنحضرت
خیر الانام و هم از فعل صحابه کرام علیه و علیهم الصلوة
و السلام و نیز از تقریر آنحضرت فیضا ببلکه تحسین
و استحسان آن جناب منطاب و دعای خیر در حق
همان و و ده شفاعت در باره ایشان ثابت
و محقق است چنانکه در استیع الکلام فی الملوک
و القیام نالیف عمره المناظریم مولوی شاه سلامت الله
صلی الله تعالی مرقوم است که مولانا ابوالنخطاب
علیه رحمه الله تعالی که فرزند ای نالیف رحاله میلاد شریف
ینام نامی او افتاده در رساله خودش که سیمی
به تصویر فی موند المیشیر است مینویسد بن ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما الله کان یحدث ان یوم فی بیته و فاقع ولادته
صلی الله علیه و سلم یقرم فیستمشرون و محمد و ن علیه
علیه الصلوة و السلام فاذا جاء النبی صلی الله علیه و سلم
و قال لکم شفاعتی انتهی خلاصه آنکه مروی است
* از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما که روزی
در خانه خود اقامتی را که در جن ولادت بنیاد سعادته

آن حضرت واقع شده بود حکایت بکمال عنایت می نمودند
و خوازیق ها و انبیا و ائمه در آن زمان بشارت تو امان
ما در کشته بود در وایت بپندایت می فرمودند و قومی را
می شنوایند و آن قوم آنهمه و قانع بدائع را شنیده
خوش و مسترور و خورسند و محبوب می شدند و شکر
و سپاس خالق ببقیاسن بجای آوردند و بر آنحضرت
نبی آخر الزمان رسول النور و جان در و دم محمود
میفرستادند که نگاه حضرت رسالت پناه شفاعت
پایگاه با کمال عزت و جاه در آن مجامع فضائل مقبول
شریف شریف آوردند و خود آن حضرت بمجامع
فضائل جوامع آنهمه حکایات بشارت آیات را
شنیده و خورسند گردیده و در حق قاری و سامعین
دعای خیر فرمودند و بشارت نمودند که نزول خواهد کرد
برای شما شفاعت من

* بیت *

* غم نخور و آنکه شفیعش توی *

* پاینده و قدر فیهش توی *

* هر آنکس که این وجه مولد شنید *

* قبولش نمود و ز جان برگزید *

و نیز در رساله مرقومه مذکور است عن ابی الکرر (دا)

رضی الله عنه انه امر مع النبي ﷺ الى بيت ما بر
 الانصاري رضي الله عنه وكان يعلم وقائع ولادته عليه الصلوة
 والسلام لابنائه وعشيرته ويقول هذا اليوم هذا اليوم
 فقال النبي ﷺ ان الله فتح عليك ابواب الرحمة
 والاملايكة كلهم يستغفرون لك فمن فعل فعلك نجا نجاتك
 انتهی * خلاصه آنکه مؤلفی ایهت از حضرت
 ابی الدرداء رضي الله عنه که او با پیغمبر خدا ﷺ در خانه
 رحمت کاشانه حضرت عاترا نصاری رضي الله عنه و
 آمدند در حالیکه ابوالدرداء وقایع بشارت طبایع
 میناد سعادت بنیاد حضرت خیر العباد علیه الصلوة
 والسلام الی یوم التناد به پسران بنک اختران
 و خوشان اسلام کیشان و عشائر نیک مشاعر و قبائل
 مکرمات شمائل خود تعلیم و تفهیم می نمود و میگفت
 که درین روز فیروز درین روز دلفروز یعنی ابنای
 واقعات لامعات در روز ولادت بنیاد سعادت
 آن حضرت منبع افادت واقع شده بود * پس آنحضرت
 حکایت اصدق الروایت ابی الدرداء را و تعلیم
 و اعلام او آنها را شنید و دیده فرمود که بدستیکه
 خدای تعالی و روائی رحمت و رحمت خود را برای

تو گشاد و جمیع فرشتگان برای تو آمرزش میبخشند
و دقایق استغفار می خوانند پس بیکه خواهد نمود
مثل فعل تو و بجا خواهد آورد مانند همان تو نجات خواهد
یافت مثل نجات تو یعنی چنانکه برای تو ابواب رحمت
الهی گشاده شد برای آن کس نیز خواهد شد چنانکه
برای تو فرشتگان مغفرت می خواهند برای آن کس
نیز خواهند خواست انتهای حاکمان

* شبستان را وعده حسن الهاب *

* منکران را وعده ذوق العذاب *

* هرایکه که این دو مولد شوند *

* به صدیق و شمسین زبان را اکتیو و *

و نیز در کتاب اشباع الکلام مرقوم است که اکنون
در منطق مذاق الوثوق این دو روایت با بشارت
ملاحظه باید کرد که بیانگ باشند و ای ارجمند منادی
با مل اصیل برای بیان مولد نبیل در قرنی است که مصداق
خبر القرون بود است و فیلیکه مستوجب مضمون
حالت شفاعتی و فتح ابواب رحمت الهی و استغفار
مالک و نجات از عذاب دنیا و آخرت برای فاعل آن
باشد چه جای اسخواب و سبیت آن اگر بوجوبش

قال نعم انا دعوته ابراهيم و بشرا عيسى و رأت
 امي حين حملتني خرج منها نور اضاء لها قصور الشام
 و اشتد ضعت في بني سعد بن بكر فبينما انا مع اخوتي
 بي خلف بيوتنا نزعني بهما اذ اتانا رجلا ن عليهما ثياب
 بيض بطشت من ذهب مملوءة ثلجا فاخل اني فشقا بطمي
 ثم استخر جا قلبي و شقاه فاستخر جا منه علقه سوداء
 فطرحا ثم غسل قلبي و بطني بذ لك اللعج حتى نقيها انتمهي
 حاملا انكه گفت ابن اسحاق كه اول مولدين است
 در تدوين سير نبوي و در ستم يكصد و پنجاه و يكست
 و فات يافت كه روايت كرد مرثوي بن يزيد از بعض
 اهل علم كه مني بنده ارم مكر از خالد بن معدان الكلاعي
 كه گفت جماعتی از اصحاب پیغمبر خدا ﷺ گفتند یا رسول
 الله خبر ده مرا از حال ذات شریف تو فرمود نعم
 می گویم كه من پیغمبر ام كه ابراهيم عليه السلام برای
 او دعا فرمود (اشارت است بقول او تعالی
 و كانه عن ابراهيم عليه السلام ربنا ابعث نبيهم رهولا
 منهم يتلو عليهم آياتك و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ینزلهم
 انك انت العزيز الحكيم) و آن پیغمبرم كه عیسی علیه
 السلام با و اشارت داد بود (ابا است بقول او تعالی

و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله
الیکم مصلحاً لما بین یدی من النورین و مبشراً بوهول

عیسی بن بعدی (احمد الایة) * نظم *

* ای دعوت حضرت بقره اہلبیت *

* وی آرزوی کایم معبود *

* وی وصف تو در کتاب عیسی *

* وی نعت تو در زبور داود *

* مقصود توئی ز آفرینش *

* یا قی بطفیل تست موجود *

و دیدم بود مادر تن و قنیکه بار بردار شده بود پس

که بیرون شده بود از دی نوریکه روشن کرد

برای او کوشکهای شام را بیت *

* شد بدینار خشن چراغ افروز *

* لیل کشته ز آفتاب سشن روز *

* باز فردا چراغ افروز *

* که از آن جرم عاصیان سوز *

میگوید مولف این رساله یعنی نظام الکلام که در کتابهای

سیر دیگر ظهور نور در شب وضع حمل مذکور است

و در این کتاب وقت حمل مرقوم است پس

و چه نظایفت در میان هر دو روایت آشت که
و فیکه آن حضرت هنوز در محل بودند و لا ظهور نور کشت
بعد از آن وضع آن حضرت شده بود با واقع
متعدد شده باشد یعنی وقت طوفی آن حضرت و هم
زمان وضع چنانکه در بعضی (و ایات بنظر آمده است)

و شیر خوردم و پرورش یافتن من و زگرده نبی
سعد بن بکر بس قرین اثنا که من با برادر (ضاعی)
خود در حصن پشت خانهای ماکو سپیدان (امی چراندیم)
که ناگاه در آمدند نزد ما و مرد که بر تن ایشان
پار بجهای سپید بود و دست ایشان طشتی از
زر بود و از آب بزن بس گرفتند مرا آن دو مرد
بس شق کردند شکم مرا بعد بیرون کردند از دل من
خون بسته سیاه را و انداختند آن را بعد از آن شستند
و مرا شکم مرا از آن آب بر ف سردنا آنکه
با کند و صاب نمودند آنرا الی آخر القصة . بیت *

« هر آنکس که این چه موله شنفست »

« سمعنا ا طعنا قبلنا بکفت »

و آنرا بجا که اصل در عملی موله شریف همان یک
امر است که مذکور شد و باقی امور مانند استعمال

هطریات و سقّی مشر و بات و اطعام تطهومات
 از قسم لواحق و منتهات و از جنس مناسبات
 و ملائمت و از صنف توابع و استقامات و از قبیل عرف
 و عادات است لهذا طالبان آن بر حسب اختلاف
 طاقت و بر طبق مراتب قدالت و وسعت خود در عمل
 آن امور را بدو مختلف می‌باشند * و از اینجا است
 که در وقت خواندن رساله موضوعی برای خوشبویی
 مجامع و طیب نگه‌داشت بعضی لبان و بعضی عود و بعضی صندل
 و بعضی اگر و بعضی عنبر می‌سوزانند و بخور می‌دهند
 و بعضی کباب پاشی و بعضی عطر مائی می‌نمایند * و فی الواقع
 استعمال خوشبویی از هر قسم که باشد از مستحبات
 است عموماً و در مجامع تلاوت قرآن و قرأت هر یک
 مخصوصاً چنانکه در مدارج است که آنحضرت صلی الله علیه و آله دوست میداشت
 طیب را و بوی خوش را و استعمال می‌کرد آنرا
 و ترغیب می‌فرمود دیگران را بر آن انتهای و بنزد در مدارج
 است مستحب است تطهیر برای قرأت حدیث
 پس اگر در مجامع برکت مقامی بود که قدسی مانس
 استعمال طیب نمایند احسن و خوبتر و آئین و مرغوب تر خواهد بود
 * چه خوب است با قوت و در و گهر * چه با خوب روی بود خوبتر *

فصل پنجم در انقضای محفل برکت منزل و در باب
 دعوت و ضیافت الی محفل بر حسب استطاعت
 و وسعت خود و مختلف متبایانند چنانکه بعضی بر قدح
 شربت نبات و قند و یا بهای لاجی بسند اکنفا و بسند
 میکنند و دیگری بزرگایی شیرینی و یا شتری قهرنی
 قناعت گزینی می نمایند و بعضی از اغنیای عالی همنان به تکلف
 نام و بحسن اہتمام اتخاذ طعام بمطعومات گزیده و
 مشروبات عزیزه نموده اطعام و انجام می نمایند و اخیری
 از مدعو بشکوه و گاه داعی نمی پردازد زیرا که میدانند
 که غرض ازین دعوت صرف شنیدن و شنوایان
 و ممالک مولد شربت است نه اطعام و مطعومات
 و نه سقی مشروبات بخلاف مجالس نکاح و یا محافل
 نظیر ختان و یا مجامع سرور دیگر که اگر از داعی
 قصوری در باب رعایت امور ضیافت مذکور و یا
 فتوری در ماده انتظام اشبای دعوت مسطور
 سرزد شود و فائز شکوه شمار می کشانند
 و طومار گاه گذاری بر پامی نمایند و تعبیر و طعن و زجر
 و بیکر آنکه در آن محافل برکت شہائل هر کس که خبر آن
 نمی شنود مدعو باشد یا غیر مدعو حاضر می شود و یکی

دیگری زانمی که اعیان نه در حضور او نه در غیبت * بخانه
 مجالس دیگر * و سپس همان است که تعرض اصلی
 از آن مقام آن مجالس سمع و اسماع مولد شریف
 است نه اکل ماکول لطیف و نه شرب شربت نظیف
 و نه تعظیم و شریف * و همچنین قرب و بعد و تقدم و تاخر
 و ترتیب صفوت و غیره مراعات نمی کنند و اهری
 شکوه و کله دیگری نمی نماید و زبان به عیب بی ادبی
 و کتاف نمی کشاید بخانات مجالس دیگر * و وجهش
 همان است که مذکور شد * و در حقیقت دعوت مردمان
 بمحبت آن حضرت طایفه الصلوة و السلام موجب نزول
 برکت است در رزق و مال چنانکه در مدارج النبوة
 در ذکر معجزه کثرت طعام مرقوم است که از هر پست
 مفهوم می شود که هر که انفاق کند بمحبت آنحضرت
 چیزی را که بتواند و فدوت دارد و برکت متبدل
 اند نعمانی در رزق و مال دی و در همه چیز وی انتهایی
 پس اگر در محافل سعادت خصائص مولد شریف
 که بنایش بر محبت آن حضرت است دعوت طعام نیز
 بمحبت آنجناب مهیا کنند نور علی نور و سرور علی سرور
 خواهد بود * و همچنین قیام وقت ذکر و ولادت حضرت

نحوه نام هرگز در کتب عجمی ملاحظه شد و شریف با شرف آن نیست.
 و صیغه آنچنان می گوید جاها و غوی و غافل غیبی است
 و اگر کسی از سکران بد منبها ن تهمت این معنی نهد
 بنی شکست سخن ساز و مغفرتی و بهمان پرداز و
 محفرتی است اما چونکه عادت محبتین صافین بدان
 جاری و صباری است لهذا می گویم که در استنحمان
 آن بسیار است بکلی از آن این است که وجود با وجود
 آنحضرت اهل نعمتای دنیوی و آخری است و مبنای
 رحمتهای کلی و جزوی است و نعمتهای الهی کرم و معظم
 است و تعظیم و تکریم آن بر حسب عظمت و شرافت
 آن واجب است زیرا که تعظیم نعمت را جمع نوی
 تعظیم منعم است و تعظیم منعم واجب است شرفاً
 و عقلاً و عرفاً و دینی معظم یعنی چیزی که تعظیم آن
 واجب است هر چه باشد از دوی العقول و یا غیر
 آن ذکر آن نیز با تعظیم می باید تا عظمت و شرافت
 آن در همه حال ملحوظ و مرعی باشد * لهذا میگویند
 حضرت رسالت بنامه و یا جناب نبوت دستگاه یا
 درگاه بعثت پایگاه و مانند آن و همچنین قرآن شریف
 مجید حمید و مثل کعبه مشرفه معظمه و مکه مکرمه و مدینه مطهره

و مانند آن و تعظیم شئی معظم با انواع مختلفه قی باشد
یکی بلدیان یعنی بزبان قدح و ثنای شئی معظم و دوم
بیجان یعنی بدل اعتقاد و محبت بآن شئی سوم
بارگان چنانکه بسر انحناء و بدست مصافحه و بقدم
استقبال و مشاعت و مانند آن * و بقیام یعنی
تعظیم استادن * و تعظیم بقیام در باره مخلوق
افضل امام تعظیم و اکمل انواع تکریم است *
و اصل فضیلت قیام پنج است اول قیام وقت پیش
آمدن جنازه * مسلم بلحاظ تعظیم آن و هم بلاخطه تکریم
مالیکه که همراه جنازه مسلم می باشند سنت است
دوم قیام وقت قدوم شخص قادم از سفر
و غیره بقصد تعظیم اوستون است سوم قیام
وقت شرب آب زمزم بر طابت تعظیم آن مستحب
است چهارم قیام وقت شرب بقیه آب وضوء
بر بست تعظیم آن مذکور است پنجم قیام وقت
یستن عما نه بانظر تعظیم آن مستحب است پس این وجوه
خمسه در باره فضل قیام بمنزله پنج ارکان است در حق ائمه

* بر این جمیع بفضائل قیام *

* چو ارکان ائمه شد و السلام *

پس ذکر و تلاوت بنیاد سموات آفاق حضرت جمیع
 سیادت و منبع افادت که مبنای نعمتهای معظمه
 و منشای فضیلتها میگرد است بقیام که افضل انواع
 معظم و اکرام و اکمل انعام تکریم و اعظام است
 ادا نمودن بطریق اولی و بر سبیل اعلی و بر وجه
 استیجاب و مستحب و استحسن و افضل و احسن و
 مندوب و آئین است * برای بین اثبات فضل قیام *
 بر ذکر نبیلاذخیر الانام * طایفه الصلوة و طایفه السلام *
 و فضل خداوند برین رحول * زار و اح طای ایمل قول
 * به به از بختم بکشته نزل * که اند طای نه ایمل
 اربعه مشهوره و فضلاء عربین شریفین بلکه فضلاء
 تمام ممالک اسلامیة از عرب و شام و روم و غیره و
 جمیع بلاد عجم از فارس و هند و اطراف و جوانب
 آنجا قیام موصوفت را استحسن و مستحب فرموده اند
 چنانکه علامه سید محمد برزنجی در رساله شریف
 سیمی بعقد البحر فی مولد النبی الا زهر که نزد جمیع علمای
 مذاهب اربعه مشهور است و در تمام بلاد مشهوره
 قرائت آن رواج عام بین الفخوات و النعمان یافته
 است فرمود که قد استحسن القیام عند ذکر مولد الشریف

اثره ذوق و ادب و روقه قطره بی لمن کان تعظیمه صلی الله
 علیه و آله و سلم طایفه قرامه و مرماه * یعنی مستحقین قرامه اند
 قرام را وقت ذکر و لادت شریف امام با یعنی
 امامهای مذاهب اربعه که صاحبان روایت دین و
 اصحاب علم و یقین اند پس خوبی و خوشی بلاد برای
 سبکه تعظیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم غایت آرزو و
 نهایت مقصود او باشد * و منکرین قیام موصوف
 قلیان اند و با وجود اوقات آنها نه از علای ستمین اند
 نه از فضایل مشهورین بلکه بعد تفتیش و تفحص واضح
 شد که منکرین آن خارج از اهل سنت و جماعت اند
 چه بعضی از آنها از قوم معتزلین و بعضی از کرده داین و بعضی
 از جماعت دجالین و بعضی از مردمان لاذهیب و بجه دین اند
 فهل يحاذي القليل بالكثر والجليل بالحقير او يغلب
 الواحد على الجم الغفير فتممض بالقلب ولا تكن ضالا كالاهريق
 ولا تأخذ بيد الضير فتقع مثله في القعر والسير و فرق
 بين السندس والحصير و ميز بين الكمر باس والحرير
 بدانکه بعضی از منکران استغفار نمیکند که اگر مشایخ
 قیام را وقت ذکر مولد مستحقین و مستحب می پندارند
 و گاهی آنرا نمی گذارند بلکه ترک آنرا جائز می دارند

و تا آنکه آنرا فاش می شمارند پس و قتیکه ذکر
ولادت در کتب تاریخی واقع می شود یا وقت در سن
مذکور می باشد و یا در مجلس و عظیم بیان کرد و هر
قیام نمی کنند فضاویت خواندن و ساله موعود
در مجلس معهود چیست * پس میگوئیم که این سوانح
از جهت فساد اعتقاد و بسبب سوء فهم و ادراک
او است نمی فهمد که مجلس موعود شریف محض برای
ذکر میلاد آن حضرت و دیگر احوال متعلقه آن منعقد
می شود و عرض از آن مجرد یاد کردن و یاد نمایند
آن است و مقصود آن استحضار و اذکار آن است
پس اهتمام در آن و اهمیت با آن ضرور است بنا
بر آن جهت تنظیم ذکر ولادت بر با اسناد قیام نموده
ادامینا کنیم * ایضا شریف که قیام بهنگام حضور
جنازه در وقتیکه آنرا برداشته برای دفن می برند مسنون
است با وجود آنکه وقت بجهیز و تکفین و غیره قیام
بمنحجب نیست * و وجهش همان است که آن وقت اهتمام
بشان میت است * و چنانکه قیام وقت قدوم شخص
قادم از سفر سنت است با وجود آنکه در اوقات
دیگر سنت نیست و وجهش همان است که وقت قدوم

زمان اهتمام بحال قادم کرم است و چنانکه قیام و وقت
شرب آب ز مزم مستحب است با و چنانکه
وقت گرفتن و دادن و بردن آن قیام مستحب نیست
و همچنین قیام و وقت شرب آب بقیه و ضو و وجهش همان
است که وقت اهتمام بشان او است و چنانکه قیام و وقت
بستن عمامه مندوب است با و چنانکه وقت کشودن
و بپوشیدن آن مندوب نیست و وجهش همان است
که وقت اهتمام زمان اهتمام و هنگام احتشام بشان او است
* هر آن مومنی که بخوابد شنید *

* ز جان و دل خود بخوابد کزید *

* و اگر منکر او بخوابد شنید *

* ز بان و دم خود بخوابد کشید *

تمام آنکه مقام مسلمانان و در فعل قیام و طهوت
مختلف می باشد بعضی بلحاظها من عظمت و حشمت بند که
میلا و سعادت بنیاد و دیگری بقصد تعظیم و تکریم ذکر
تو که سعادت مرشد و کسی بسبب سترت و بهجت
وقت ذکر مولا شارت مرشد و اهدای بجهت شوق
و ذوق هنگام ذکر و لاوت سرمایه سعادت و ششخصی
بامید جلوه افروزی و رونق افزای آنحضرت هدایت

فطرت آن مجالس شریفه و مومنی بر جانی نظر شدقت
و نگاه رحمت آن حضرت سراپا رحمت بر اهل آن محفل منیبه
و مسلمی بدترصد توجیه و عنایت آن حضرت سراپا هدایت
بآن مجمع لطیفه و فحاضی بقصد شکر بر و جود با جود
آن حضرت که نعمی است تمامه در حقیقت است عامه بجای
آرند و یا تغییر آنها و بهر تقدیر قیام موصوفت امری
سستون است اما جزا و مو که شریف یا شریف آن
نست که لا یخفی علی من که العقل الا و فی *
اما از آنجا که مادات جمیع اهل اسلام در محافل
قبض شامل! مو که شریف یا شریف آن جاری و ساری
است و عرف عام هر خواص و عوام بآن دائر و سائر
است و مقاصد مردمان در باب قیام موصوفت اگر چه
تخلف می باشد چنانکه مفصلاً مذکور شد اما همگی را جمع
بسیار و احدها است و آن تعظیم آن حضرت است
هر چه بیکه قصد کنند و بهر طور یک نیت نمایند پس تقاعد
از قیام با و جود قیام دیگران امتناع از تعظیم سیدان
و جان و اجتناب از تکریم رسول آخر الزمان لازم
می آید نمودن به الله سبحانه و تعظیم و تکریم آن حضرت
معظم کرم با اتفاق کل اهل اسلام فرض عین است

و تحقیر و توہین کفر و ارتداد بلا ریب و یقین است *
 بلکه استحقاق رعضوی از اعضای آن جناب و طلال القاب
 توجیہ وی از اجزای آن حضرت فیما تب و معنی
 از صفات آن جناب منطاب بلکه استحقاق سنی
 از سنن آن جناب و عادت از عادات با ضلالت
 با جماع اہل ایمان کفر و عدوان و ارتداد و طغیان
 است نمود بآنہا * پس در صورت اعراض از
 تعظیم و اجتناب از تکریم خوف کفر است * و لوفرضنا
 کہ قصد اعراض و ارادہ اجتناب مرکوز خاطر آن شخص
 نباشد اما صورت تشبہ با اعراض از اعزاز و تشاہد
 بہ احترام لازم و مجاز می گردد و این چنین تشبہ و تشاہد
 نیز حرام است * و کویسلمنا کہ قصد مشاہدت و نیت تشاہد
 و ممانعت مخطوب آن کس نبود اما لا اقل از آنکہ تہمت
 استحقاقات و توہم انحرافات البتہ لاصق و لاحق می شود
 و انحراف از ان موافق تہمت نیز از واجبات
 است کما ہو مصرح فی کتب الفقه و الفناوی
 پس از تہمیرات بالا و تحریرات والا عیان و بیان
 گشت کہ قیام مرقوم بذات خود امر مستحسن و فعل
 مہذب است اما باین عظم امور نہ کردہ از واجبات

و هر دو تائید است * بیت *

* هر آن کس که وجه و جوبش شست *

* بجوشش محبت دوش برکش گفت *

و از اینجا است که در بعضی مقامات و در بعضی اوقات

تغافل بجهت رعایت بعضی امر خارج از فصل از فرض

و واجب می باشد لما فی الاشیاء الفرض افضل

من النفل الا فی مسائل التواء المعسر من وجب الفضل

من انظاره الواجب التانیة الا بتلایة بالسلام سنة

افضل من ردّه انواجب الثالثة الوضوء قبل الوقت

من وجب الفضل من الوضوء بعد الوقت وهو فرض التیمی *

خاتم آنکه ابراءدینیکه بر شخص فقیر باشد مستحب

است و مہانت دادن او را واجب است اما ابراء

افضل است از اہمال و ہمچنین ابتدا سلام بر

مسلمان سنت است و جواب سلام او واجب

است معہذ اول سلام کردن افضل است از جواب

سلام و ہمچنین وضوء پیش از وقت مستحب است

و بعد در آمدن وقت فرض است لیکن اول افضل

است از ثانی * بیکہ در بعضی موضع فرض را بجهت رعایت

نفل ترک میکنند یعنی بسبب استعمال و رادای

بعضی نفلان فرض ترک میکنند و فرض را در آن وقت
دیگر ادا می نمایند * چنانکه در مدارج النبوة است که میگویند
یکه چه مقام است که در روی فرض را بر طاعت نفل ترک
میکند * جواب می گویند که عرفات است که در روی
فرض وقت که نماز عصر است بحکم استیصال در
واجبات که نفل است ترک می کنند انچه * و همچنین
نماز مغرب را در وقت او ترک می کنند و قضای
آن در وقت عشا ادا می نمایند * پس هرگاه ثابت
شد که اصل امیل همان مولد شریف یک فعل است
و آن از فعل و قول آن حضرت و اصحاب و علماء
و فقهاء ثابت و مستحق است و باقی امور مرقومه یعنی
ایستام و احتشام و اشتام و اطعام و قیام هر دهر
فنی نفسیه امر مستحسن و افضل و فعل مستحب و اجمل
است اما جزء همان مولد شریف و یا شرط آن ثابت
بلکه از توابع مجلس شریف و بواسطه محفل منیف
است چنانکه مفصلا مذکور شد بفضله تنالی * پس اعتراض
میکنند آن بیائت مجموعی و صورت اجتماع از طاعت
غیاوت و جهالت و نهایت غوایت و بطالت است
و همچنین خصوصیت روز ولادت و یامه ربیع الاول

در میان مؤلف شمریف مشروط نیست و از اینجاست
 که عادات فاطمان در آن نیز مختلف است اما بملاحظه
 آنکه بعضی مردمان همان روز فیر و ز را اعتبار می کنند
 و بعضی همان شهر سها و ت عصر را بجهت آنکه یاد
 دهند به اشتراختبار می نمایند لهذا وجه تخصیص آن را
 بمنزه بیان جلو می دهم و بیگویم که خصوصیت روز
 ولادت بجهت فضیلت آن روز در لغز و ز است
 و متاوم است که عبادت در زمان فاضل افضل است
 و در وقت کامل امکان چنانکه در فضیلت روز عرخر آمده
 است واجتمعوا الشرف ذلک الیوم للعبادة والسماح
 الموعظ بلا وقوف رکشف را س جاز بلا کراة انفا
 هکذا فی الدار الحثا ری یعنی اگر بر عایت شرافت
 روز عرفه اگر در موقعی مسلمانان مجتمع شوند و عبادت
 کنند مانند نماز و تلاوت قرآن و قرات اذکار و اوراد
 مانند تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و غیره و یا برای شنیدن
 مواعظ و نصائح اما بغیر وقوف چنانکه در موقوف حج میکنند
 و بغیر هر چنانکه در عرفات می نمایند زیرا که
 تشکاجمان چیزی مسنون و مستحب نیست * و فضیلت
 روز میلاد شرافت بنیاد عقلا و مشرعا و عرفا ثابت *

منحقق است * اما عقلاً پس ظاهر است که فضیلت
ظرف زمان و مکان نبیست بجز بهجت فضیلت مظهر و ف
آن یعنی چنانکه در آن زمان و مکان یافته شود و هرگاه وجود
آنحضرت علیه الصلوة و السلام اشرف وجودات
است پس البته زمان آن وجود اشرف از زمان است و این شرافت
زمان در امثال آن روز فیروز تار و ز قیامت جاری
و ساری است مانند ماه رمضان که اول آن جماعت
نزول قرآن شریف در آن ماه مشرف گشت
بستر به تبعیت آن ماه ماههای هر رمضان در هر سال
مشرف است * و همچنین روز جمعه که اول آن جماعت
انعام خلقت آسمان و زمین در آن روز و نیز بسبب
اکمال خلقت حضرت آدم علیهم السلام و طایفه السلام مبارک
شد بستر بر حایت روز نخستین هر روز جمعه میمون
است تار و ز پسین بلکه در فردوس برین نیز تا
آلکر و ز دیدار پروردگار غفار ستار بی چون و بی
چگون همان روز میمون موعود است و نام این روز
و لفر و زیوم مزید است که بر سایر ایام شرافت
و زیادت دارد بکنه افی مدارج النبوة فی فضل یوم جمعه *
اما عرفاً پس مشهور و دستور است که مؤمنان

سلطان هر بلا و و هرا قوام بر و ز ولادت سلطان
خود را اظهار مسرت و بهجت میکنند و تزیین مکانات
و اقامتگاه و تکلف بهجاس و عوالت بنام روز میلاد
پادشاه خود می نمایند و آن روز را در حق خود
مبارک می نمایند و بجهت آنکه آن روز زمان وجود
پادشاه ایشان است و ایشان را بسبب وجود
پادشاه منفعت رسیده است و سیرسد و توقع
وارند که آینده نیز خواهد رسید پس اگر سالمانان
صادق الایمان و اثنی الاذعان در روز میلاد سعادت
بنیاد شاه سالمان زمین و آسمان بیکه سلطان انصاف
و جان و ملک دین و ایمان که نعمتی است نام کماله
و رحمتی است عامه بشامله در هر سه از منته نشد و هم در امکنه
نشد یعنی دار دنیا و دار قمر و دار آخرت اظهار مسرات
و افتخار و عوالت و اطعام صدقات و تزیین مکانات
و تحسین محاسنات در عین مولد شریعت و تذکیر بمیلاد
منزهت نمایند چه خوشتر و خوب تر و بهتر و مرغوب تر خواهد بود

* ولله در الیاقوت حسن وزینة *

* ولکنه فی جیل حسناء اجل *

* چه خوب است یاقوت و در و گهر *

* چو با خوب روی بود خوب تر *
 و اما نقلی که در این کتاب است اما در این مقام
 که محال اخضر است یک دلیل می آید * بیت *
 * گر چه بسیار است قول از جمعه *
 * زیرا که آنرا نکهت باشد پسند *

و آن این است که در کتاب احادیث مرقوم است
 که آن حضرت علیه الصلوٰة و السلام پیشتر بر روز
 دوشنبه روزی داشتند و هرگاه صیبه از وجه تسمیه
 آن روز استفسار نمودند آن حضرت فرمودند که
 بیجهت آنکه این روز ولادت من است و هم روز
 ابتدای بعثت و آغاز دینی

یک نکهت از این دو فقره گزینیم و همین باشد * نظم *

* شب میبار پدید بر چه شبنمی روشن بود *

* که در مک و ناصیام منور گردید *

* که در شام به مشرق و به مغرب نورش *

* همه را گشت محیط و همه جاد گردید *

* همه آفاق را انوار منور گشت *

* همه اکناف را خلاصه مطهر گردید *

* چه روشن چراغی که از نور آن *

* هنوز شد اطراف کون و مکان *

* چراغی ز نور حق افروخته *

* و نه و خرابی نیرنگان سده خسته *

* تن از جهل خود کمر بظلمت درم *

* چراغم جواد شد چراغم خوارم *

انتهی من نظام الکلام قد نیل المرام * ستر می گویم که هرگاه بوضوح
پست که اصل اصیل مولد شریعت یعنی خواندن و شنوایند
مضامین موصوفه از فعل و قول آن حضرت و هم از اقوال
و افعال صحابه گرام ثابت است و همچنین استعمال
طیب و غیره و اتحاد مشربیات و مطعومات و غیره
از امور مستحبه است همو ما و در مجالس حسنه
و در محافل تلاوت قرآن و قراءت هدایت خود ما
و همچنین قیام و قنوت ذکر نعت آن حضرت علیه السلام
همو ما و در وقت ذکر و تلاوت منبع سعادت خصوص ما
استحسن و افضل است پس مجموع مرکب از آنها
که در بین و بار مردج و معمول شده است البته احسن
است زیرا که هرگاه که مرد احد از اجزای شئی مرکب
حسن باشد پس البته آن شئی مرکب نیز حسن است
زیرا که شئی مرکب عبارت از همان اجزای حسنه است

نس ذلیل بر حسن بودن آن شیء مرکب همین حد و
 کافی است یعنی هر و احد از اجزای او حسن است
 بجز و قبیله ذلیل قطعی مستقل دلائل کند بر این معنی که
 هیئیات مجموعی او را قبحی قوی چنان عارض کرد که
 بر حسن اجزای او غالب شود و حسن اجزای او را
 باطل گرداند پس در آن هنگام بجهت قبح عارض البته
 مجموع مرکب نیز قبیله می تواند شد که لا یمحی علی من له
 طبع سلیم و ذهن مستقیم * و عیان و بیان است که
 عمل مولد شریعت که درین زمان در میان علماء و صلحاء
 و فضلاء و انقیاء حسن رواج یافته بود من الوجوه قبحی
 و نقصی و خللی و فتوری ندارد و نه از راه قبح ذاتی و نه
 از روی قبح عارضی بلکه از ابتداء تا انتها و از آغاز
 تا انجام محاسن ذائق و فضائل صفاتی دارد که بیرون
 از تقریر و افزون از تحریر است پس کسیکه عمل
 مولد شریعت را حرام یا مکروه یا مذموم یا قبیح و امثال
 آنها گوید جاهل و غبی و غافل و غوی است و قول او
 از درجه اعتبار عافیه و از پایه اعتماد باطل انتهای می نظام الکلام
 * ای که حکم شرع را رد میکند *
 * را باطل می روی بد میکند *

* چو آن تو بد کردی بند یابی جزا *

* بس بد بها جمله با خود می کنی *

و نیز در رساله نظام الکلام فی نیل السرام مرقوم
است که او تعالی بفضیل عمیم و کرم قدیم و نحو سالی
حضرت رسول کریم خود وجه و جیه بحسن توجیه در باب
استحباب عمل موکد شریف و در امر استخسان
قیام منیف بر دل شوق منزل ذوق محمل این خاکسار
بی مقدمه اداید و از بفضل پروردگار غفار صد بشفاعت
سید ابرار در دنیا و دار الفرازد و در عقبای دار القماری

ابوالفضل محمد وجیه غفر الله له و لایمه و لایمه و لایمه القاء فرموده نظم

* گویند بهالم سخی تا زانمانده است *

* این حرف نه مقبول دل بکته کنار است *

* در عرصه خریدار مانده است و کیکن *

* و در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است *

و این خاکسار آنرا بکمال اضحاج با اختصار و به نهایت

الاضحاج با اقتصار بیان میکند بنهجیکه کسی را جای دم زدن و دمان

کشودن و محمل زبان بر آوردن نباشد * بیت :

* کرازه آید از لیم او * کشاید زبان جز به تسلیم او *

و بجز از تسلیم و اعتراف اگر مرد با انصاف باشد

چاره نیاید و بغیر از سکوت و تسکین اگر مشخص باد کار
و نمکین بود و بغیر از نیاید و بغیر از شور و شغب و فریاد
و غصب اگر مردم بی حیاء بی ادب بود کزیری نداند * بیست *

• جوهر فم بر آید دست از قلم •

• مرا اندر حرف گفتم آن چه غم •

و آن این است که وجود با وجود آن حضرت طایفه
افضل الصلوات و اکمل التحيات و اجمل المتعاليات
یعنی انست عظمی و رحمتی است کبری و وسیله تعلیمی
بی کم آن و ذریعه آگاهی بی پایان در هر دو جهان است
• چه نعمتی است بزرگ اندر آنکه بر ثقلین •

• سپاسداری این نعمت است فرض عین •

على ما لا يخفى على من في قلبه ذرة من الايمان

وفي صدره قل زخردل من الايمان

قال الله تعالى لهم شأنه لئلا من الله على المؤمنين اذ بفت
فيهم رحولا من انفسهم يتاولو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم
الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لغى ضلال مبين
ترجمه هر اینه تحقیق منت نهادن ای تعالی بر کرده مومنان
چون فرستاد و میان ایشان بینگیری هم از ایشان یعنی از
آدمیان که می خواند بر ایشان آیات قرآن را یا نشانهای توحید

و ائمانی را و پاک می کرد اند ایشان ز اذن حق
 کفر و شرک و می آموزد ایشان را قرآن و احکام
 شریعت و بدستیکه بودند ایشان پیش از بعثت
 آن پیغمبر و در کفر اهل می بودید که نه حق را می دانستند
 و نه از باطل دوری می توانستند * تا یک بدست ظلمت باطل
 هر جهان * عالم ز راهی روشن او نور حق گرفت * انتهى من المحسنین
 و قال عزوجل انه لا یستقر الذنوب و اللغو منک و اللغو منک
 ترجمه آموزش طلب کن برای کناه خود و برای کناه
 مردان مومنان و زنان مومنان * بدانکه حضرت مامور شد باستغفار
 خود و با وجود آنکه معفو است و جهش آنست که تا امت
 درین سبب افتد و کنند * و می فرماید که آموزش خواه
 برای مومنان و مومن و این اکرامی است از خدای تعالی
 در باره این امت که پیغمبر ایشان را باستغفار
 کنان ایشان امر کرده * از امام فخرالدین رازی
 منقول است که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرد باستغفار
 امت و خلاف امر الهی از آن حضرت منعو نیست
 پس البتة استغفار فرموده باشد و حق تعالی ارحم الراحمین
 از آن بزرگتر است که حبیب خود را بفرماید
 که از من عتقان چیز طلب کن و چون طلب نماید عطا فرماید

بس تملوتم شد که اُمّت مَرَحومه او را ذُلتِ مَغفرت
عطا خواهد شد بفضله تعالی * مشنوی *

* هر کرا چون تو پیش و ابا باشد *

* نا امید از خدای ابا باشد *

* بعضیان مانند کسی در گرد *

* که دارد چنین حیدی پیشرو * انتهی من التحذیر

فَالْجَلَّ شَانَهُ دَلَا نَهْمُ اِذَا ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ

فَمَا تَتَغْفِرُ وَاللّٰهُ وَاسْتَغْفِرُ لَهُمُ الْوَسْوَۃُ لَوْ جَدَّ وَاللّٰهُ تَوَابًا

وَحَيْثُ * ترجمه اگر مومنان آن هنگام که ستم کردند بر

لفسهای خود به نافرمانی خدای تعالی بیامند بیحضرت

تو بس طالب آمرزشش کردند ای از خدای تعالی

و آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت

کردی ایشان را هر آینه یا فتنه خدای تعالی را

قبول تو به کنند گناهکاران را مهربان بر آمرزشش

* بیت *

طالبان بکنند افعی الحیدری

* گر لب بکشی از نکوئی * حرفی ز برای ما بگویی *

یعنی که بعد از خواهی ما * از حالت پر کناهی ما *

* نزد یک خدای شفاعت * ما را برسانی از شفاعت *

و شکر منعم واجب است لقول تعالی و اشکر و انعمت الله

ان گنتم ایاة نعمت و ن * ترجمه شبا صحن گویند نعمت
 خدای تعالی را اگر مستبد شکر خاص خدا را می پرسید *
 و ذکر کردن نعمت و یاد آوردن آن قسمی است
 از اقسام شکر منعم هم نوا که بقوله تعالی یا بنی اسرائیل
 اذ کروا نعمتی الّتی انعمت علیکم * ترجمه ای فرزندان
 یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا که از فضل خود انعام
 کردم بر شما * و همچنین تحت و تکلم بنعمت و اظهار
 آن نوعی است از انواع شکر منعم جل جلاله لقوله تعالی
 و اما بنعمة ربک فحدث * ترجمه و اما به نعمت پروردگار تو
 که نبوت است حدیث کن یعنی آنرا بخلاق رسان که
 تحت بندم منعم شکر منعم است انانی من السحسینی
 و در مدارج النبوة است و اما بنعمة ربک فحدث
 اظهار نعمت و تحت بآن شکر گزاری است و قبول نعمت
 است و ابلاغ شراعی و احکام و هدایت انام نیز از جمله
 تحت نعمت است انانی * بس بنظر آنهمه امور
 مذکور و اولاً فضائل آن حضرت علیه الصلوة و المعجزات
 باهرات و دیگر حالات عظمت سمات را ذکر
 میکنم و تحت بآنها می نمایم و اظهار آنها میکنم
 و آنها را یاد می آورم و دیگر آن را یاد می دانم

و از آنجا که سبب سعادت بنیاد منتهی به بیخ فاعلی
 و درین و مبتدای تمام آلهی که یقین است این
 ذکر و دست بنیاد سعادت را و نه کار و اذکار آن را بحسن
 نظام و بکمال اعتناء و اهتمام و اهتمام
 و چونکه قیام افضل از کمال نماز است شکر و تعالی
 استاده بجام آریم لقوله تعالی حانظوا فی الصلوة
 و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانطیسی * ترجمه
 یعنی نگاه دارید نماز را از ترک و نقصان
 و کراهت و امثال آنها و نماز میان را و به یسند
 برای خدا در حالیکه فرمان بردارین باشید و یا در
 حالیکه فروتنی کنید گان باشید یا در حالیکه و طاعت گان
 باشید و نماز وسطی نزد جمهور مفسرین نماز عصر است
 انتهی من الحسینی * پس جدا کردن خدای تعالی فعل
 قیام را با وجود آنکه فعل نماز مشتمل است بر آن دلالت میکند
 بر فضیلت آن القاعدة المشهورة ان النقص بعد التعمیم لکنه مظهر
 و فی الدور المسخا و مذهب الامام افضلیة القیام و فی رد المحتار
 و اقوی دلیل علی افضلیة طول التیام انه طایة الصلوة و السلام
 کان یقوم اللیل الا قلیلا و صححه فی البکریع و عبادته
 قال اصحابنا طول القیام افضل و قال الشافعی کثرة

* کوه لقمه از خوان درود نبی بجود *
 * آنرا که آرزوی دپیم خواهد است *
 * یا سید الانام درود جناب تو *
 * و در زبان ماست همه سال و صبح و شام *
 * نزد یک تو چه تحفه فرستیم باز دور *
 * و در دست ما همین که صلوة است والسلام *
 و در حدیث مشهور آمده است که هر که بر من یک بار صلوة
 فرستد خدای تعالی برو ده بار فرستد *
 * هر بنده که او گشت مشرف به سلامت *
 * البته شود خاص به شریف منامت *
 * لطفی کن و بنواز دل من را سلامی *
 * زیرا که سلامت همه لطف است و سلامت *
 و بدو نگاه او تعالی است عامی غایب که او تعالی بفضای
 و احسان و کرم و امتنان خود رحمت خاص خود و بروج
 بر فتوح آن قبله حاجات و وجه مرادات عطا فرماید * و تسلیات
 و افراست و تحیات متکثرات از جانب ما امتان دور
 ماندگان و مشتاقان و اماندگان برساند * و ما عاجزان
 را در کوفت شرف زیارت او مشرف و مسعود *
 و در دارین سلامت شفاعت ادا کرم و محمود

گر دایده و در زمره آستان مرحومان او مبعوث و محشور *
 و در فرقه آستان مشفقان او محبوب و مغفور فرماید *
 آمین نم آمین و آخر ده وانا ان الحمد لله العالمین

الغرض و لایزال استیجاب عمل مولد شریف و پراچین استخوان
 قیام منیف بسیار و بی شمار است اما درین مقام
 جهت اختصار برین مقدار اقتصار نموده شد و الحمد لله

اولاد آخر او الصلوة علی دهوالم باطننا و ظاهرا *

* از کرم و مرحمت ذواللمنین *

* چونکه با تمام رسید این سخن *

* دست بر آرم بدعا این نفس *

* نیست مرا جز بدعا دست رس *

* ملل علی حضرت خیر الانام *

* ختم سخن گشت برین و السلام *

• روز میلاد نبی طالع و لامع بادا •

• مجلس مولد او جامع و واسع بادا •

• تا سرش در دو جهان راجع و نافع بادا •

• منکرش در دو جهان خاترو ضائع بادا •

تاریخ افساد منکران میلاد در شهر کلکته اشهر بلاد

از طبع موزون سعید الزمان حمید الدوران منشور

(۱۸۹)

محمد رشید الزمان نقوی ولد مولوی محمد و حید الزمان
مرحوم فاروقی خویش مولوی معین الدین مرحوم اول
سرزشته دار مدر کلکتہ بستر خستہ دار مدر الہ آباد
ای سر منکران دروغ گو * * سخن زشت و بی فروغ گو *

۱۲۷۶

- * آنکہ ذکر مولد بی شمیری را منکر است *
- * کی بود کسی همچو او زشت و زبون تری ادب *
- * همچو او نبود کسی بی شرم و آرزوم و حیا *
- * همچو او نبود کسی رسوا و ابروی ادب *
- * حال انکارش ز مولد آنفی هر گہ شنید *
- * از سر غلطت ندازد بیا بی شمیری ادب *

۱۲۷۶

خاتمة الطبع

بفضله تعالیٰ رحاله ارشاد الرشاد فی فضل المبدأ و در
زوال منکران اہل فساد در مادہ عمل میلاد
و در ابطال زعم مدعیان بد اعتقاد در باب حضور
روح خبر العباد علیہ الصلوٰۃ والسلام الی یوم التناد
تالیف استاذ العلماء فاذا الفضا الشیخ محمد و حید الصدیقی
الحنفی القادری مدرس اول مدرسہ عربیہ کلکتہ

سالمه الله تعالى وابقاه وادوله الی غایه مایتمناه ذر شهر
 ربیع الاول از سنه ۱۲۷۸ هجری بتبرکات بر محله کدنگه
 و شطیبع سلطان الاخبار باهتتام مولوی محمد طیب صاحب اختتام
 یافت * والحمد لله علی التمام والصلاه علی نبیه ورحوله والسلام
 وعلی آل الکرام وصحبه العظام الی یوم القیام *

صفحہ	سطر	فاط	صحیح
۱۰	۱۷	لبعض	البعض
۱۱	۴	راذ	راد
۱۳	۱۱	فاستنباط	استنباط
ایضا	ایضا	گرم	کرم
۱۷	۴	بد کوہران	بد گوہران
۲۲	۷	نکہ	آنکہ
۲۴	۱	مجتہد ابن	مجتہد بن
۲۸	۱	ہمالان حارث	ہمال ابن حارث
۳۱	۱۶	نکہ	آنکہ
۳۲	۱۶	الترشاب	الترشات
۳۴	۱۶	صاعت	صاڈت
۴۱	۷	جود	خود

الصلوة افضل والصحيح قولنا انتهى *

* هر آنکس که این وجه خواست بنده * بر نقد بر ایمان بخوابد گردید *
و نیز بجهت امتثال آنکه مدح آنحضرت و ذکر فضائل و معجزات
آن جناب در مجلسی که برای آن منعقد شود اسناد
خواندن منون است لهذا ذکر ولادت آن حضرت که
مبنای جمیع کرامت و مدحت و منشای مجموع هدایت
و فضیلت است اسناد ادا می کنیم چنانکه در کتب
شمائیل مرقوم است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم برای
حسان بن ثابت رضی الله عنه که شاعر مایه آن حضرت بود منیر
در مسجد نبوی می نهاد تا حسان بر آن منبر می ایستاد
و مدح و فضائل آن حضرت و بهج و قباح دشمنان او
بمخضو آن حضرت و جنات اصحاب کرام می خواند
و آن حضرت در حق حسان می فرمود ان الله یوید
حسانا بوجہ القدر ما دام ینافع من رسول الله
و فی رواية یفاخره و عمر رضی الله عنه روزی بر حسان
گذشت و حال آنکه او شاعری می خواند و در مسجد بس
تیز نگاه کرد عمر رضی الله عنه بجانب حسان و گفت
شعری خوانی در مسجد بس گفت حسان می خوانم
من شعر را در مسجد نزدیکه بهتر بود از تو یعنی

یا جمهر خدای تعالی ^{صلی الله علیه و آله} بس خا بس شش گشت عمر کنه افی الیه ازج
 بهند اهارا د کمدج آن حضرت علیه الصلوٰۃ و السلام
 برخایند و بادب استاده ذکر و لادت منبر عادت
 می کنیم و بقصد اعظام و سرور و بخت نخت بآن نعمت
 می نمایم و بقصد شکر او تعالی تکلم بآن فضیلت بجا
 می آریم و اشعار بآنهمه مضامین بر می خوانیم و بهامعانی
 بر بدیعت قاریان استاده و بادب دست بر می شونند
 و بجز و خشوع و بانگهار و خضوع شکر او تعالی
 ادا می سازند و بنظر امتثال فرمان واجب الاذعان
 قوله تعالی ان الله و ملا یکنه یصلون علی النبی یا ایها الذین
 آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بد رنگاه او تعالی مناجات
 میکنیم و دعای اللهم صل علی محمد و سلم یا صلی الله علیه و سلم
 می گوئیم و تسلیمات و تحیات می فرستیم * نظم *

* گوئید خدا و دینی با فرشتگان *

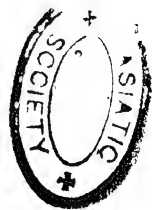
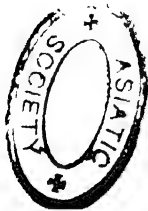
* ای بنده خدا ای تو اہم اتفاق کن *

* نقاش در دوزان شکرستان مصطفی *

* طوطی روح راده و شیرین مذاق کن *

* میگوید در دخت رسالت که آن درود *

* بر مایه حصول معاد است بر ماست *





صفحه	سطر	ملاحظ	مجموع
۴۶	۱	حج	۱
ایضا	۴	انچه	۱
۲۸	۱۵	فقه	۱
۷۴	۴	انما	۱
۷۶	۲	دو یک	۱
ایضا	۸	تا بعرضش	۱
۷۷	۱	اماکن	۱
۷۸	۸	اتصافی	۱
۹۰	۶	خوات	۱
۹۲	۱	لسم نام	۱
۹۷	۱	فنی کتاب	۱
ایضا	۶	سی	۱
ایضا	۹	ایام	۱
۱۰۱	۱۱	ان ارا	۱
۱۰۲	۱۳	یه شد	۱
۱	۱۲	الذی	۱
۱۰۱	۸	گروند	۱
۱۱۰	۱۹	صهی	۱
۱۲	۱	ارن	۱

۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳
۵	۵	۵	۵
۹	۹	۹	۹
۱	۱	۱	۱
۴	۴	۴	۴
۶	۶	۶	۶
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۴	۴	۴	۴
۲	۲	۲	۲
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵



